





# شیخ الشهدای کردستان

زندگی و سیره ی  
شهید حاج ماموستا ملا احمد شیخ الاسلام

محمد فایق فرجی



نشرشاهد

۱۳۹۲

این کتاب با همکاری و حمایت  
سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان کردستان  
به چاپ رسیده است.

سرشناسه: فرجی، محمد فایق، ۱۳ -

عنوان و نام پدیدآور: شیخ‌الشهدای کردستان: زندگی و سیره‌ی شهید حاج ماموستا ملا احمد شیخ‌الاسلام / محمد فایق فرجی

مشخصات نشر: تهران: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی، نشر شاهد ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۴۵۶ ص.  
شابک:

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

موضوع: شهیدان - سرگذشت‌نامه

موضوع: شهیدان - ایران - کردستان

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران، نشر شاهد.

رده‌بندی کنگره: DSR ۵

رده‌بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی: ۳۴

## شیخ‌الشهدای کردستان

زندگی و سیره‌ی شهید حاج ماموستا ملا احمد شیخ‌الاسلام

محمد فایق فرجی



نشرشاهد

ویرایش و آماده‌سازی: محمد قاسم فروغی جهرمی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۲

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۸۰۰۰۰۰ ریال

طراح جلد: فرد

همانگی تولید: محمد حسین خمسه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-

امور لیتوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد

تهران - خیابان آیت ... طالقانی - خیابان ملک الشعراء بهار - شماره ۳

معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی بنیاد شهید و امور ایثارگران

نشر شاهد - تلفن: ۸۸۸۲۴۷۴۹ - ۸۸۳۰۸۰۸۹

توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد ۲۳-۸۸۸۲۹۵۲۳-۲۱

مرکز پخش: تهران ۶۶۴۹۱۸۵۱-۲۱ / ۳۴۰-۷۸۳۰۳۴۰-۲۵۱

و فروشگاه‌های نشرشاهد و سایر فروشگاه‌های معتبر

(www.shahed.isaar.ir/www.navideshahed.com)



منزلت و ارزش شهید ..... ۷

سخن ناشر ..... ۹

مقدمه‌ی مؤلف ..... ۱۱

شجره مبارکه خاندان شیخ‌الاسلام ..... ۱۵

مروری بر زندگی شهید ..... ۱۷

### فصل اول

عشق به مردم و تکریم نیازمندان ..... ۲۳

### فصل دوم

خانواده، جوانان و تربیت ..... ۷۹

### فصل سوم

تحصیل، تدریس و فعالیت‌های مذهبی ..... ۱۲۱

### فصل چهارم

تقریب و تحبیب قلوب ..... ۲۰۷

### فصل پنجم

علم، تواضع، معنویت و جاذبه‌ی کلام ..... ۲۵۳

### فصل ششم

ارادت به اساتید، بزرگان و مشایخ کرام ..... ۳۱۵

### فصل هفتم

عشق به انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری ..... ۳۳۳

### فصل هشتم

احیای سنت و عشق به رسول‌الله (ص) ..... ۳۵۷

### فصل نهم

بردباری، ساده زیستی و کرامت نفس ..... ۳۷۱

### فصل دهم

در مسیر شهادت ..... ۴۰۷

### فصل یازدهم

پیام‌ها (به مناسبت شهادت) ..... ۴۴۱



شهید انسانی است که وقتی به میدان عمل قدم می‌گذارد، لباس شهادت به تن دارد و تنها در انتظار لقای رب اعلاست.

شهید، صاحب نظر است، اما صاحب نظری که در منظر نظر «رب» جای یافته، نه در منظر نظر «عقل». از این رو، نظر بازی است که نظر دان در کار او سخت حیران است و اگر بی‌خبران، مردد و حیرانند، به دلیل آن است که صاحب نظر حقیقی نیستند. شهید از خود دست می‌شوید و به نور حق می‌آرید. پس به کیمیای عشق، زرمی شود و آن‌گاه از آفتاب فلک، نورانی‌تر و درخشان‌تر؛ و سپس در منظر نظر رب اعلاست تا به مقام صاحب نظری بار یابد.

مسیر او مسیر تکامل مطلوب است و از همین رو، پیوسته در حال طلب و صیقل اراده؛ و بدین دلیل، دست از طلب بردارد تا به کام یابی مطلق نایل آید؛ یعنی نمایش رخ محبوب.

شهید نه تنها بالا می‌رود که بالا نیز می‌برد؛ اگر او اهل هدایت الهی است، پس برای اهل زمین نیز مهتدی است.

او لاله‌ای است که با شهادت، در زمین انسانیت می‌شکند و لذا، یاد و نام او نیز

همواره در منظر وجه بشریت قرار می‌گیرد؛ یعنی اگر در منظر نظر «رب‌اعلی» باقی است و الله سبحانه باقی و ماندگار، پس ذکر او نیز در منظر نظر تاریخ، همواره موجود یاد کردنی خواهد بود؛

در هر دشتی که لاله‌زاری بوده است  
از سرخی خون شهر یاری بوده است  
هر برگ بنفشه کز زمین می‌روید  
خالی است که بر رخ نگاری بوده است<sup>۱</sup>

بنابراین، لاله‌ها در گلستان زمین برای انسان و انسانیت، حجت الهی‌اند و نشان خبری از یک صاحب نظر؛ خبری واقعی که به داغ سیاه آغشته و به خون سرخ افراشته است.

روزی است از آن پس که در آن روز نیابند  
خلق از حکم عدل نه ملجأ و نه منجأ  
آن روز در آن هول و فزع بر سر آن جمع  
پیش شهدا دست من و دامن زهرا(س)<sup>۲</sup>

پیام شهدا همان پیام انبیا علیهم السلام است: عشق و عاشقی، تمنا و تولا؛ به راه بودن و همواره در راه بودن؛ چه این که شهید، دل خوش به تمنای وصال دوست، در ره عشق، خود را به سیل بلا می‌سپرد تا نزد رخ زیبای سمن‌سای، در دو و هجران مرگ را به خوشی بیابد و آن‌گاه هر خطری را به عشق عشوه‌ی شیرینِ تولای دوست، به جان بیاساید البته همچنان در راه باشد و در سیر طلب، هر آن، شر خطر بلا را به شیرینی و خوشی لذت وصال یار بیازماید... و باز بیازماید.

ای دل مباش یک دم، خالی ز عشق و مستی  
وانگه برو که رستی، از نیستی و هستی  
... تافضل و عقل بینی، بی‌معرفت نشینی  
یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین و رستی<sup>۳</sup>

۱- حکیم عمر خیام

۲- ناصر خسرو

۳- حافظ - (مطلب به نقل از فصلنامه‌ی معرفت / سیدحسین حسینی)



اصلی‌ترین وظیفه‌ای که انتشارات شاهد از آغاز فعالیت خود در عرصه‌ی نشر و ترویج آثار، ارزش‌ها و جان‌فشانی‌های مجاهدان راستین و ایثارگر به عهده گرفته است، همانا زنده نگاه داشتن یاد و خاطره‌ی آنان است. این آثار چه در قالب خاطره و چه در قالب یادگار نوشته‌ها و آثار مکتوب حکایت از پاسداری از عزّت و شرف این مرز و بوم دارد و برگ زرینی است در تاریخ پرفراز و نشیب مبارزات حق‌طلبانه‌ی این عزّتمندان افتخار آفرین، که اگر توفیق سیراب شدن از «شراب طهور» شهادت را نیافتند، اما مسلماً متحمّل مصایب شدید و مقدسی چون جانبازی و اسارت شده‌اند، که اجر و منزلت آنان نزد پروردگار افزون و بلند مرتبه است.

از مهم‌ترین و معتبرترین شیوه‌های برافروخته نگاه‌داشتن آتش یاد و خاطره‌ی آن دلاور مردان عرصه‌ی مجاهده و پیکار، به دست دادن گزارش‌های واقعی و عینی از زندگانی و سلوک آنان در قالب ضبط خاطرات، دست‌نوشته‌ها

و یادداشت‌های برجای مانده از آنان است، که میزان تأثیرگذاری آن بر مخاطب آگاه به مراتب از شیوه‌های دیگر بیش‌تر ارزیابی می‌شود. چرا که در این گونه‌ی نگارش، عنصر خیال کم‌ترین نقش را در اثر دارد و آن چه هست یکسره پهنه‌ی انکارناپذیر واقعیت است.

از سوی دیگر انتشار خاطراتی که از مجاهدان راه حق در حافظه‌ها باقی مانده و یا بر صحیفه‌ی کاغذ نقش بسته است، دست مایه‌ی بکر و بی‌بدیلی است برای آن عده از محققان و هنرمندانی که در آثار خود، دغدغه‌ی سالکانی را دارند که روزگاری برای پاسداری از سرزمین اسلامی خویش، به میدان آمدند و حماسه‌ها آفریدند تا آن شجره‌ی طیبه‌ای که به دست مبارک آن پیر فرزانه در خاک این مرز و بوم کاشته شده بود، ببالد و به ثمر بنشیند.  
ان‌شاء الله.

نوشتن از شهدا که ستارگان پرفروغ آسمان ایثار، گذشت و مردانگی هستند، کاری بس صعب و دشوار است؛ با واژگانی از جنس خاک.

کی می‌توان به توصیف قبیله‌ای از نسل افلاک پرداخت؟ اگر هر آن چه که در زنجیره‌ی کلمات، در امتداد زمان صورت صحیفه‌ای به نام کتاب را به خود اختصاص داده، به مدد بطلبی باز نمی‌توانی به توصیف رفعت این جایگاه پردازی؛ خصوصاً اگر آن چه را می‌خواهی به نگارش درآوری، پیرامون وصف پیری از قبیله‌ی نور باشد که خود قافله‌سالار کاروانی باشد که در استمرار خط سرخ انبیا و اولیای الهی، شخصیت کم‌نظیری - که زندگی و مرگش هر دو حیات بخش و حرکت ساز بود، شیخ‌الشهدایی چون محمد شیخ‌الاسلام که قریب شصت سال بر منبر رسالت انبیا از حریم دین دفاع کرد و عالمی رفعت جایگاه - که هزاران فرزند معنوی را برای خدمت به اسلام تربیت کرد. مردی نورانی که در ماه روزه و شب قدر، با چهره‌ای سرخ به ملاقات پروردگارش شتافت تا با شرافت‌زیستن را به ما و آیندگان بیاموزد...

وقتی مقرر شد کتابی تحت عنوان «زندگی و سیره» دربارهٔ این شخصیت گران‌قدر تدوین کنم، بر خود لرزیدم و چندین ماه در تردید و شک مانده بودم که آیا قلم ناچیز من، توانایی تحریر مطالبی در خور شأن این شهید والا مقام را خواهد داشت؟

پس از این زمان طولانی با نیت کسب مدد از روح این بزرگوار و به پاس سال‌ها خوشه‌چینی از خرمن علم و معرفت این استاد فرهیخته، دل به دریا زدم و خداوند یکتا را به مساعدت و کمک طلبیدم و پا به میدان گذاشتم، با اذعان به این امر که آنچه را در توان دارم، در این راه به کار می‌گیرم، نه آن‌چه که باید درخور شأن و شخصیت این بزرگ‌مرد باشد؛ لذا از این بابت که سعادت مرور خاطرات این شیخ شهید در مدت تدوین این اثر نصیبم شد، خداوند سبحان را سپاسگزارم و از این‌که نتوانسته‌ام چنان‌که شایسته است حق مطلب را ادا کنم، از روح پاک شهید والای رمضان و خانواده‌ی مکرم ایشان پوزش می‌طلبم.

در شیوه‌ی تدوین این صحیفه، ذکر موارد ذیل خالی از لطف نیست.

**الف:** در جمع‌آوری خاطرات استاد شهید ماموستا محمد شیخ‌الاسلام فرزند و نشیب‌های فراوانی را طی کردم و با انجام بالغ بر ۱۶۰ مصاحبه با دوستان، شاگردان، آشنایان و خانواده‌ی معظم ایشان و پیاده کردن نوار مصاحبه‌ها، بالغ بر ۸۰۰ صفحه مطلب جمع‌آوری گردید، اما از آن‌جا که قصد و غرض تدوین زندگی‌نامه و سیره بود، لذا آثار جمع‌آوری شده طی سه مرحله پالایش گردید و آن‌چه به اهداف کتاب نزدیک‌تر بود، در این مجموعه تدوین شد و این کارها حاصل ماه‌ها تلاش است.

**ب:** از آن‌جا که کار تدوین کتاب از مهرماه سال ۱۳۸۸ آغاز گردید، لذا عناوین و جایگاه‌های سازمانی افرادی که راوی خاطرات هستند، براساس زمان نقل خاطره است، اگرچه ممکن است، بعضی از آنها امروز در جایگاه دیگری مشغول خدمت باشند.

**ج:** به راحتی نمی‌توان سال‌ها خوشه‌چینی از محضر شهید شیخ‌الاسلام و افتخار مجالست و هم‌نشینی با ایشان را به فراموشی سپرد و به ذکر خاطرات آن دوران نپرداخت،

لذا اگر چه حقیر خود راقم این سطور هستم، اما جزو راویان خاطرات سبز ایشان نیز می‌باشم و در فصولی از کتاب، به بیان خاطراتی از این سید والا مقام پرداخته‌ام و تحت عنوان از شاگرد استاد، صادقانه تلاش کرده‌ام قطره‌ای از دریای بزرگواری‌های ایشان را به تصویر بنشینم.

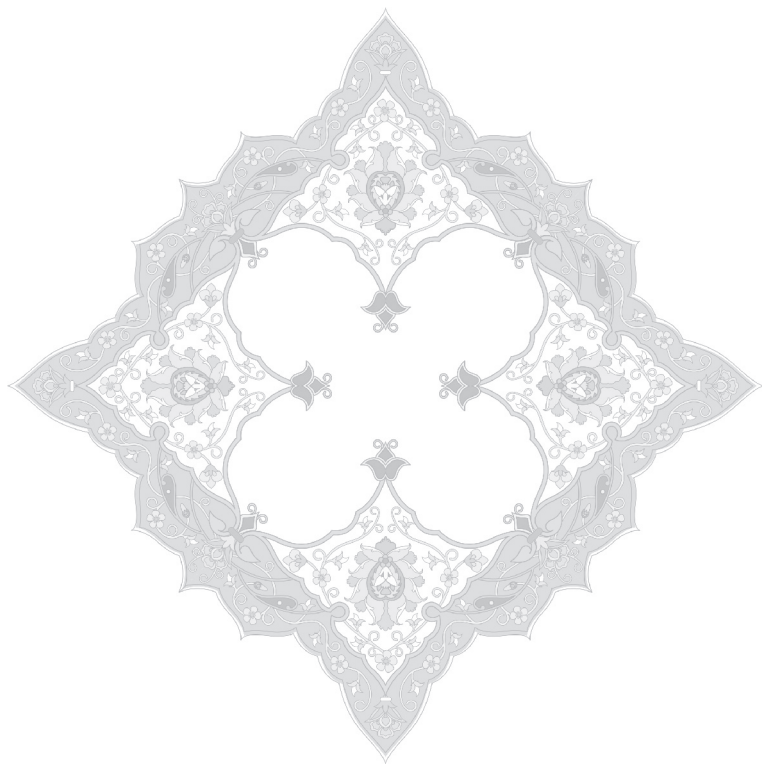
اگر چه در ابتدا، مبنا را بر این گذاشته بودم که خاطرات خود را در همین مقدمه بیان کنم، اما کثرت عدد خاطرات و ترس از تطویل مقدمه، مانع از این کار شد؛ لذا به متن منتقل گردید.

عزیزان و بزرگواران فراوانی در تدوین این اثر، بنده را یاری و مساعدت کردند که ذکر نام همه‌ی آنها در این مقال مقدور نیست، لذا از ماموستایان و ائمه‌ی محترم جماعات و طلاب شهرهای سنندج، سقز و بانه صمیمانه سپاسگزارم.

این مختصر مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته تا در این قالب تدوین و آماده گردیده است که طی تمام پیچ و خم‌های آن، استادان و بزرگوارانی مشعل‌دار بنده بوده‌اند و بر خود نیز فرض می‌دانم از آقای محمد سلیمانی مدیر کل محترم بنیاد شهید استان کردستان به پاس زحماتش در تمهید مقدمات تدوین کتاب و از آقای حسن مرادی معاون پژوهشی بنیاد شهید به خاطر پی‌گیری‌های مستمرش، صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم.

**محمدفایق فرجی**

سنندج/ دی ماه ۱۳۸۹




شجره‌ی مبارکه خاندان شیخ الاسلام

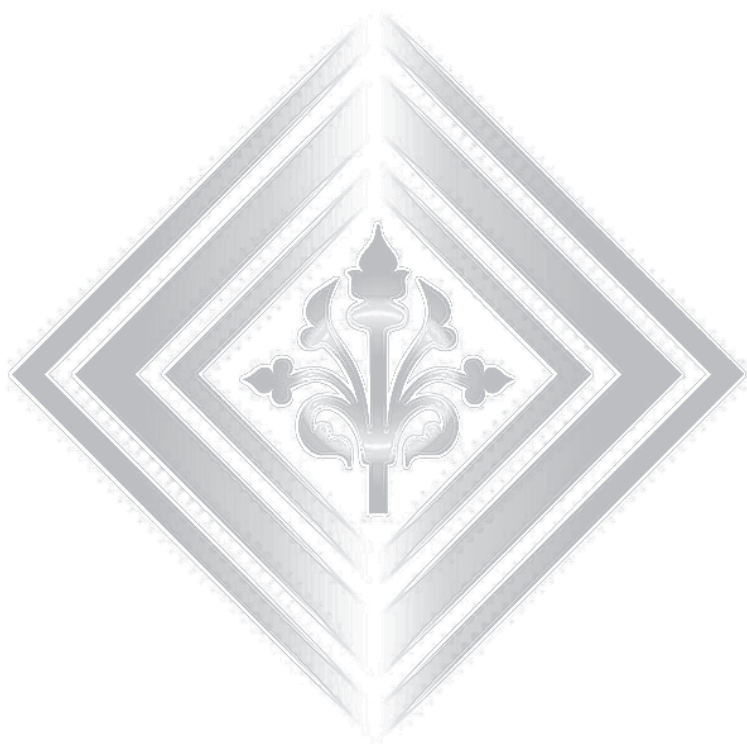
# شجره مبارکه خاندان شیخ الاسلام بیلد







**مروری بر  
زندگی شهید**



محمد شیخ الاسلام در سال ۱۳۱۵ در شهر بانه و در خانواده‌ای روحانی دیده به جهان گشود.

محمد، فرزند چهارم خانواده‌ی محمد شیخ الاسلام بود و از همان بدایت امر تحت تعالیم پدر بزرگوارشان - که از اعظم علمای کردستان بودند - قرار گرفت و در فضایی سرشار از علم و عرفان پرورش یافت؛ محیطی که سیزده نسل پیش از او در این فضا پرورش یافته و منشأ خدمات ارزنده به جامعه‌ی اسلامی شده بودند.

محمد شیخ الاسلام در طریق اسلاف خود برای کسب علم، تمام کردستان ایران و عراق را زیر پا گذاشت و در شهرهای مختلفی مانند مریوان، پنجوین، بیاره، طویله و حلبچه از خرمن عالمان بزرگ آن روزگار خوشه چینی کرد و پس از سال‌ها تلاش، از محضر عالم جلیل‌القدر مرحوم ماموستا ملا محمد باقر مدرس بالک، موفق به اخذ گواهی افتاء و تدریس شد و به اصطلاح محلی به مرتبه‌ی ماموستایی برای هدایت

مردم و اصل گشت.

پس از آن، روحانی جوان با کوله باری از علم و تجربه به شهر سقز برگشت و در مسجد شیخ مظهر به تدریس و تبلیغ دین پرداخت.

سپس با توجه به توان علمی و بنا به درخواست مردم، ایشان به عنوان امام جماعت و مدرس خانقاه مرحوم حاج شیخ مصطفی، قدس سره الشریف، معرفی شد و سال‌ها در این مکان مقدس به ایفای نقش و انجام وظیفه پرداخت و همزمان به عنوان دبیر در دبیرستان‌های شهر سقز به تدریس پرداخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حضور گروهک‌های مختلف در شهر سقز، حاج ماموستا محمد شیخ‌الاسلام به تهران رفت و در مدارس علوم دینی و دانشگاه‌های آن جا به تدریس پرداخت.

شهید ماموستا شیخ‌الاسلام در سال ۱۳۷۱ به شهر سنندج نقل مکان نمودند و مدتی در مسجد النبی سنندج امام جماعت بود و پس از ساخت مسجد سید قطب به عنوان امام جماعت در آن جا مشغول انجام خدمت و ادای تکلیف شد.

ورود حاج ماموستا به سنندج، باب جدیدی به روی طلاب علوم دینی باز کرد و ده‌ها طلبه برای آموختن، گرد شمع وجود نازنینش حلقه زدند. ایشان هم‌زمان در دانشگاه‌های استان، کار تدریس را آغاز کرد و منشأ خیرات علمی فراوانی برای منطقه شد.

این عالم فرزانه در دوره‌های سوم و چهارم به عنوان نماینده‌ی مردم کردستان در مجلس خبرگان رهبری انتخاب گردید.

شهید محمد شیخ‌الاسلام سال‌ها عضو شورای افتاء<sup>۱</sup> بود و به عنوان

۱- شورای افتاء شورایی است متشکل از تعدادی از روحانیون سرشناس و صاحب‌نام اهل سنت کردستان که در مورد موارد مستحدثه و آن‌چه در رساله‌ها به آن پرداخته نشده و یا جزئیات آن بیان نگردیده، اقدام به صدور فتوا می‌نمایند.

مجتهد مسلم در فقه امام شافعی (رض) در مسائل شرعی، محل رجوع مردم مسلمان منطقه بود.

این شهید گران قدر از منادیان وحدت اسلامی بود و به عنوان یکی از اعضای فعال مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، در ایجاد وحدت و زدودن مظاهر اختلاف، فعالیت‌های چشمگیری داشت.

شهید شیخ الاسلام به عنوان یکی از وزنه‌های سنگین نظام مقدس جمهوری اسلامی در استان کردستان، در افشای چهره‌ی کریه دشمنان انقلاب اسلامی بسیار اثرگذار بود و از زمانی که وارد سنندج شد، تا لحظه‌ای که جام گوارای شهادت را سر کشید، هیچ وقت در دفاع از انقلاب اسلامی غفلت نکرد.

این مسلمان متعهد با بدعت‌گذاران و منحرفانی که به نام دین تیشه به ریشه‌ی دین می‌زدند و به عنوان پیاده نظام استکبار، قصد تخریب اذهان جوانان این دیار و انحراف و فریب آنها را داشتند، شدیداً مخالفت می‌کرد و پیوسته مردم را به تبعیت از سیره‌ی اسلاف و شرع پاک رسول الله (ص) و صحابه و ائمه‌ی بزرگوار فرامی‌خواند و چون سدی پولادین در مقابل هجمه‌ی ناجوانمردانه‌ی گروه بدعت‌ایستاده بود.

دشمنان دین که وجود حاج ماموستا را مانع ادامه‌ی مأموریت خود می‌دیدند، در یک اقدام غیر انسانی ایشان را در شامگاه بیست و هفتم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۸۸ (۲۶ شهریور) در حین خروج از مسجد سید قطب سنندج هدف قرار دادند و خون پاکش را بر سنگ فرش‌های میعادگاه همیشگی او، خانه‌ی پاک الله، جاری کردند و این گونه این سید بزرگوار بعد از سال‌ها تلاش در راه نشر معارف دینی و خدمت به انقلاب اسلامی، با چهره‌ای خونین به ملاقات پروردگارش شتافت.

شهادت شهید ماموستا شیخ الاسلام به عنوان یکی از چهره‌های

شاخص، در سطح کشور انعکاس فراوانی داشت و شخصیت‌ها و مجامع مختلف در این زمینه اقدام به صدور پیام‌ها و بیانیه‌های مختلفی کردند که در رأس همه‌ی آنها پیام تسلیت مقام معظم رهبری حفظه‌الله تعالی بود که تسکینی بود بر آلام مردم مسلمان کردستان، خصوصاً روحانیت جلیل‌القدر این دیار که تاکنون بالغ بر ۷۰ تن از آنان در دفاع از ارزش‌های اسلامی و انقلابی توسط مزدوران و منحرفان به شهادت رسیده‌اند.

در قسمت پایانی کتاب، بخشی از این پیام‌ها و بیانیه‌ها به عنوان نمونه آورده می‌شود، که مطلع آنها پیام رهبر معظم انقلاب اسلامی است؛ پیامی که در بردارنده‌ی نکات مهم، ارزشمند و برجسته‌ای است و نشان از توجهات ویژه‌ی ایشان به مردم مسلمان کردستان و روحانیت معزز آن دارد.

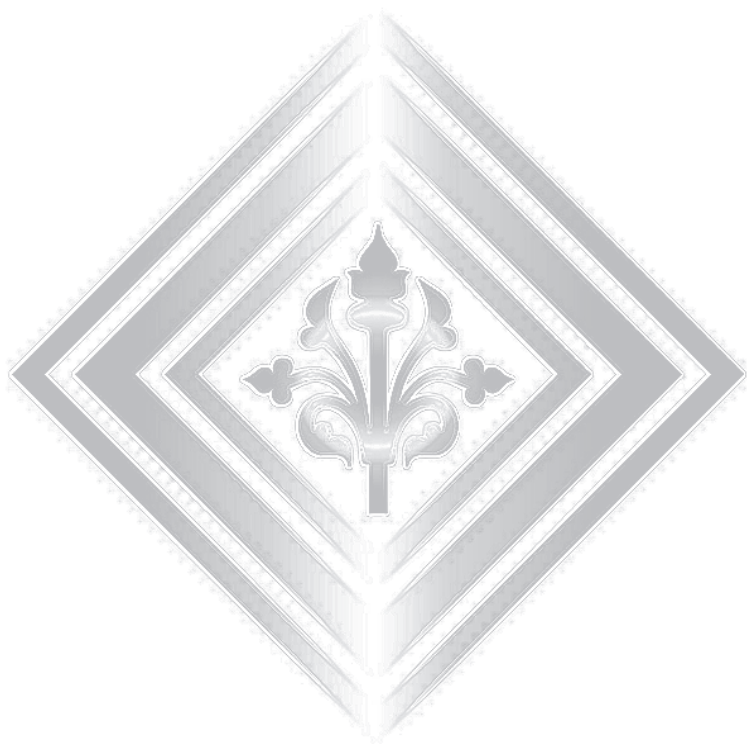


# فصل اول

عشق به مردم

و تکریم نیازمندان







## غم مردم داشت

من در نزدیکی‌های مسجد سوپر مارکت دارم، حاج ماموستا اکثر اوقات پس از ادای نماز عصر می‌آمد و دقایقی را در جلو مغازه می‌نشست. ایشان بسیار گشاده رو و شوخ طبع بودند و با اهل محلّ خیلی گرم و صمیمی بودند. به من می‌گفت تو رئیس این محلّه هستی و چون افراد زیادی به مغازه‌ات رفت و آمد دارند، اطلاعات زیادی در زمینه‌های مختلف داری، از این روست که به تو می‌گویم رئیس محلّه.

هر وقت می‌آمد، اولین چیزی که می‌گفت این بود که:

- رئیس محلّه چه خبر؟

من هم می‌گفتم:

- حاج ماموستا چه نوع خبری را دوست داری بشنوی؟

می‌گفت:

- بگو ببینم، اوضاع بازار چگونه است؟ چی گران شده، چی ارزان شده؟

من هم خدمتشان عرض می‌کردم. پس از آن می‌گفت:  
- محمد حسین، فکر نکنی من که این سؤالات را از تو می‌پرسم، نگران وضع  
معیشتی خودم هستم. من نگران مردم هستم. در جامعه‌ی ما افراد مستضعف  
زیادند، گرانی و تورم به آنها فشار می‌آورد و آنها را در تنگنا قرار می‌دهد. شما  
مغازه‌دارها اگر با انصاف با مردم برخورد کنید، می‌توانید بخشی از این فشارها  
را از دوش آنها بردارید. سعی کن به حداقل سود قناعت کنی تا مشمول عنایت  
و لطف خداوند قرار بگیری و برکات حضرت حق بر تو نازل شود. با این کار هم  
رضایت خداوند را کسب می‌کنی و هم دل مردم را شاد می‌کنی و آنها بیشتر  
به تو اعتماد می‌کنند.

**محمد حسین عباسی،**  
**از آشنایان شهید**

## دیدار دوباره

در سفری به تهران همراه جمعی از دوستان در خدمت حاج ماموستا شیخ الاسلام بودیم، برای انجام کارهایی که داشتیم در یکی از خیابان‌های تهران در حال عبور بودیم، از آن جمع فقط حاج ماموستا معمم بود و بقیه‌ی افراد، لباس کردی بر تن داشتند. آقای بسیار با شخصیت و پخته به ما رسید و در کمال صمیمیت با ما روبه‌رو شد، مخصوصاً چون حاج ماموستا ملبس به لباس روحانیت هم بود، با ایشان صمیمانه‌تر برخورد کرد و مصافحه نمود. ما فکر می‌کردیم این فرد از دوستان حاج ماموستا است، اما دیدیم حاج ماموستا هم ایشان را نمی‌شناسد. خیلی تعجب کردیم و پرسیدیم شما ما را می‌شناسید؟ گفت: شما را نه، ولی چون می‌دانم از برادران اهل سنت هستید و من قلباً به شماها علاقه دارم، لذا دوست داشتم از نزدیک ملاقاتی با شما داشته باشم.

گفت: من خاطره‌ای بسیار شیرین و به یاد ماندنی از روحانیت اهل سنت در ذهن دارم و همین امر هم عامل این کشش و جاذبه بود. گفتیم: دوست داریم

این خاطره را تعریف کنی، گفت:

-در زمان طاغوت پسر من به سربازی رفت، او را به یکی از روستاهای دورافتاده‌ی شهر سقز فرستادند. شرایط بسیار سختی بر پسر من تحمیل شده بود و برای انتقال او از آن روستا دچار مشکل بودیم. من برای چاره‌اندیشی موضوع به سقز رفتم. با این که کسی را نمی‌شناختم. با پرس و جو‌هایی که کردم، ماموستایی را به نام شیخ‌الاسلام به من معرفی کردند و گفتند ایشان از روحانیان برجسته‌ی این شهر است و اگر امکان کمک به شما را داشته باشد، دریغ نخواهد کرد.

من خدمتشان رسیدم، بسیار کریمانه با من برخورد کرد و از طریق دوستان و آشنایانی که داشتند، سفارش کرد و با زحمات فراوان توانست پسر من را به تهران منتقل کند. لذا من هر وقت برادران روحانی اهل سنت کردستان را می‌بینم، این خاطره‌ی شیرین در ذهنم تداعی می‌شود و به پاس قدرشناسی زحمات آقای شیخ‌الاسلام، به این عزیزان ابراز علاقه و ارادت می‌نمایم.

وقتی ایشان خاطره را تعریف کرد، گفتم: شما اگر آقای شیخ‌الاسلام را ببینید می‌شناسید؟ گفت: نه، سال‌ها از دیدار من با ایشان گذشته است.

ماموستا شیخ‌الاسلام را معرفی کردیم. آن مرد وقتی حاج ماموستا را شناخت، دوباره ایشان را با محبت و صمیمیت در آغوش گرفت، گویی دو تا برادرند که سال‌ها از هم دور بوده‌اند.

**محمود شیخ مرادی،**

**دبیر و مدرس مدرسه‌ی علوم دینی دهگلان**

### قاضی شرع

شهید شیخ الاسلام، علاوه بر جایگاه علمی در شهر سقز از یک پایگاه مردمی بسیار قدرتمندی برخوردار بود. مردم سقز حاج ماموستا را معتمد خود می‌دانستند و او را به معنی واقعی قبول داشتند و اوامر و نواهی ایشان را از صمیم قلب می‌پذیرفتند. با اعتمادی که به این شخصیت بزرگوار داشتند، سعی می‌کردند برای حل مشکلات خود به جای رجوع به دادگستری به ایشان مراجعه نمایند. لذا ایشان به قاضی شرع مشهور بودند و محل رجوع مردم بودند.

ادب، مردم دوستی و احترام صادقانه و دور از ریای حاج ماموستا نسبت به اهالی منطقه موجب شده بود که مراجعات مردمی ایشان از مراجعه به دادگستری بیشتر باشد.

قدرت تشخیص، حکم بر مبنای عدل و شرع و پذیرش اجتماعی، عامل این مراجعات بود.

### افتخار بانه

خانواده‌ی شهید شیخ‌الاسلام، از خانواده‌های اصیل روحانی در منطقه‌ی کردستان بودند و اجداد ایشان که همه از علمای تراز اول بودند، خدمات شایانی به دین کرده‌اند و جزو مفاخر منطقه‌ی بانه هستند و مردم بانه از قدیم الایام تا کنون به وجود این خاندان افتخار کرده و می‌کنند.

حاج ماموستا پس از اتمام تحصیل در سقز سکنی گزید و در خدمت مردم مسلمان آن شهر بود، اما هیچ‌وقت مردم موطن و دیار بانه را فراموش نکرد و هر وقت فرصتی دست می‌داد و به بانه می‌آمد، در مساجد این شهر به وعظ و تذکیر می‌پرداخت.

هر زمانی که به بانه می‌آمد، مردم فرسخ‌ها راه را طی می‌کردند و به استقبال ایشان می‌رفتند، وقتی وارد شهر می‌شد، به یکی از مساجد می‌رفت و مردم سر از پا نشناخته، همراه ایشان به مسجد می‌رفتند تا از کلام ناب و سخنان شیوایش

بهره ببرند. ازدحام جمعیت به حدی بود که تمام خیابان‌ها و معابر اطراف مسجد مملو از جمعیت می‌شد.

مواعظ حاج ماموستا بسیار شنیدنی بود. ایشان متناسب با زمان و مستمعین سخن می‌گفتند، تکرار به ندرت در کلامشان مشاهده می‌شد. فصاحت و بلاغت بی‌مانندی داشت، هرچه از زبانش جاری می‌شد، در قلوب مردم ثبت می‌گردید. بدون اغراق می‌توانم بگویم این فصاحت و نفوذ کلام را در کردستان از هیچ کس دیگری ندیده‌ام و این بهره و نعمت ارزنده‌ای بود که خداوند به این سید جلیل عنایت فرموده بود.

**حاج محمد عالی،**

**بانه**

### حفظ شعایر اسلامی اولی است

شهید شیخ‌الاسلام، پشتوانه‌ی محکمی برای فقرا و مستمندان بود. وقتی می‌دید کسی مشکل دارد سعی می‌کرد تا جایی که مقدور است او را کمک کند. یکی از بستگان من که تحت پوشش کمیته‌ی امداد بود و مدتی بود که مستمریش قطع شده بود و بدان سبب در مضیقه و سختی بیشتری بود، پیش من آمد و از من خواست به شیوه‌ای کارش را پی‌گیری کنم. گفتم نگران نباش موضوع را به حاجی ماموستا می‌گویم. همراه ایشان به خدمت حاج ماموستا رفتیم و من موضوع را توضیح دادم.

حاجی ماموستا گفت: مسلمان وظیفه دارد، مشکل برادر مسلمانش را در حد توان حل کند، من هم برای حل مشکل شما اقدام می‌کنم، اما شرط دارد! گفتم: حاجی شرطش چیست؟ گفت: شارب این آقا بیشتر از حدّ شرعی است، اگر بنا باشد من کاری برای ایشان انجام دهم، اول باید مطابق شرع مبین سبیل‌هایش را کوتاه کند و دوم هم ترک صلاه نکند و مسلمان واقعی باشد.

**محمد حسین عباسی، از آشنایان شهید**



### همیشه در کنار مردم بود

سلوک و رفتار ایشان هیچ‌وقت تغییری نکرد. یعنی رفتارشان با مردم و تکلیفشان در مقابل آنان قبل و بعد از نمایندگی مجلس دچار دگرگونی نشد. حجره‌ی درس ایشان در مسجد سید قطب همیشه به روی طلاب علوم دینی و ماموستاهای منطقه باز بود. کلاس درسشان در دانشگاه هیچ‌وقت تعطیل نشد و از اینها مهم‌تر حضورشان در مسجد همیشگی و دایمی بود. ایشان تا دیر وقت در مسجد می‌ماندند و به سؤالات شرعی مردم و جوانان پاسخ می‌دادند. حاج ماموستا ملجأ و پناهگاه مردم منطقه بود، در خانه‌اش دایم به روی مراجعین باز بود، مردم بدون هیچ مانعی خدمت ایشان می‌رسیدند، مشکلاتشان را مطرح می‌کردند و حاج ماموستا هم با طیب خاطر، آنها را مساعدت می‌کرد.

**ناصر علیپور،**

کارشناس امور مساجد سازمان تبلیغات اسلامی

### منش کریمانه

شهید شیخ‌الاسلام، تجسم کامل مکارم اخلاق بودند. منزل ایشان پس از ورود این شهید والامقام به مجلس خبرگان به محل رجوع مردم تبدیل شد و مردم برای رفع مشکلات خود به ایشان مراجعه می‌کردند. در منزلشان همیشه به روی مراجعین باز بود و هنگامی که مطلع می‌شد پیرمردی مراجعه کرده است، خود به استقبال ایشان می‌رفت و او را به داخل دعوت می‌کرد و در حین مراجعت این فرد نیز حتماً تا دم در ورودی اصلی، ایشان را مشایعت می‌کرد. گاهی اوقات، مراجعین از مشاهده‌ی این منش کریمانه احساس شرمندگی می‌کردند، خصوصاً کسانی که حاج ماموستا را از نزدیک نمی‌شناختند از دیدن چنین صحنه‌هایی تعجب می‌کردند. منش کریمانه‌ی حاج ماموستا، آن قدر در روحیه‌ی مراجعین تأثیرگذار بود که وقتی مشکلشان قابل حل نبود، باز با رضایت و خرسندی می‌رفتند.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

### عشق به خدمت

شهید شیخ الاسلام با این که سن نسبتاً بالایی داشت، اما تلاش‌ها و فعالیت‌های ایشان بسیار وسیع و گسترده بود و عاشق خدمت به مردم بود، همیشه پی‌گیر مسائل محرومان جامعه بود و نسبت به رفع مشکلات طلاب و روحانیان اهتمام ویژه‌ای داشت و لحظه‌ای از این موضوع غافل نبود و آن را وظیفه‌ی ذاتی خود می‌دانست که بنا به حکم شرع مبین مأمور انجام آنهاست. هیچ وقت از مسؤولان در خواستی مبنی بر حل مشکلات شخصی خودش نکرد. هیچ وقت نشد که ایشان مشکلات خودش را عنوان کند و بگوید: من به عنوان نماینده‌ی مجلس خبرگان و یا مفتی و مدرس این مشکلات را دارم و این انتظارات را از مسؤولین دارم، بلکه می‌گفت: "من انتظار دارم مسؤولین به نحو احسن به وظیفه‌ی خود عمل کنند و در راه رفع مشکلات مردم برابر آن چه اسلام و قانون امر کرده است، اقدام نمایند."

**احمد علی بهاری**

مدیر مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور

### خانه‌ی دوست

شهید شیخ‌الاسلام، ارادت و علاقه‌ی وافری به مردم داشت و معتقد بود تمام ارزش و اعتبار ما از مردم است و این مردم پشتوانه‌ی بسیار مهم و ارزشمندی برای روحانیت و نظام جمهوری اسلامی محسوب می‌گردند و هیچ‌گاه نباید از آنها فاصله گرفت. اصل موفقیت ما و حرمت اجتماعی ما در حفظ ارتباط ما با مردم نهفته است و بهترین حلقه‌ی اتصال ما با مردم هم در حفظ سنگر مساجد و دور نشدن از آن است.

بر اساس این اعتقاد پاک بود که به‌رغم کهنوت سن و مسؤولیت‌های سیاسی و مشغله‌های فراوان، هیچ‌وقت امامت مسجد را ترک نکرد. برخی روحانیان وقتی پا به سن می‌گذارند، خود را بازنشسته می‌کنند و امامت مسجد را رها می‌کنند، اما ایشان بارها به من می‌گفت: "تا وقتی زنده‌ام هیچ وقت امامت را ترک نخواهم کرد." و الحق که عهد و پیمانانش را به سر منزل مقصود رساند و در خانه‌ی خدا با زبان روزه شهید شد تا مسجد را ترک نکرده باشد.

گاهی اوقات مردم محلّ و اهل مسجد هم به ایشان می گفتند: ما نمی خواهیم شما به خاطر حضور در مسجد، این همه خود را به مشقت و زحمت بیندازید. اما ایشان می گفت:

- من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم و به این کار عشق می‌ورزم، شما هم مسجد را خالی نکنید و حضور داشته باشید. آمدن برای من هیچ مشکلی ندارد. مدتی قبل از شهادت، من خدمتشان عرض کردم: "حاج ماموستا شما یک چهره‌ی شناخته شده هستید و برای مردم کردستان یک ذخیره‌ی گرانبها محسوب می‌شوید، در رفت و آمدها مراعات بفرمایید. ممکن است دشمنان کوردل فرصتی پیدا کنند و ضربه‌ای بزنند. فرمود:

- به هیچ وجه نمی‌پذیرم که به خاطر تهدید دشمن، رفت و آمد به مسجد را کم کنم یا در محافل حضور پیدا نکنم، مطمئن باشید هر مقدار تهدید دشمن بیشتر شود، حضور من هم پررنگ‌تر خواهد شد.

**احمد علی بهاری**

**مدیر مرکز یزرگ اسلامی غرب کشور**

### من از جنس همین مردم هستم

به دلیل هم‌جواری محلّ سکونت بنده با منزل حاج ماموستا، بعد از نماز مغرب چون هوا تاریک می‌شد، دوست داشتم حاج ماموستا را تا دم در منزلشان همراهی کنم. چند بار این کار را انجام دادم. یک روز ناراحت شد، فرمود: "با هم از مسجد بر می‌گردیم، اما باید تا در منزل خودتان مرا همراهی کنید - منزل ما در یک کوچه پایین‌تر از منزل ایشان قرار داشت - من دوست ندارم شما به خاطر من به زحمت بیفتید." تا بالاخره من عرض کردم: "حاج ماموستا شما تنهایی، هوا هم تاریک است، بیم آن دارم خدای نخواستہ در تنهایی خطری متوجه شما شود." فرمود: "نه، من از جنس خود این مردم هستم و خادم آنهایم. اما از نامردمان بی‌خبر بود."

**کامل گلباغی،**

مسؤول روابط عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کردستان

## تفسیر قرآن

شهید شیخ الاسلام در تفسیر قرآن کریم بر اساس علوم و نیاز زمان، بسیار استاد بود. در ماه مبارک رمضان، ایشان در مسجد سید قطب سنندج کلاس تفسیر داشتند. بعد از افطار، سیل جمعیت از سنندج و اطراف به سمت این مسجد سرازیر می شد و مسجد مملو از جمعیت می گردید.

حاج ماموستا، نماز تراویح را برگزار می کرد و سپس به تفسیر آیاتی از کلام الله مجید می پرداخت. آن چنان زیبا آیات قرآن را تفسیر می کرد که کلمات و جملاتش بر روح و جان حاضران نقش می بست.

توجه ویژه ای هم به نوجوانان و جوانان و بانوان داشت و مرتب آنها را مورد خطاب قرار می داد و می فرمود:

- جوانان سرمایه های آینده ی ما هستند، باید بیشتر مواظب باشند.

و خطاب به خانمها می گفت:

- شما جزو ستون های اصیل اسلام هستید، شما می توانید تضمین کننده ی

سعادت انسان‌ها باشید، شما مربی و معلم هستید و سعادت خانواده و جامعه در  
ید قدرت شماست، پس همت کنید با تحکیم مبانی خانواده و تربیت کودکانی  
با ایمان و با اخلاق، جامعه را به سعادت برسانید.

**کامل گل‌باغی،**

**مسئول روابط عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کردستان**



## اکرام مهمان

از سنت‌های پسندیده‌ای که حاج ماموستا شیخ الاسلام داشت، این بود که در منزلشان همیشه به روی مراجعین باز بود.

هر کس در خانه‌اش را می‌زد نمی‌پرسیدند چه کسی در می‌زند. در را باز می‌کردند تا برای طلاب و خواهنده کاری بکنند. هر کس که وارد می‌شد با چهره‌ی متبسم حاج ماموستا روبه‌رو می‌شد که به استقبالش آمده است.

این موضوع عمومیت داشت و مخصوص گروه و قشر و طبقه‌ی خاصی نبود. کثیری از اینها مردمی بودند که مشکلاتی داشتند و برای حل آن خدمت حاج ماموستا می‌آمدند. عده‌ای برای مسائل شرعی مراجعه می‌کردند و تعدادی هم واقعاً نیازمند بودند. ایشان همه را مورد تفقد قرار می‌داد و با آن برخورد کریمانه‌اش آنها را مجذوب خود می‌کرد.

همیشه می‌فرمود:

- مهمان نوازی یک چیز است و غریب نوازی چیز دیگر. کسی که هم

مهمان است و هم غریب باید بیشتر اکرام شود و مورد تکریم قرار گیرد. لذا ایشان به غریبان التفات ویژه‌ای داشت. مشکلات مراجعین را به مسؤولین منعکس می‌کرد، اگر مشکلی را غیر قابل حلّ می‌دید، می‌نشست، در کمال آرامش به استناد آیات و احادیث به فرد صاحب مشکل تسلی می‌داد و به گونه‌ای با او رفتار می‌کرد که مشکلش را فراموش می‌کرد.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش و از شاگردان شهید**

### به داد فقرا برسید

وقتی محضرشان رسیدیم، پس از ابراز ارادت و عرض گزارش، درخواست راهنمایی کردیم، حاج ماموستا با این که کسالت داشت و در بستر بود، اما در قالب جملاتی کوتاه و پر مغز مطالبی را عنوان فرمود که همیشه در گوش و دل من طنین انداز است. در خصوص مراجعین سازمان بهزیستی فرمود: "مددجویانی که به شما مراجعه می کنند، به شما نیاز دارند، آنها علاوه بر نیاز مادی، نیاز عاطفی و روانی دارند. کار شما نیازمند سعهی صدر است و باید به شیوه‌ای با آنها برخورد کنید که هردو نوع نیازشان برآورده شود. این افراد ولی نعمت‌های نظام و انقلاب اسلامی هستند. همین بس که حضرت امام (ره) در حق آنها فرمودند: «من یک موی شما کوخ نشینان را بر همه‌ی کاخ نشینان ترجیح می دهم». این بیان و گفته‌ی امام را شما هم باید در عمل پیاده کنید، اینان هزاران مشکل دارند و چشم امیدشان به شماست. شما امروز در معرض یک آزمایش و امتحان الهی قرار دارید، سعی کنید سر بلند از این امتحان بیرون بیایید.

عارف رحیمی، مدیر مسؤول هفته نامه‌ی سوران و مشاور استاندار کردستان

### احساس تکلیف

شهید شیخ‌الاسلام یک روحانی به تمام معنی مردمی بود، همه‌ی تلاشش این بود که بتواند باری را از دوش مردم بر دارد و رضایت آنها را از جمیع جهات جلب کند. ایشان عضو شورای افتای استان بود و به عنوان مفتی فقه شافعی در صدور فتاوی فقهی محل رجوع مردم و روحانیان منطقه بود و همیشه سعی می‌کرد در مواردی که نیاز به صدور فتوا بود، بسیار با دقت عمل کند و همه‌ی جوانب قضیه را بسنجد.

مردم استان کردستان به کرات به ایشان مراجعه کرده بودند و در خصوص ذبح شرعی طیور در کشتارگاه‌ها سؤال کرده بودند. ایشان قبل از این‌که با قاطعیت پاسخ دهد، تصمیم گرفته بود که از کشتارگاه صنعتی طیور بازدیدی به عمل آورد.

همکاران بنده در اداره‌ی کل دامپزشکی استان، اطلاع دادند که حاج ماموستا شیخ‌الاسلام تصمیم دارد از کشتارگاه صنعتی سنندج بازدید کند. مقدمات کار

فراهم شد. ساعت ۱۰/۵ شب ما در کشتارگاه منتظر ایشان شدیم. در وقت مقرر - هفته‌ی اول ماه مبارک رمضان سال ۸۸ - تشریف آوردند. بنده و دیگر مسؤولین توضیحاتی را خدمتشان دادیم و عرض کردیم، تمام کشتارگاه‌های استان تحت پوشش ذبح شرعی است و در این کشتارگاه هم یکی از شاگردان خود شما ناظر ذبح است. حاج ماموستا به محض دیدن ناظر، ایشان را شناخت و فرمود:

- با توضیحاتی که شما دادید و وجود ماموستا در این جا خیالم راحت شد. من جداً تا امروز در این زمینه دغدغه داشتم. در هر حال من در این زمینه مسؤولم. مردم از من سؤال می‌کنند و چون خودم از نزدیک بازدید نداشتم، نمی‌توانستم حکم قطعی صادر کنم، حالا خیالم راحت شد.

**علی دوستی نژاد،**

**مسئول نمایندگی ولی فقیه در جهاد کشاورزی کردستان**

## تکریم انسان

مدت ۶ سال در خدمت شخصیتی بودم که انفاس قدسی او چون باران رحمت الهی بر قلوب افسرده‌ی انسان زندگی و حیات می‌بخشید. بلاشک خدّام مساجد از فقیرترین و شاید نیازمندترین انسان‌ها هستند، چون مقرری مساجد کفاف زندگی آنها را نمی‌دهد و در گذران زندگی پیچ و خم‌های فراوانی دارند.

خادم مسجد و وظیفه‌اش مشخص است، همه از او انتظار دارند در انجام وظیفه‌اش ساعی و پر تلاش باشد و در تصمیم‌گیری‌ها هم در حاشیه و انزوا قرار دارد. البته این رسمی است دیرپا که در مساجد ما بوده و به عبارتی دیگر، خادم، فقط خادم است. اما من خداوند را گواه می‌گیرم، بر خوردهای عاطفی و انسانی و معنوی حاج ماموستا با من، آن چنان تحوّلی در روحیه‌ام ایجاد کرده بود که خدمت به مسجد را نه به عنوان یک مستمری بگیرم، بلکه به عنوان یک واجب شرعی تلقی می‌کردم، احترامی که او برای من قایل بود، در وصف نمی‌گنجد.

او به من، نگاهی از منظر جایگاه انسانی داشت، یعنی من را به عنوان انسانی

می‌دید که می‌تواند در جامعه نقش آفرین باشد و در عین حال از زندگی هم باید بهره و نصیب داشته باشد.

مرتب می‌گفت:

- تو کار بزرگی را انجام می‌دهی، توفراش خانه‌ای هستی که صاحب آن پروردگار فرش و عرش است.

لذا این جایگاه و مرتبت برای من اهمیت دارد و خودت نیز نباید از شکر این نعمت الهی غافل شوی.

برخورد حاج ماموستا با من، مثل برخورد یک دوست صمیمی بود. هیچ‌گاه آمرانه از من چیزی را طلب نمی‌کرد و یا در انجام امور دستور صادر نمی‌کرد. اگر موردی به ذهنشان می‌آمد که باید انجام شود، بسیار مؤدبانه و در زیر لوای مشورت آن را طرح می‌کرد و می‌گفت:

- کاک احمد به نظر شما بهتر نیست کار این گونه انجام شود؟

و از این راه من را متوجه نقص کار می‌کرد. از طرفی نیز مرتب من را تشویق و ترغیب می‌نمود و از کارم تعریف می‌کرد و برای انجام کار بهتر و تلاش بیشتر در من ایجاد انگیزه می‌نمود.

**احمد درویشی،**

**خادم مسجد سید قطب سنندج**

### توکل به خدا داشته باش

مدتی بود به دلیل مشکلات شدید اقتصادی و بدهکاری پریشان بودم، اما چیزی به حاج ماموستا نگفته بودم.

یک روز کمی زودتر از وقت همیشگی به مسجد آمد، من داخل حیاط مشغول کار بودم، گرم با من سلام و احوالپرسی کرد، نگاهی به من انداخت، اما نه از جنس نگاه‌های همیشگی‌اش. سپس گفت:

- کاک احمد، مدتی است، مثل همیشه شاداب نیستی، کسل و غمگینی، اتفاقی افتاده است؟

عرض کردم: "حاج ماموستا، بدهکارم، حال و روز مناسبی ندارم، ذهنم مشغول است." فرمود:

- مؤمن! مگر به بخشندگی خداوند ایمان نداری؟

عرض کردم: "چرا، به این امر یقین دارم." فرمود:

- پس توکل به خدا داشته باش، خداوند رازق است و تکفل ما را خود او عهده‌دار



است. تو وقتی به خدا ایمان داری، نباید نگران باشی. خداوند بندگان را وسیله‌ی رفع حوایج همدیگر قرار داده است. اصلاً جای نگرانی نیست. به او ایمان داشته باش. همه چیز حلّ خواهد شد.

از فردای آن روز به تکاپو افتاد و در مدت اندکی آن غم سنگین ما را به شادی و شعف تبدیل کرد و آسایش و راحتی را برای ما به ارمغان آورد. وقتی آثار شادی را در چهره‌ام مشاهده کرد، فرمود:

- خداوند را سپاسگزارم که مشکل تو را حلّ کرد.

سرش را به آسمان بلند کرد و فرمود:

- پروردگارا! گرفتاری و مشکل مسلمانان را رفع فرما و شادی و بشارت را بر

دل‌هایشان هدیه کن!

حاج ماموستا علاقه‌ی فراوانی به گل و درخت داشت. بعد از رفع مشکلات

من فرمود:

- اکنون که خداوند به کرم عمیم خود، گرفتاری‌های تو را بر طرف کرد، تو هم

برای شادی دل‌بندگان تا می‌توانی به این درختان و گل‌ها توجه کن تا مؤمنین

و نمازگزاران هم از دیدن آنها شاد شوند و بهره و ثوابی هم به تو برسد.

**احمد درویشی،**

**خادم مسجد سید قطب سنندج**

### صاحب واقعی کرامت

حاج ماموستا در بخشش و کرامت مصداق «تَنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»<sup>۱</sup> بود و هیچ وقت در این زمینه دریغ و کوتاهی را جایز نمی‌دید.

یک روز صبح در خدمتشان مشغول آموختن بودم. زن بیوه‌ای برای طلب کمک و مساعدت وارد شد. آثار فقر و فلاکت آن چنان بر چهره‌ی این زن هویدا بود که می‌توانست صدها مثنوی را از سرّ ضمیر ایشان در قافیه آورد.

حاج ماموستا وقتی با وضعیت این زن مواجه شد، کمک بسیار خوبی به ایشان کرد. من که مقدار کمک را دیدم، خیلی تعجب کردم و پس از رفتن آن خانم، عرض کردم: "حاج ماموستا فکر نمی‌کنی مقدار کمکی که به این بنده‌ی خدا کردی، خیلی زیاد بود؟" لبخند زد و فرمود:

۱- لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.  
هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آن چه دوست دارید انفاق کنید؛ و از هر چه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست.

- فکر می‌کنی زیاد بود؟

عرض کردم: "بله، من انتظار این مقدار را نداشتم" فرمود:

- نه دوست عزیز صاحب واقعی کرامت، خداوندی است که این گونه در حق ما کریمانه رفتار می‌کند و هر آن چه در راه رضای او به اضعاف می‌بخشیم به ما بر می‌گرداند. غرض و هدف من از آن چه انجام می‌دهم، کسب رضای خالق است که بی وجود اراده‌ی او اجازه‌ی حتی یک نفس کوتاه را هم ندارم.

**ماموستا کامل هوشیاری،**

**امام جماعت مسجدالنبی سنندج**

### پناه فقرا و مستضعفین

روزی در خدمت حاج ماموستا بودیم، تلفن زنگ زد. حاج ماموستا وقتی گوشی را برداشت متوجه شد خانمی پشت تلفن گریه می‌کند. حاج شیخ او را دعوت به آرامش کرد و فرمود:

- باید ابتدا من متوجه مشکل شما بشوم، بعد راه حلی برای آن پیدا کنم. پس آرام و شمرده بگویید قضیه چیست؟

پس از توضیحاتی که ایشان دادند، حاج ماموستا فرمود:

- پس در فلان ساعت همراه پسرت بیایید این‌جا.

وقتی آمدند، متوجه شدیم پسر این خانم فریب تبلیغات یکی از گروهک‌ها را خورده و مدتی با آنها همکاری کرده است و گریه و زاری مادرش هم به خاطر اوست و می‌ترسد اگر خودش را معرفی کند و به جرمش اعتراف نماید، دچار مشکلات و احکام سخت قضایی شود. فرد خاطی هم توضیحاتی داد و سپس حاج ماموستا فرمود:

- شما را به جایی معرفی می‌کنم که هیچ مشکلی برایتان ایجاد نشود. مادر آن جوان خیلی بی‌تابی می‌کرد، فرمود:

- مادر جان پسر شما برود خودش را معرفی کند، اگر بیشتر از یک ساعت ایشان را نگاه داشتند، شما برگردید این‌جا من خودم همراهتان می‌آیم. آنها رفتند و یک ساعت از این ماجرا گذشت که آن شخص مسؤول زنگ زد و گفت:

- پسر آن خانم چون جرمی مرتکب نشده بود، با اخذ یک تعهد آزادش کردیم. حاج ماموستا خیلی خوشحال شد و فرمود:

- خدایا! هزار بار شکر که ما را وسیله‌ی آرامش خانواده‌ای قرار دادی.

**سید عارف عنایتی،**

**امام جماعت مسجد حضرت رسول (ص) سنندج**

### میز برکت

حاج ماموستا میز کوچکی داشت که در وقت تدریس از آن استفاده می‌کرد. ایشان همیشه مبلغی پول را در داخل کشو میز می‌گذاشت و هرگاه نیازمندی وارد می‌شد، از آن پول مبلغی را به او می‌داد.

یک بار عرض کردم: "حاج ماموستا شما این پول‌ها را از کجا می‌آورید، چون همیشه مبلغی در داخل کشو است، وانگهی هر نیازمندی هم که وارد می‌شود، دست خالی بر نمی‌گردد." فرمود:

- پسرم یکی از اصول اولیه‌ی زندگی، داشتن نظم و برنامه است. من ماهانه درآمدم را به چند بخش تقسیم می‌کنم، بخشی از آن را که سهم فقر است، داخل کشو این میز می‌گذارم و به دست اهلس می‌رسانم. انسان‌های خیری هم هستند که ماهانه مبلغی به من می‌سپارند که در بین نیازمندان تقسیم کنم، لذا این میز برکت است و هیچ‌وقت خالی نمی‌شود و خداوند هم به ما لطف دارد و معطلمان نمی‌کند.

هر گاه کسی نزد حاج ماموستا می آمد، ایشان وقتی احساس می کرد آن شخص نیازمند است، با زور مبلغی به او می داد، حتی اگر آن فرد از گرفتنش کراهت داشت.

یک بار بنده در خدمتشان بودم، شخصی خدمت ایشان آمد و عرض کرد حاج ماموستا برای ابراز ارادت خدمت رسیده ام. حاج شیخ بسیار ایشان را احترام کرد و زمانی که آن فرد می خواست خداحافظی کند، حاج ماموستا پاکتی را در جیب او گذاشت. ایشان هم اصرار می کرد که نیاز ندارم، ولی حاج ماموستا قبول نکرد و قسم خورد باید برداری،

بعد از رفتن این فرد عرض کردم: "حاج ماموستا ایشان که چیزی از شما نخواستند، چرا برای دادن پول اصرار کردید؟" فرمود:

- نه، یک احساس درونی به من می گفت که این فرد نیازمند است، لذا نمی توانستم این مبلغ را به ایشان ندهم. او سائل نیست، انسان آبرومندی است که با فقر زندگی می کند.

**سید عارف عنایتی،**

**امام جماعت مسجد حضرت رسول (ص) سنندج**

### هدف من خدمت است

در اولین دوره‌ای که حاج ماموستامی خواست نامزد نمایندگی مردم در مجلس خبرگان شود، یک شب زنگ زد و فرمود:

- وقت کردی سری به من بزن.

عرض کردم: "هر وقت می‌فرمایید خدمت می‌رسم." روز بعد توفیق زیارت ایشان حاصل شد. فرمود:

- قصد دارم نامزد نمایندگی مجلس خبرگان شوم.

عرض کردم: "کار بسیار به جایی است و در بین علمای استان چه کسی شایسته‌تر از شماست؟ فرمودند:

- به همه‌ی دوستان و احباب گفته‌ام، به شما هم می‌خواهم بگویم من نه ثروت و سامانی دارم که دست به تبلیغات گسترده و آن‌چنانی بزنم و نه اعتقادی به این کار دارم، من نسبت به مردم احساس تکلیف می‌کنم و دوست دارم نفس‌هایی که از عمرم باقی مانده در راه خدمت به اسلام و مردم سپری شود و به این نتیجه



رسیده‌ام که از این طریق می‌توانم بیشتر خدمت کنم، لذا از شماها که من را می‌شناسید و با من ارتباط دارید، توقع دارم اگر خواستید من را معرفی کنید، واقعیات را به مردم بگویید. به آنها بگویید پیرمردی روحانی به نام شیخ الاسلام که همه‌ی عمرش را صرف خدمت به دین کرده، دوست دارد باقی مانده‌ی آن را هم در راه خدمت به دین و مردم سپری کند. هیچ وقت از طرف من به کسی وعده‌های غیر قابل تحقق ندهید، من در این امر مأمور به تکلیف هستم و نتیجه برای من فرع بر تکلیف است. یک وقتی خدای ناخواسته کسی دست به تخریب رقبای من نزد که این کار، گناهی ناخوشودنی است.

این سخنان برای من بسیار عجیب می‌نمود، چون شاید بنده و امثال من در روبه‌رو شدن با ایشان در اجرای این تصمیم انتظار دیگری داشتند، اما آن چه را حاج ماموستا گفتند در خلاف جهت عرف معمول جامعه‌ی ما و منبعث از شریعت پاک مصطفی بود.

**از شاگردان شهید**

### معذب هستم

جند سال پیش قرار بود هیأتی از مسؤولین کشوری وارد استان شوند. برنامه‌ای به منظور استقبال از آنها در فرودگاه سنندج تدارک دیده شد. قرار شد صبح روز موعود بنده حاج ماموستا شیخ‌الاسلام را تا فرودگاه همراهی کنم.

شب تلفنی با ایشان هماهنگ کردم که ساعت ۶ صبح آماده باشند. در زمان مقرر بنده در منزل حاج ماموستا حاضر شدم. هوا هنوز تاریک بود. نیروی انتظامی جنب منزل ایشان کیوسکی ایجاد کرده بود و چند نفر مسؤولیت حفاظت بیت حاج شیخ‌الاسلام را عهده دار بودند. وقتی بنده مراجعه کردم، چند لحظه‌ای معطل شدم تا اجازه دادند و زنگ در را به صدا در آوردم،

حاج ماموستا بلافاصله تشریف آورد و یک احوالپرسی گرم و مفصلی را بانیره‌های حراست انجام داد و سپس راهی شدیم. وقتی حرکت کردیم، فرمود:

- خیلی معطل شدی؟

عرض کردم: "نه، فقط چند دقیقه بود، گفت:

- از این که برای حراست از منزل بنده نگهبان گذاشته‌اند، بسیار معذّب

هستم.

عرض کردم: "حاج ماموستا شما گذشته از این که یک شخصیت مذهبی و

علمی هستید، مسؤولیت سیاسی هم دارید و نماینده‌ی مجلس خبرگان هم

هستید، لذا این کار ضروری است و نباید از آن نگران باشید. فرمود:

- شما قبول دارید من هم یک انسان هستم. مانند همه‌ی انسان‌های دیگر،

من هیچ احساس برتری نسبت به دیگران ندارم، وانگهی می‌ترسم با وجود نیروی

مسلح در مقابل منزل من، مردم احساس دیگری داشته باشند و به راحتی مثل

همیشه نتوانند مراجعه کنند. نمونه‌اش همین الان که شما معطل شدید، خوب اگر

این پاسگاه نبود، شما هم معطل نمی‌شدید. غیر از اینها من از بازخواست خداوند

هم بیم دارم، می‌ترسم ادامه‌ی این کار از دیدگاه مردم نوعی تفرعن محسوب

شود، لذا بارها به مسؤولین گفته‌ام این نوع محافظت و حراست با روحیه‌ی من

سازگار نیست. دوست ندارم طوری عمل شود که مردم از من فاصله بگیرند.

مردم برای من حکم یک دریا را دارند که ماهی وجود من فقط با بودن در این

دریا زنده می‌ماند.

حاج ماموستا پس از مدتی بالاخره مسؤولین را متقاعد کرد به عدم ضرورت

حراست از خود و همیشه مانند یک انسان عادی تردد می‌کرد.

**از شاگردان شهید**

### کرامت نفس

یکی از خیاطان شهر سنندج که پدرم مشتری ایشان بود، مغازه اش طعمه‌ی حریق شده بود و هر چه در داخل مغازه اش بود خاکستر شده بود، پدر مقداری پارچه را برای دوختن پیراهن نزد ایشان گذاشته بود و بی اطلاع از اتفاقی که برای این آقا افتاده بود، برای تحویل گرفتن پیراهن‌ها به خیاطی رفته بود. وقتی با دیوارهای سیاه شده‌ی مغازه مواجه شده بود، به خیاط گفته بود:

- پسرم این جا چه اتفاقی افتاده؟

ایشان هم شرح ماوقع را بیان کرده بود و گفته بود: "حاج ماموستا همه‌ی پارچه‌های موجود در مغازه آتش گرفت و نابود شد. پارچه‌های امانتی شما هم همراه آنها از بین رفت." پدر گفته بود:

- آیا پیراهن‌های مرا دوخته بودی؟

عرض کرده بود: "بله."

پدر بلافاصله حق دوخت پیراهن‌ها را پرداخت کرده بود و همان جا هم مبلغ

یک میلیون و پانصد هزار تومان به آن آقا داده بود و گفته بود:

- برو با این پول یک چرخ خیاطی تهیه کن و دوباره مغازه را راه بینداز.  
خیاط مذکور وقتی بعد از شهادت پدر این جریان را تعریف کرد، آن قدر منقلب شده بود که چون نزدیک‌ترین کس حاج ماموستا اشک ماتم می‌ریخت و می‌گفت:

- در شرایطی که مردم خسارت پارچه‌های خود را از من می‌گرفتند، حاج ماموستا حیات دوباره‌ای را به خانواده‌ی من برگرداند.

**حامد شیخ الاسلام،**

**فرزند شهید**

### تقسیم در آمد

زندگی خانوادگی ما با همان مبلغ حقوقی که پدرم دریافت می‌کرد، اداره می‌شد و غیر از آن هم هیچ در آمدی نداشتیم. وقتی حقوق ماهیانه را می‌گرفت، آن را تقسیم می‌کرد، مبلغی را برای هزینه‌های جاری زندگی کنار می‌گذاشت، مبلغی را به مادرم می‌داد و می‌فرمود:

- این هم حقوق شما (مستمری مادرم دایمی بود).

مبلغ ناچیزی را هم در جیب پیراهنشان می‌گذاشت و می‌فرمود:

- این هم جیره‌ی ماهیانه‌ی من.

مابقی در آمدش را برای احسان و بخشش کنار می‌گذاشت. این مبلغ همیشه بیشتر از چیزی بود که برای هزینه‌های زندگی پیش‌بینی می‌کرد، چون ایشان واقعاً به قناعت کردن ایمان داشتند و به فرموده‌ی خودشان: به قناعت، قناعت کرده بودند. خانواده‌های فراوانی را تحت پوشش داشتند که فقط خودش آنها را می‌شناخت و هرگز اجازه نداد ما از جزییات کارش با خبر شویم. اول هر ماه برای سرکشی

به این خانواده‌ها می‌رفت. من همراهشان بودم، وقتی سر کوچه می‌رسیدیم، می‌فرمود:

- شما همین جا داخل ماشین بمانید، من خودم می‌روم.  
باین که من همراه پدر می‌رفتم، ولی هیچ‌وقت در زمان حیات پدر آن خانواده‌ها را نشناختم و از کم و کیف قضایا اطلاع پیدا نکردم.

گاهی اوقات میزان بخشش و احسان پدر به جایی می‌رسید که خانواده‌ی ما در مضیقه و تنگنا قرار می‌گرفت؛ تا جایی که صدای اعتراض اعضای خانواده بلند می‌شد. پدر وقتی با نگرانی و عصبانیتِ ما مواجه می‌شد، در کمال آرامش می‌فرمود:

- مگر قرار است ما چقدر هزینه داشته باشیم؟ به همان اندازه‌ای که توان تأمین خورد و خوراک را در یک سطح معمولی داشته باشیم، کافی است و باید شکرانه‌ی آن را به‌جا بیاوریم.

بعد از شهادت ایشان، خود خانواده‌ها آمدند و شرح احسان و بخشش پدر را گفتند و ما آنها را شناختیم.

حامد شیخ الاسلام،

فرزند شهید

### بخشش بی منت

روزی جمعی از طلاب در حجره‌ی تدریس پدر نشسته بودند. آقای‌ی وارد شد که آثار غم و غصه به وضوح در چهره‌اش نمایان بود. در گوشه‌ای نشست. رنج درون و فشارهای روحی عرصه را براو تنگ کرده بود. پدر به گرمی و در نهایت صمیمیت از ایشان پذیرایی کرد. دقایقی گذشت. این مرد دردمند منتظر بود تا حجره خلوت شود و سفره‌ی ناگفته‌های درون را باز کند. پدر متوجه موضوع شد و فرمود:

- دوست عزیز این‌جا حجره‌ی درس این طلاب است و اینها کلاس دارند و فعلاً این‌جا هستند، همه محرم هستند، مشکلک را بگو.  
ایشان بدون مقدمه گفت:

- حاج ماموستا در مضیقه و تنگنا هستم و در منزل ما هیچ غذایی نیست، آمده‌ام نامه‌ای از شما بگیرم برای کمیته‌ی امداد که چند کیلو برنج از طریق کمیته تهیه کنم.



پدر متأثر شد، لحظه‌ای در فکر فرو رفت. در جایی که نشسته بود سرش را به طرف راه پله کج کرد. یک کیسه برنج ۲۰ کیلویی روی راه پله بود. با مشاهده‌ی آن خطاب به آن مرد فرمود:

- نوشتن نامه به کمیته‌ی امداد برای چند کیلو برنج کار درستی نیست، بلند شو آن کیسه‌ی ۲۰ کیلویی برنج را که روی راه پله است بردار، مال شماست. خداوند این را قسمت شما کرده است.

و این در حالی بود که تمام موجودی برنج ما در منزل همین یک کیسه بود.

مرد با کمال خوشحالی آن را برداشت و رفت.

وقتی ایشان از منزل خارج شد، پدر لبخندی زد و خطاب به ما فرمود:

- الحمدلله خیالم راحت شد. خوب شد که این یک کیسه‌ی برنج را در خانه داشتیم.

**حامد شیخ الاسلام،**

**فرزند شهید**

### در کنار مردم می‌مانم

مسئولین کشوری در مقاطعی سعی کردند پدرم را متقاعد کنند تا در تهران زندگی کند. مشاغل و مسؤولیت‌های مختلفی را به ایشان پیشنهاد دادند، از جمله مشاورت ریاست جمهوری، اما ایشان نپذیرفتند. یک بار خدمتشان عرض کردند: "منزل، دفتر کار و همه‌ی امکانات زندگی را در تهران برای شما فراهم می‌کنیم، به حضور شما نیازمندیم." ایشان برای این که این دعوت را اجابت نکند، فرمود:

- دوست ندارم حامد را تنها بگذارم.

گفتند: ایشان را هم به تهران منتقل می‌کنیم و ساختمانی نیز جهت سکونت در اختیارش می‌گذاریم. پدر وقتی با اصرار مسئولین روبه‌رو شد، فرمود:

- دوستان عزیز از لطف و مرحمت شما صمیمانه سپاسگزارم، دوست دارم تا زنده

هستم در کنار مردم بمانم، آخر من در سنج امام جماعت مسجد سید قطب هستم.

حامد شیخ‌الاسلام،  
فرزند شهید

### همواره حلال مشکلات مردم بود

کسانی که مشکل داشتند، وقت و بی‌وقت برای حلّ مشکل خود نزد پدر می‌آمدند. گاهی اوقات که پدر خیلی خسته بود، اگر کسانی مراجعه می‌کردند، ما سعی می‌کردیم آنها را متقاعد کنیم که در فرصت دیگری مراجعه نمایند و یا بعضی وقت‌ها، افرادی زنگ می‌زدند. ما می‌گفتیم:

- حاج ماموستا استراحت می‌کنند، یا نمی‌توانند صحبت کنند.

پدر وقتی از این رفتار ما اطلاع پیدا می‌کرد، ناراحت می‌شد و می‌فرمود:

- شما با این کارتان هم مرتکب گناه می‌شوید هم وقت مردم را تلف می‌کنید.

شما حق ندارید با مردم و مراجعین این‌گونه برخورد کنید.

حامد شیخ الاسلام،

فرزند شهید

### ستادهای مردمی

پدرم خدمت به مردم را مایه‌ی اصلی لذت زندگی می‌دانست، اگر هم داوطلب مجلس خبرگان شد، بنا به درخواست مردم بود؛ چون ایشان از پایگاه اجتماعی قوی برخوردار بود. ستادهای انتخاباتی او از سوی مردم تشکیل می‌شد و مردم آن را بسیار قوی و فعال اداره می‌کردند. در همه‌ی شهرهای استان، خود مردم رأساً اقدام به ایجاد ستاد کرده بودند و بعضاً که ما مطلع می‌شدیم و با آنها تماس می‌گرفتیم و از نیازمندی‌هایشان سؤال می‌کردیم، می‌گفتند: "هیچ مشکلی نداریم و فقط التماس دعای خیر داریم."

وقتی از پدرم در زمینه‌ی این ستادها سؤال کردم، فرمود:

- من شصت سال تدریس کرده‌ام و در اطراف و اکناف این استان هزاران فرزند معنوی دارم، لذا این تلاش‌ها، مربوط به این فرزندان من است.

حامد شیخ‌الاسلام،

فرزند شهید

### خادم مردم

یکی از ویژگی‌های حاج ماموستا شیخ الاسلام، وجه‌هی مردمی ایشان بود. حاج ماموستا همیشه خود این موضوع را بیان می‌کرد و می‌فرمود:

- افتخار من این است که ملا و خدمتگزار مردم هستم.

برای کمک به مردم و رفع تنگناهای زندگی آنها همیشه در تلاش و تکاپو بود. یک بار در خدمتشان بودیم، حاج ماموستا مشغول تدریس بود، پیرمردی آشفته حال با محاسن سفید وارد شد، اضطراب و نگرانی تمام وجود این شخص را فرا گرفته بو، حاج ماموستا با دیدن این مرد برخاست و ایشان را در آغوش گرفت. پیرمرد هم فغان و شیون را آغاز کرد و هق‌هق گریه‌هایش مجال سخن گفتن را از او سلب کرده بود. حاج ماموستا او را دعوت به آرامش کرد و با برخورد بسیار عاطفی استاد، پیرمرد آرام گرفت. حاج ماموستا فرمود:

- برادر عزیز، چه مشکلی داری؟

پیرمرد گفت:

- فرزندم بر اثر اشتباه، دچار مشکلی شده است، تو را به قرآنی که در دست داری، کمک کن!

حاج ماموستا قول داد که از طرف نهادهای ذی‌ربط پی‌گیر مشکل فرزند ایشان باشد. بعد از این که پیرمرد جمع ما را ترک کرد، استاد موضوع ایشان را پی‌گیری کرد.

مدتی از این جریان گذشت. یک روز دوباره در زمانی که حاج ماموستا در حال تدریس بود، آن فرد آمد، اما این بار با چهره‌ای شاد و خندان. او از تلاش‌های حاج ماموستا تقدیر و تشکر کرد و رفت. بعد از رفتن پیرمرد، ما متوجه شدیم که ایشان چند کیلو چای با خودش آورده و در گوشه‌ای گذاشته است. وقتی موضوع را به حاج ماموستا عرض کردیم، خیلی ناراحت شد و فرمود:

- سریع بروید، ایشان را پیدا کنید و این چای را تحویلش دهید.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

## اجابت دعوت

شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام به دلیل اعتقاد پاکی که داشت، همیشه فقیر و غنی از نظر ایشان مساوی بود. دیدگاه این شهید به انسان‌ها یک دیدگاه قرآنی بود. ایشان همه را از منظر اخوت اسلامی می‌نگریست. وقتی از سوی افراد فقیر به مهمانی دعوت می‌شد، غالباً می‌پذیرفت. تنها هم نمی‌رفت. ما را که در محضرش تحصیل می‌کردیم، همراه می‌برد و تأکید می‌فرمود:

- شما را به این خاطر همراه خودم می‌آورم که یاد بگیرید با فقرا همنشین شوید.

اما بعضی وقت‌ها پیش می‌آمد که از رفتن به بعضی مهمانی‌ها خودداری کنند. می‌فرمود:

- این مراسم با ما سازگار نیست.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

## رأفت و رحمت

منزل شهید شیخ‌الاسلام، هم محلّ تدریس ایشان بود، هم محلّ رجوع مراجعین فراوانی که برای طرح مشکلات مختلف به آن‌جا مراجعه می‌کردند. یک روز با جمعی از طلاب در خدمت حاج ماموستا بودیم، ایشان در حال تدریس بودند که مرد غریبه‌ای وارد شد. استاد در همان حالتی که گرم بحث بودند، بلند شدند. این مهمان غریب را آوردند و کنار دست خود نشانند. چهره‌ی تکیده‌ی این مهمان، حکایت‌های ناگفته‌ی فراوانی در دل داشت. آشفتگی ظاهر او از درون متلاطمش خبر می‌داد. فشارهای روحی، آن‌چنان این انسان را در تنگنا قرار داده بود که امکان هرگونه آرامشی را از او سلب نموده بود.

حاج ماموستا، نگاهی به حرکات مرد انداخت و فرمود:

- کلاس درس ما فعلاً ادامه دارد، اگر دوست داری تو هم با ما در این حلقه باش. بعد با هم صحبت می‌کنیم. اگر هم عجله داری من سراپا گوش هستم.

آن مرد که عرق شرم بر پیشانی‌اش نشسته بود، آه سوزناکی از درون سر داد



و از دنیای درون، لب به شکایت گشود و از زندگی سخت و تنگناهای مادی و روحی خود گفت.

شنیدن اوضاع رقت‌بار این مرد همه‌ی ما را متأثر نمود. کلاس درس فراموش شد و چشم‌ها در انتظار عکس‌العمل حاج ماموستا به هم خیره شد. حاج ماموستا آن‌چه در توان داشت در اختیار این مرد گذاشت. او را در آغوش گرفت و نوازش کرد.

با این برخورد، چهره‌ی مرد به حدی تغییر کرد که برای ما قابل باور نبود. او چون گل شکفت، غنچه‌ی لبخند بر لبان غبار گرفته‌اش نشست و خطاب به حاج ماموستا گفت:

- امیدوارم پاداش این محبت و رأفت و رحمت را از خداوند بگیری.

**عطا الله حسن پور،**

**از شاگردان شهید**

## غم فقرا

به نظر من شهید حاج شیخ‌الاسلام مصداق این بیت شاعر است که می‌فرماید:

من از بی‌نوابی نیم‌روی زرد      غم بی‌نویان رخم زرد کرد  
چون ایشان به آن اندازه که در فکر مردم محروم و فقیر بود، در فکر خود و خانواده‌اش نبود. همیشه پی‌گیر رفع و حلّ مشکلات محرومین بود. خانم مستضعفی به منزل شهید شیخ‌الاسلام تردد داشت و بعضاً در کارهای خانه، به اهل منزل کمک می‌کرد. حاج ماموستا خیلی نگران وضع معیشتی این خانم بود و مدام به من می‌گفت:

- فلانی این خانم بسیار انسان متدّین و مؤمنی است، اما از نظر مالی خیلی ناتوان و ضعیف است و مهم‌ترین مشککش هم نداشتن یک سر پناه است. خیلی نگرانش هستم.

ایشان مرتب پی‌گیر رفع مشکلات این خانم بود. تا چند روز قبل از شهادت،

من خدمتشان رسیدم، فرمود:

- فلانی امروز خیلی خوشحالم.

عرض کردم:

- شکر خدا، ان شاء الله که هیچ وقت غمگین نباشید.

فرمود:

- بالاخره پی گیری هایم نتیجه داد و توانستم از طریق کمیته ی امداد، مشکل مسکن این خانم را حل کنم و از این بابت خوشحالم و شکر گزار خداوند سبحان.

ان شاء الله بعد از عید فطر با هم به منزلشان می رویم.

اما متأسفانه قسمت نشد، چون حاج ماموستا قبل از عید فطر به دست ناپاکان روزگار به شهادت رسید.

**سید احسن حسینی،**

**مدرس مدارس علوم دینی سنندج**

### آخرین توصیه‌ها

بار آخر که توفیق یافتم در محضر ماموستا شیخ‌الاسلام حاضر شوم، هشت روز قبل از شهادت ایشان بود. سؤالاتی از محضرشان پرسیدم و پاسخ آنها را گرفتم.

پس از آن فرمود:

- وضع مسجد چگونه است؟

عرض کردم:

- به لطف خداوند مردم حضور خوبی دارند.

فرمود:

- پسر امثال شما که در حین خدمت در مسجد، در ادارات دولتی شاغل هستند، در قبال مردم مسؤولیتی مضاعف دارند، لذا باید سعی کنید همیشه در حال مطالعه باشید، بیاموزید و به مردم هم یاد دهید، اگر کوه آبیدر<sup>۱</sup>، طلا باشد و متعلق به تو هم باشد، بعد از مرگ ذره‌ای از آن به درد تو نمی‌خورد، اما

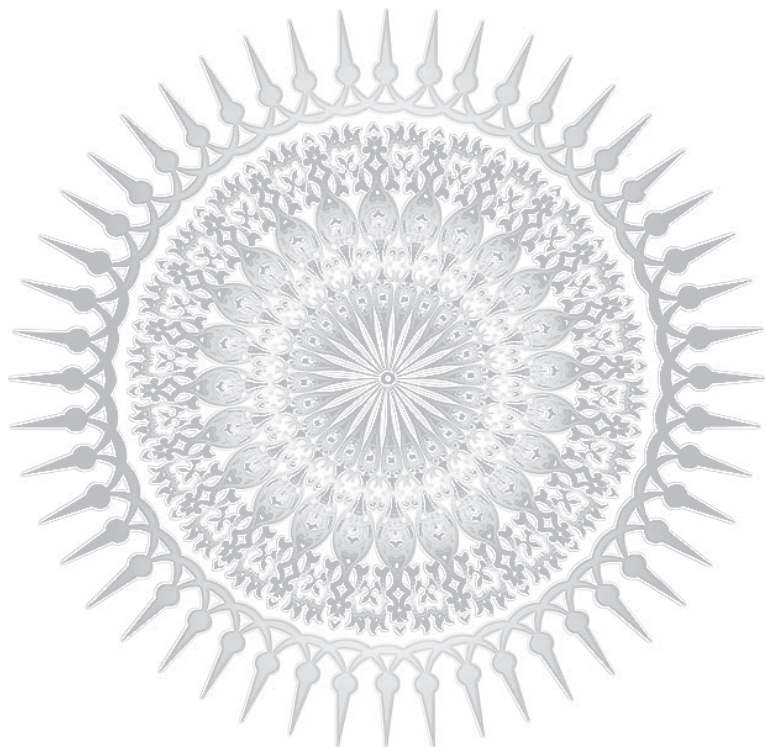
۱- کوهی زیبا و مرتفع در شهر سنندج.

اگر بتوانی یک نفر را اصلاح کنی، گویی کوه آیدر که طلا بوده و به شما تعلق داشته، آن را به فقرا و مساکین بخشیده‌ای و این صدقه‌ی جاوید الی‌الابد برای تو می‌ماند، لذا سعی کنی خالصانه و صادقانه کار کنی. فتوای غلط ندهید و خدای نخواستہ وزر و گناه را برای خود نخرید.

آخرین توصیه‌ای که دارم این است: "سعی کنید در این ماه پر فضیلت رمضان مردم را به احسان و نیکوکاری تشویق کنید تا اندکی از بار آلام و مصائب فقرا کاسته شود."

**عبید لطفی،**

**امام جماعت مسجد میرزا فرج‌الله سنندج**



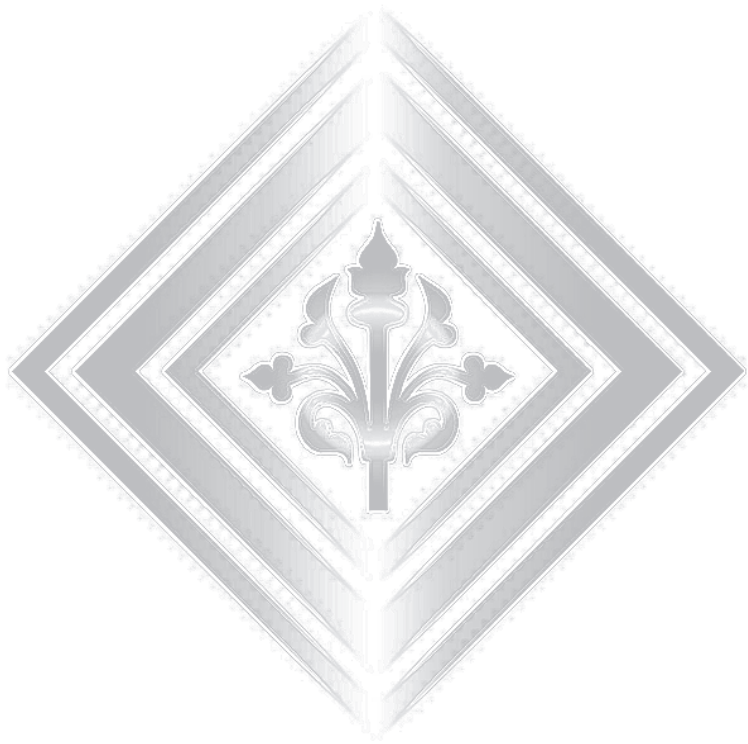


# فصل دوم

خانواده،

جوانان و تربیت







## جوان دوستی

شهید شیخ الاسلام برای جوانان ارزش فوق العاده‌ای قایل بود. او همیشه با جوانان به عنوان مسئولین آینده‌ی جامعه روبه‌رو می‌شد و آنها را تکریم می‌کرد. خوب به یاد دارم در سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره) در مسجد جامع، مراسمی برگزار شده بود. بعد از مراسم در شبستان مسجد جامع، ماموستا را دیدم. خواستم برای عرض ادب خدمتشان برسم. تا چشمش به من افتاد به طرفم آمد. من را در آغوش گرفت و رویم را بوسید. خدا می‌داند منقلب شده بودم و از این همه صفا، صداقت و محبتی که ایشان نسبت به جوانان داشتند، به وجد آمده بودم. در آن لحظه در دلم گفتم: "خدایا، اگر همه‌ی علمای ما این‌گونه کریمانه با جوانان برخورد می‌کردند، جامعه‌ی اسلامی به چه گلستانی بدل می‌شد." زیرا جوانان آن‌چه می‌آموزند از عمل علما و پیران جامعه است.

عارف رحیمی،

مدیر مسؤول هفته‌نامه‌ی سوران و مشاور استاندار کردستان

## تربیت قرآنی

خداوند عنایت فرموده و از حدود ۳۰ سال پیش تاکنون، به عنوان مربی و مدرس قرآن در خدمت بچه‌های محله‌ی حاجی آباد سنندج هستیم. در این مدت نسبتاً طولانی، کارهای خوبی انجام داده‌ایم.

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از همان ابتدای ورودشان به شهر سنندج، در جریان این کلاس‌ها قرار گرفت و مرتب از من سؤال می‌کرد که چکار کرده‌اید؟ برنامه‌ی آینده‌ی شما چیست؟ و در این مورد، خیلی احساس مسؤلیت می‌کرد. هر وقت جمعی از جوانان توفیق ختم کلام‌الله را انجام می‌دادند، از ایشان دعوت می‌کردیم در مراسم پایانی حضور پیدا کند. حاج ماموستا به‌رغم مشغله‌های زیادی که داشت، همیشه دعوت ما را اجابت می‌کرد و در مراسم پایانی این کلاس‌ها شرکت می‌نمود و از کاری که انجام می‌شد، بسیار خشنود بود و اظهار رضایت می‌کرد.

ایشان همیشه من را خالو(دایی) صدا می‌زد و این رسمی است در کردستان

که به سادات حسینی خالو می گویند. می فرمود:

-خالو احمد، شما مسؤولیت سنگینی داری، تو چراغ دنیا و آخرت این نوجوانان را برافروخته‌ای و می‌توانی آنها را به منزل مقصود رهنمون باشی. سعی کن آنها را بر اساس نصوص قرآن و دستورهای شرع مبین تربیت کنی. اساس تربیت، باید تربیت قرآنی باشد.

سخنان و نصایح حاج ماموستا در تشویق و ترغیب بنده بسیار تأثیرگذار بود.

من هر وقت خدمتشان می‌رسیدم از بیانات شیوا، شیرین و نافذشان انرژی و حرارت می‌گرفتم و هر زمانی که احساس ضعف روحی به من دست می‌داد، برای درمان، خدمت حاجی ماموستا شیخ‌الاسلام می‌رفتم. عرض می‌کردم:

- حاج ماموستا، آمده‌ام تا رهنمودی کسب کنم.

**سید احمد خادمی،**

**مدرس قرآن و از دوستان شهید شیخ‌الاسلام**

### مصدق امت وسط

- حاج ماموستا انسانی بسیار میانه‌رو بود. ایشان با افراط و تفریط مخالف بود و سعی می‌کرد طلاب را هم این‌گونه تربیت کند. یک روز فرمود:
- میزان حضور جوانان در مسجد شما چقدر است؟  
عرض کردم:
  - حضور گرم و پرشوری دارند.  
فرمود:
  - کاری نکنی این جوانان را از خودت برانی و آنها را از مسجد طرد کنی.  
عرض کردم:
  - حاج ماموستا هیچ وقت چنین کاری را نخواهم کرد.  
فرمود:
  - اگر اهل افراط و تندروی باشی و زیاد سخت‌گیری یا سهل‌انگاری کنی، همه از اطرافت پراکنده خواهند شد. شما موظف هستید به دستور قرآن در این زمینه

کاملاً توجه کنید و به آن مقید باشید؛ چون حضرت حق می فرماید:

وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا<sup>۱</sup>

یعنی از مصادیق امت وسط پرهیز از افراط و تفریط است. این دستور الهی است. اگر بر خلاف آن رفتار کنی، موجبات آسیب‌پذیری مسجد را فراهم خواهی کرد.

کامل هوشیاری،

امام جماعت مسجدالنبی

### اتفاق عجیب

دایی‌ام که انسان بسیار مؤمنی است و در بوکان سکونت دارد، پدرم را در خواب می‌بیند که لباس سرمه‌ای رنگی را پوشیده و عمامه‌ای به سبک سادات بر سر دارد. دو نفر در دو طرف پدرم به آرامی دستان او را گرفته و در حال حرکت هستند و جمعیت زیادی هم پشت سر آنها روان است. ایشان می‌فرمود:

- وقتی حاج ماموستا را دیدم، با ایشان احوال‌پرسی کردم و پرسیدم حاجی از کجا می‌آیی و به کجا می‌خواهی بروی؟ ایشان قبل از این که پاسخ من را بدهند، یکی از آن دو نفری که همراه حاج ماموستا بودند، گفت: "مگر نمی‌دانی حاج ماموستا در خدمت حضرت بودند. رفتیم دنبالش و او را برگرداندیم."

مدتی از این خواب دایی گذشت. یک روز یکی از دوستان پدرم در شهر سنندج به منزل ما آمد و گفت:

- برادر زاده‌ای دارم، ایشان حاج ماموستا را در خواب دیده‌اند و جریان خواب را هم برای من تعریف کردند، خودم را ملزم دانستم، خدمت برسم و این خواب

را برای شما تعریف کنم.

وقتی خواب را تعریف کرد، ما از شدت تعجب مات و متحیر شده بودیم. ایشان متوجه حیرت ما شده و گفت:

- چیز بدی گفتم؟

گفتیم: "نه، ادامه بده."

این آقا تمام آنچه را که تعریف کرد، دقیقاً حتی بدون یک کلمه کم و زیاد همان خوابی بود که دایی رؤف برای ما بیان کرده بود، در حالی که ما این دختر خانم را نمی‌شناسیم و با عموی ایشان آشنایی داریم. ایشان در شهر سنندج سکونت دارد و دایی‌ام در شهر بوکان زندگی می‌کند و این دو نفر هیچ‌وقت همدیگر را ندیده‌اند، اما هر دو خواب واحدی را در مورد پدرم دیده بودند.

**مریم شیخ‌الاسلام،**

**فرزند شهید**

## نامه‌ی دایی

درست ۳۴ روز از شهادت دایی‌ام گذشته بود. یک شب در خواب دیدم جمعی آمدند و گفتند:

- بیا با هم برویم تا نامه‌ای را از حاج ماموستا شیخ‌الاسلام بگیریم.
- من در خواب متوجه بودم که منظور آنها دایی من است، لذا با هم راه افتادیم. وقتی به منزل دایی رسیدیم، دیدم دایی در حالی که لباس سفید بلندی بر تن دارد و عمامه‌ای تنگ و کم حجم بر سر بسته‌اند، در داخل اتاق نشسته‌اند. وقتی من را دید، بدون این‌که چیزی بگویم، فرمود:
  - اول سری به سیده بزنیم، بعد برمی‌گردیم نامه را برایت می‌نویسم.
- وقتی رفتیم داخل اتاق، دیدم محمد(پسر کوچک دایی) خوابیده بود. زن دایی هم کنار پنجره بود، فرمود:
  - شادی، بگذار بالشی را پشت سر سیده بگذارم.
- این کار را انجام داد.



من وقتی جریان این خواب را برای خانواده‌ی دایی تعریف کردم، همه تعجب کردند. زمانی که جای تک تک آنها را که در خواب دیده بودم، نشان می‌دادم، بر تعجب آنها افزوده می‌شد. گفتم:

- چرا این خواب من تا این اندازه باعث تعجب شما شده است؟

گفتند:

- چون بعد از شهادت دایی، شیوه‌ی خوابیدن خانواده تغییر کرده، همه دور هم می‌خوابیم و از این تعجب می‌کنیم که کسی از این موضوع خبر ندارد و شما هم تا کنون اطلاعی از این جریان نداشته‌ای، اما آنچه را تعریف می‌کنی مطابق واقع است و این امر برای ما جای تعجب است.

شادی سلامی،

خواهرزاده‌ی شهید

### محبت پدرانه

در سال ۱۳۷۹ کنفرانسی در موضوع وحدت اسلامی در تهران برگزار شد و بنده هم دعوت بودم.

در آن‌جا حاج ماموستا را دیدم و خدمتشان رسیدم. من سن و سالی نداشتم و در ابتدای تحصیل علوم حوزوی بودم، اما وقتی خدمتشان اظهار ارادت کردم، آن چنان گرم با من برخورد کردند که انتظار نداشتم. دستشان را روی شانهام گذاشتند، صورتم را بوسیدند.

تحت تأثیر این همه لطف و مرحمت قرار گرفتم و به یاد دستان گرم مرحوم پدر بزرگم - حاج ملاسید اسعدالدین عنایتی، از علمای شهیر کردستان - افتادم و بدون اراده، اشک از چشمانم جاری شد.

حاج ماموستا وقتی این حالت مرا دید، فرمود:

- چرا گریه می‌کنی؟

عرض کردم:

- محبت‌های شما، لطف و محبت مرحوم پدر بزرگم را تداعی کرد، لذا احساس می‌کنم بار دیگر در خدمت ایشان نشسته‌ام.  
حاج ماموستا برای غفران پدر بزرگم دعا کرد و فرمود:  
- پسر، من در خدمت شما هستم و امیدوارم خداوند شما را پیوسته بر طریق هدایت و پاکی مستدام بدارد.

**سید عارف عنایتی،**

**امام جماعت مسجد حضرت رسول (ص) سنندج**

### من زنده‌ام

در مدت این یک سال که از شهادت حاج ماموستا می‌گذرد، من بارها خواب ایشان را دیده‌ام. یک بار خواب دیدم که حاج ماموستا از ماشین پیاده و وارد منزل شد و طبق عادت همیشگی، من را صدا زد و فرمود:

- سیده کجایی؟

بلافاصله از پله‌ها پایین رفتم. شانه‌ی ایشان را بوسیدم و عرض کردم:

- حاجی تو مگر شهید نشده‌ای؟ این جا چکار می‌کنی!

فرمود:

- من کی فوت کرده‌ام، من زنده‌ام.

مثل همیشه از پله‌ها بالا آمد در حالی که من مرتب اصرار می‌کردم تو شهید شده‌ای، من بارها سر قبرت آمده‌ام، من قبرت را می‌شناسم، جمعیت زیادی در تشییع جنازه‌ی شما شرکت کرده‌اند، رهبر در شهادت شما پیام بسیار مهمی را صادر کردند...

فرمود:

- نه سیده، مگر نمی بینی من زنده هستم و در مقابل چشمانت قرار دارم،  
من کی مرده‌ام؟  
در حالی که با من صحبت می کرد، رفت تلفن را بردارد، که من از خواب  
پریدم.

اقلیمه موسوی،  
همسر شهید شیخ الاسلام

## وفاداری

حاج ماموستا در بین روحانیان و طلاب به وفاداری و احترام به همسر مشهور بود. برای ایشان احترام خاصی قایل بود و بسیار همسرشان را دوست داشت. وقتی در یک سفر افتخار همراهی ایشان را داشتیم، احساس کردم حاج ماموستا مثل همیشه شاد و سر حال نیست. از مشاهده‌ی حالت مغموم استاد خیلی ناراحت شدم. سعی کردم با شوخی کردن ایشان را از آن حالت درآورم. هر کاری کردم، دیدم بی فایده است. بالاخره نتوانستم آن وضعیت را تحمل کنم، عرض کردم:

- حاج ماموستا نگران و مضطرب به نظر می‌رسید، خدای نخواستہ اتفاقی افتاده است؟

فرمود:

- نه، چیزی نیست.

گفتم:

- حاج ماموستا من روحیه‌ی شما را خوب می‌شناسم، در سفر و حضر در خدمتتان بوده‌ام، حالت شما عادی نیست، شما مثل همیشه نیستید.  
فرمود:

- سید من نصیحتی به تو می‌کنم، آن هم این است، هر وقت دیدی من شاد و خوشحال و سر حال هستم، بدان که همسر من در منزل شاد و سر حال است و هر وقت من را غمگین دیدی، مطمئن باش همسر من مریض و ناخوش احوال است. تحمل مریضی خودم برایم بسیار ساده است، اما نمی‌توانم ناراحتی همسر من را ببینم.

عرض کردم:

- حاج ماموستا، واقعاً شما به همسران بسیار وفادار هستید.

فرمود:

- من فقط به دستور حضرت رسول (ص) در این زمینه عمل می‌کنم. ایشان فرموده‌اند: «کسی که وفا نداشته باشد، ایمان هم ندارد.»

لذا وفاداری نشانه‌ی دین‌داری است و اگر این اصل در زندگی وجود نداشته باشد، زندگی به جهنمی سوزان و یا طوفانی سهمگین و خانه‌برانداز تبدیل می‌شود.

**سید عارف عنایتی،**

**امام جماعت مسجد حضرت رسول (ص) سنندج**

### محبت به کودکان

در مدت تحصیل در محضر حاج ماموستا توفیق داشتم در چند مسافرت در خدمت ایشان باشم. یک‌بار فرمود:

- باید برای دوختن لباس به قم بروم.

هیچ کدام از ما وسیله‌ی نقلیه نداشتیم. یکی از دوستان پیکانی داشت، آن را در اختیار ما گذاشت. ما هم سه نفر در خدمت حاج ماموستا راهی قم شدیم تا هم هوایی عوض کنیم و هم حاج ماموستا لباس تهیه کند. در تمام طول مسیر، ایشان نوار ترتیل منشاوی را گوش می‌داد و بسیار به قرائت شیخ منشاوی علاقه داشت.

وقتی به قم رسیدیم، تصمیم گرفتیم به منزل آقای ایل بیگی - که حالا مسؤول مرکز بزرگ دیواندره است - برویم. ایشان دو دختر خردسال داشت. در همان لحظات اول حضور در منزل، حاج ماموستا این قدر به این دختران لطف و محبت کرد که انگار سال‌هاست ایشان را می‌شناسد.



رشته‌ی انس و الفت عجیبی بین آنها ایجاد شد. ۳ روز در آن جا بودیم و این بچه‌ها مرتب در کنار حاج ماموستا بودند. وقتی می‌خواستیم برگردیم، کودکان شروع کردند به گریه و زاری؛ آن‌چنان از سر سوز گریه می‌کردند که اشک در چشم همه‌ی ما حلقه زده بود.

به حاج ماموستا التماس می‌کردند که پیش آنها بماند، اما چون امکان ماندن را نداشتیم، ایشان بچه‌ها را آرام کردند و بعد برگشتیم.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

### احترام به همسر

حاج ماموستا، ارزش و احترام فوق‌العاده‌ای برای همسرشان قایل بود. ایشان همسرشان را سیدزاده (سیده) صدا می‌زد و بارها می‌فرمود: "سیدزاده، یک رحمت و برکت است." حتی یک بار فرمود: "علت برگشت ما از تهران به سنندج به خاطر سیدزاده است."

ظاهراً ایشان کسالتی داشتند و اطبا توصیه کرده بودند که باید در منطقه‌ای خوش آب و هوا زندگی کنند. حاج ماموستا به خاطر ایشان همه چیز را رها کرده بود و به سنندج آمده بود. ایشان هم در دانشگاه، هم در حوزه و هم در انجمن فلسفه موقعیت بسیار خوبی داشت. اما چون همسرشان را خیلی دوست داشت و برای ایشان احترام فراوانی قایل بود، عمل به توصیه‌ی پزشکان و حفظ سلامتی همسرشان را بر همه چیز ترجیح دادند و به سنندج برگشتند.

گر چه ایشان در ابتدای برگشت دچار مشکلات فراوانی شد، اما همه‌ی آنها را تحمل کرد.

ایشان برای فرزندانشان هم بسیار احترام قایل بود، آنها را بیش از حد دوست داشت و همیشه می فرمود:

- زندگی و تحرک من به خاطر عشق به وجود همسر و فرزندانم است. و حقاً که بچه‌ها هم حاج ماموستا را بسیار دوست داشتند و برای ایشان احترام قایل بودند. آنها با هم دوست بودند و در عین حال هیچ وقت من ندیدم روابط آنها دچار آسیب شود و یا حریم‌های فی‌مابین شکسته شود و این هنر بسیار بزرگی بود که انجام آن فقط از حاج ماموستا برمی‌آمد.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

### احترام به خانواده

حاج ماموستا برای ما که شاگردش بودیم، تجسم عینی اخلاق بود. رفتارشان برای ما بسیار درس آموز بود. یکی از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین درس‌هایی که ما از منش ایشان گرفتیم، احترام به افراد خانواده، خصوصاً همسر مکرمه‌شان بود. سال‌ها توفیق تردد به بیت شریف ایشان را داشتیم، حتی یک بار هم ندیدم که ایشان با احترام اسم خانم را بر زبان جاری نکنند. هر وقت خدمتشان می‌رسیدم، می‌دیدم اگر کاری داشت به آرامی در می‌زد. هیچ وقت کسی را صدا نمی‌زد.

یک بار عرض کردم:

- حاج ماموستا وقتی با اهل خانه کار دارید، چرا آنها را صدا نمی‌زنید؟  
فرمود:

- این کار ممکن است سیده زاده (همسرشان) را آزرده خاطر کند و باعث آزار ایشان شود. اما وقتی به آرامی در می‌زنم روح ایشان آزرده نمی‌شود و می‌فهمد

مهمان دارم و زحمت آوردن چای را تقبل می کند.

بعضی وقت ها حاج خانم با شنیدن صدای در می گفت:

- حاج ماموستا امری داشتید؟

حاج ماموستا می فرمود:

- سیده زاده خانم، مهمان بسیار عزیزی دارم.

واقعاً این جمله معجزه می کرد، وقتی مهمان می شنید حاج ماموستا این

جمله را خطاب به ایشان گفته اند، بسیار خوشحال می شد.

بعضی وقت ها عرض می کردم:

- حاج ماموستا شما از این جمله برای همه ی مهمان ها استفاده می کنید،

فلسفه ی این کار چیست؟

می فرمود:

- اول این که همه ی مهمانان برای من عزیزند و کسی تا حب دیگری را در

دل نداشته باشد، به قصد دیدار وارد خانه ی او نمی شود. دوم هم، به کار بردن

این جمله باعث افزایش محبت و استحکام دوستی می شود.

**حیدر ظاهر نژاد،**

**از شاگردان شهید**

## کار بزرگ

در تابستان سال ۱۳۷۸ برنامه‌ای متمرکز تحت عنوان «آشنایی جوانان با معارف دینی» در شهر سنندج به مدت یک هفته برگزار کرده بودیم. حاضران در این دوره، جوانان سال سوم دبیرستان و پیش‌دانشگاهی بودند. در روز دوم دوره، خدمت حاج ماموستا عرض کردم که چنین کاری را شروع کرده‌ایم. ایشان بسیار خرسند شدند و ما را راهنمایی فرمودند. از محضرشان دعوت کردیم در هر فرصتی که صلاح می‌دانند، وقتی را اختصاص دهند تا این جوانان از فیض وجودشان کمال استفاده را ببرند. فرمود:

- دوست دارم زمانی باشد که یک نماز جماعت را هم همراه بچه‌ها باشم. قرار برای نماز ظهر روز بعد گذاشته شد. ایشان بدون هیچ تکلفی تشریف آوردند. بچه‌ها با دیدن حاج ماموستا منقلب شده بودند. وقتی وارد محوطه شد، با تمام بچه‌هایی که آنجا بودند مصافحه و روبوسی کرد. این عمل ایشان، دور از انتظار بچه‌ها بود. چند دقیقه‌ای به اذان مانده بود. عرض کردم:

- حاج ماموستا تشریف بیاورید لحظاتی استراحت کنید.

فرمود:

- مگر وقت اذان نرسیده؟

عرض کردم:

- چند دقیقه‌ای مانده.

فرمود:

- اشکالی ندارد. هیچ جایی بهتر از مسجد و هیچ انتظاری هم شیرین‌تر از انتظار اذان نیست. به محل اقامه‌ی نماز می‌رویم تا وقت اذان فرارسد و بچه‌ها هم آماده شوند.

وقتی وارد نمازخانه شدیم، دیدیم تعداد زیادی از دانش‌آموزان قبل از ما در آن جا نشسته‌اند و منتظر آمدن حاج ماموستا هستند. آنها با دیدن حاج ماموستا همه بلند شدند و شهید شیخ الاسلام هم یکی یکی با تمام آنها مصافحه کرد. از آنها سؤال می‌کرد: "اهل کدام شهری؟ سال چندمی، در چه رشته‌ای تحصیل می‌کنی؟"

پس از این که در جایگاه اقامه‌ی نماز قرار گرفت، فرمود:

- دوست دارم اذان امروز را با صدای یکی از این جوانان بشنوم.

بلافاصله یکی از دانش‌آموزان بلند شد و گفت:

- حاج ماموستا اگر اجازه دهید من دوست دارم اذان بگویم.

فرمودند:

- بسم‌الله، احسنت. ما سراپا گوشیم.

انصافاً این جوان هم صدای زیبایی داشت، آن چنان به نیکویی اذان را گفت که اشک همه را در آورد. پس از اذان، حاج ماموستا در محراب جماعت ایستاد و جمعی نوجوان و جوان شوریده و شیفته‌ی عشق به حق در پشت سر ایشان قامت بستند. این سید بزرگوار با چنان حزنی نماز را اقامه کرد که هق‌هق صدای

گریه‌ی جوانان، در جای‌جای صفوف جماعت به گوش می‌رسید.  
من اکنون نیز وقتی که فیلم آن نماز جماعت را به نظاره می‌نشینم، دقیقاً همان حالت را پیدا می‌کنم.

بعد از آن نماز فراموش نشدنی، بلند شد و حدود یک ربع در حالی که سر پا ایستاده بود، برای دانش‌آموزان صحبت کرد و خطاب به آنان فرمود:

- فرزندان عزیزم، امیدوارم آن‌چه را که قصد دارم بیان کنم، از این پدر پیر خود بپذیرید و آویزه‌ی گوش کنید، تا خداوند سعادت دنیا و آخرت را نصیب شما کند.

آری آن‌چه ایشان در آن جلسه‌ی معنوی عنوان کردند از جنس کلام معمولی نبود، باران رحمتی بود که بر سرزمین قلب‌های تشنه فرود آمد و گل‌های امید و عشق و ایثار را بارور کرد. همه‌ی بچه‌ها، مات و متحیر کلام شیرین و زیبای او شده بودند.

بعد از جلسه، در حالی که قصد خداحافظی داشت، خطاب به بنده و همکاران فرمود:

- فراموش نکنید کاری که شما انجام می‌دهید کار بسیار بزرگی است و مسئولیت سنگینی بر دوش شما گذاشته شده است. سعی کنید از مرارت‌ها و سختی‌های راه نهراسید و این بار را به نحو احسن به منزل مقصود برسانید، تا لطف و کرامت خداوند شامل حال شما شود.

**از شاگردان شهید**



### پاک بودن برای جوان یک ارزش است

شخصیت ماموستا شیخ الاسلام رحمه الله علیه از جهات مختلف برای همه‌ی اقشار و گروه‌های سنی جذابیت ویژه‌ای داشت.

ایشان یک عالم و فقیه دینی بود. سال‌ها تحصیل کرده بود و عمری را هم در تهذیب، تعلیم و تدریس سپری نموده بود. از نظر سن و سال جزو مشایخ و پیران علما بود، اما از یک روح سیال و جوان برخوردار بود که این یکی از وجوه امتیاز این شهید بزرگوار محسوب می‌شود.

من بنا به وضعیت شغلی و کار در امور جوانان، خیلی از اوقات همراه جوانان عزیز استان مصدع اوقات ایشان می‌شدم و برای برنامه‌ها ایشان را دعوت می‌کردیم و بعضاً وقت قبلی می‌گرفتیم و در منزل مزاحم این بزرگوار می‌شدیم.

در تمام این مدت، من حتی یک بار با پاسخ منفی ایشان مواجه نشدم و یا در چهره‌ی مبارکشان نشانی از عدم تمایل در ورود به این محافل را ندیدم. همیشه با رویی گشاده با ما روبه‌رو می‌شد و با طیب خاطر در مجالس ما حضور

پیدا می‌کرد و برای صحبت با جوانان به‌رغم مشغله‌ی فراوان وقت می‌گذاشت و هر وقت لب به سخن می‌گشود در مقام یک پدر با فرزندانش قرار می‌گرفت و اولین توصیه‌اش به جوانان خودسازی، تقوا و پاکدامنی بود و می‌فرمود:

- پاک بودن و در مسیر دین حرکت کردن برای جوان یک ارزش است و بر همه واجب است که خود را از آلودگی‌ها نگاه دارند، اما بر دختران واجب‌تر است و آنها مادران آینده‌ی جامعه هستند و باید بیشتر به این مسائل توجه کنند تا نسل آینده‌ی ما نسلی پاک باشد.

اسماعیل احمدی،

مسئول سازمان ملی جوانان استان

## قدر جوانی

سال ۸۵ یک مراسم فرهنگی در یکی از سالن‌های شهر سنندج برگزار گردید. سخنران اصلی مراسم حاج ماموستا شیخ الاسلام بود. وقتی بنده وارد سالن شدم، ایشان تشریف آورده بودند و در ردیف اول نشسته بودند. برای عرض ارادت خدمتشان رسیدم و پس از احوالپرسی خواستم خداحافظی کنم. گفت: "کجا؟" عرض کردم: "تعدادی همراه دارم که در ردیف دوم نشسته‌اند، می‌خواهم پیش آنها بروم." گفت: "نه، این جا بنشین کارت دارم." من هم نشستم. فرمود: "از وقتی که نشسته‌ام، همه‌اش دنبال یک دوست نزدیک می‌گردم." عرض کردم: "هر امری داشته باشید، بنده سمعاً و طاعتاً در خدمت هستم." فرمود:

- خوب شد خدا شما را رساند. بد جوری احساس ضعف می‌کنم و به تمام معنی مورد هجوم نا جوانمردانه‌ی پیری قرار گرفته‌ام. از وقتی وارد سالن شدم و تربیون را دیدم، متوجه شدم که از این پله‌ها باید بالا بروم تا به تربیون

برسم. باور کن توان بالا رفتن از پله‌ها را ندارم، همین‌جا پیش من بنشین و در بالا رفتن کمکم کن و وقتی هم صحبت‌هایم تمام شد، در پایین آمدن هم تکیه‌گاهم باش.

وقتی این سخنان ایشان را شنیدم، در دل خیلی ناراحت شدم؛ اما گفتم حاج ماموستا:

- ماشاءالله شما هنوز این قدر پیر نشده‌اید که احساس ضعف شدید جسمانی بکنید

فرمود:

- نه، پیری دردی است تا به آن مبتلا نشوی، امکان درک کردنش وجود ندارد.

پس از شروع مراسم، حسب الامر حاج ماموستا، بنده وظیفه‌ام را انجام دادم و توفیقی در پایان برنامه حاصل شد تا ایشان را به منزل همراهی کنم. در بین راه فرمود:

- توصیه می‌کنم قدر جوانی خود را بدانید و از آن در راه خدا استفاده کنید. مبدا به سن و سال من برسید و افسوس بخورید. من از جوانی‌ام برابر دستور خداوند استفاده کرده‌ام و بابت عمری که به من عطا فرموده، همیشه شاکر و سپاسگزارم.

**از شاگردان شهید**

### بهار دل‌ها

سال ۸۴ یک دوره مسابقه‌ی استانی قرائت، حفظ و مفاهیم قرآن را در سنج برگزار کردیم. محفلی بسیار زیبا و معنوی بود. به نظرم رسید بهتر است برای اختتامیه‌ی مراسم از محضر حاج ماموستا شیخ الاسلام استفاده کنیم. خدمتشان زنگ زد و عرض کردم: "این چنین برنامه‌ای داریم."، فرمود:

- اگر چه کسالت دارم، اما مگر می‌شود انسان به یک محفل قرآنی، آن هم محفل جوانان اهل قرآن دعوت شود و حضور پیدا نکند؟ به برکت دولت قرآن خواهیم آمد.

برای مراسم اختتامیه متناسب با شأن مجلس برنامه‌های معنوی خوبی پیش‌بینی شده بود که آغاز آن با یک کارگروهی تحت عنوان «حاملان قرآن» کلید می‌خورد. وقتی این گروه با حالات و حرکات خاص و قرائت اشعار زیبا توأم با نوای معنوی دف برای حمل قرآن به جایگاه وارد شدند، فضایی بسیار معنوی بر جمع حاکم شد.

حاج ماموستا که با دقت دانش‌آموزان حامل قرآن را نگاه می‌کرد و خیلی تحت تأثیر قرار گرفته بود، فرمود:

- رحمت و برکات خداوند بر این نوجوانان و بانیان این مجلس بسیار خوب. یکی از برنامه‌های مراسم، قرائت نفرات برتر قرآن بود. وقتی نوجوانان قرآن را قرائت می‌کردند، به آرامی قطرات اشک از چشمان حاج ماموستا جاری می‌شد. زمانی که قرائت‌ها به پایان رسید، فرمود:

- ای کاش این بلبلان بوستان قرآنی بیشتر ادامه می‌دادند، اینها با این نواهای دلنشین خود ما را به عالمی دیگر بردند.

زمانی که سخنرانی خود را آغاز کرد، آن چنان با احساس و معنویت صحبت کرد که اشک از چشمان همه جاری شد. خوب به یاد دارم که فرمود:

- جوانان! قرآن بهار دل‌هاست، سعی کنید از این بهار با طراوت و پرثمر به نحو احسن استفاده کنید. تا جوان هستید، نیرو و انرژی خود را صرف نشر معارف قرآنی کنید تا در دنیا و قیامت رو سفید باشید. پس از اتمام برنامه‌ها در هنگام دادن جوایز به نفرات برتر بسیار متواضعانه به آنها تبریک می‌گفت و دست نوازش بر سرشان می‌کشید و برایشان دعای خیر می‌کرد.

**از شاگردان شهید**

## ادب معاشرت

پدرم با اعضای خانواده بسیار مهربان بود. برای مادرم حرمت خاصی قایل بود و همیشه ایشان را با نام سیده خانم صدا می زد.

پدرم در برخورد با ما بسیار مؤدبانه رفتار می کرد. هیچ وقت پیش نیامد ایشان بدون اجازه وارد اتاق هیچ کدام از ما شوند.

معمولاً به اتاق های ما سرکشی می کرد، اما پس از در زدن و اجازه گرفتن داخل می شد. وقتی وارد اتاق هر کدام از ما می شد، هیچ وقت به وسایل شخصی ما دست نمی زد و می فرمود:

- این کار ورود به حریم شخصی شماست و گناه است.

من با پدرم زندگی می کردم و در طبقه ی پایین بودم. خیلی وقت ها پدرم زنگ می زد و می فرمود:

- حامد جان، من فلان ساعت می آیم پایین.

غرض ایشان این بود که ما آمادگی داشته باشیم و در محذورات قرار نگیریم.

پدرم حتی بدون اجازه به کتاب‌های ما هم دست نمی‌زد.  
در اتاق هر کدام از ما کتابخانه‌ای وجود داشت. ایشان هر وقت می‌خواستند  
کتابی بردارند، می‌فرمود:  
- اجازه می‌دهید فلان کتاب را بردارم؟

حامد شیخ‌الاسلام،  
فرزند شهید



### عشق به خانواده

یکی از ماندگارترین و مؤثرترین درس‌هایی که ما در خدمت حاج ماموستا آموختیم، عشق به خانواده بود. ایشان به همسرشان بسیار علاقه داشت و احترام زایدالوصفی برای ایشان قایل بود. بعضاً آن قدر مؤدبانه و عاطفی برخورد می‌کرد که ما را به تعجب وامی‌داشت.

منزل حاج ماموستا برای ما حکم کلاس درس را داشت، ما ساعاتی از روز را در منزل برای کسب فیض مصدع ایشان می‌شدیم. گاهی اوقات پیش می‌آمد بحث‌های طلبگی بالا می‌گرفت و سر و صداها به اوج می‌رسید، می‌فرمود:

- آهسته‌تر صحبت کنید تا خانم ناراحت نشوند.

موضوع آرامش خانواده برای حاج ماموستا بسیار اهمیت داشت و همیشه سعی می‌کرد موجبات آسایش آنها را فراهم نماید.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

### عمل درس آموز

چند سال پیش همراه حاج ماموستا برای شرکت در یک همایش بین‌المللی عازم تهران شدیم. بخت با بنده یار شد و با حاج ماموستا هم اتاق شدم. در آن ایام، بهره‌های معنوی فراوانی بردم و درس‌های زیادی آموختم. ذکر نمونه‌ای از آن که برایم بسیار جالب و درس آموز بود و همیشه در اندیشه‌ام آن را مرور می‌کنم، می‌تواند اشاره‌ی مختصر باشد در توجه این شخصیت بزرگ به همه‌ی زوایای زندگی. شب در اتاق مشغول بحث و گفتگو بودیم. از منزل با حاج ماموستا تماس گرفتند. حاج ماموستا بسیار گرم و صمیمی احوالپرسی کرد. همسرشان بود. از جا و مکان استراحت سؤال کرد. حاج ماموستا فرمود:

- جا و مکان بسیار خوب و مناسبی داریم و هیچ مشکلی هم وجود ندارد، اما جای شما خالی است، دوری شما غمگینم می‌کند و راحتی را از من می‌گیرد.

**خلیل آدابی،**

**امام جماعت مسجد امام غزالی سنندج**

## رعایت ادب و احترام

من به دلیل ارتباط نزدیک و ارادت فراوانی که به حاج ماموستا شیخ الاسلام داشتم، به نوعی جزو اهل بیت ایشان بودم و زیاد مصدّع اوقاتشان می‌شدم. سلوک و رفتار حاج ماموستا درس‌های بزرگی به من داد، از جمله‌ی این رفتارهای بسیار شایسته، ادب و احترام خاصی بود که ایشان برای همسرشان قایل بودند. من حتی برای یک بار ندیدم که حاج ماموستا کوچک‌ترین عصبانیتی نسبت به این بانوی محترمه داشته باشند و یا خدای نخواستہ طوری رفتار کنند که نشانی از بی‌احترامی در آن باشد. با الفاظ بسیار سنجیده‌ای با ایشان صحبت می‌کرد و همیشه به من می‌گفت:

- ملا اقبال، تنها چیزی که می‌تواند انس و الفت را در بین زن و شوهر ایجاد کند و از گسست شیرازه‌ی زندگی جلوگیری نماید، رعایت ادب و احترام است. زن احساسات لطیفی دارد، اگر دقت نشود، این احساسات زود جریحه‌دار می‌شود و آسیب می‌بیند و با این کار عشق و مودت و محبت به خانواده که سفارش

رسول الله(ص) است، جایگاه خود را از دست می‌دهد و به جای آن سوء تفاهم و بی‌اعتمادی جایگزین می‌گردد.

در سفری به تهران، همراه جمعی از علما در خدمت حاج ماموستا بودیم. پس از برگشت در کرمانشاه توقفی داشتیم و برای صرف شام به رستورانی رفتیم، تلفن همراه حاج ماموستا زنگ خورد، همسرشان پشت خط بودند، از احوال حاج ماموستا جويا شدند.

ایشان آن چنان زیبا با همسرشان صحبت می‌کردند که برای همه‌ی ما این برخورد درس زندگی شد، فرمود:

- همه چیز به خیر و خوشی گذشت و هیچ مشکلی هم نداشتیم، تنها نگرانی من که باعث اذیتم شد، دوری از شما بود.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش**

### گنجینه‌ی معنویت

ماموستا شیخ الاسلام نسبت به خانواده‌ی طلاب و روحانیان عنایت و توجه خاصی داشت و همیشه با آنان در ارتباط بود و هر زمانی که می‌توانست به دیدار آنها می‌رفت.

در این سرکشی‌ها به دو نکته‌ی بسیار مهم توجه داشت، یکی توجه به همسران روحانیان و دیگر مهر و محبت نسبت به فرزندان آنها.

به منزل هر روحانی یا طلبه‌ای که می‌رفت، به همسر ایشان سفارش‌های دین را ابلاغ می‌فرمود. وقتی به منزل ما می‌آمد، همیشه به همسر می‌گفت:

- مواظب این ملا اقبال ما باش، شما مثل زنان پیامبر (ص) هستید، چون در خانه‌ی شما نوای دلنشین قرائت قرآن به گوش می‌رسد.

در غیاب خانم هم به من سفارش می‌کرد و می‌فرمود:

- ملا اقبال احترام خانمت را داشته باش، زن عفیفه و پاکدامنی است. حرمت

این چنین زن‌هایی واجب است.

خیلی وقت‌ها که من در خدمت ایشان بودم و برای سرکشی به خانواده‌ی روحانیان و طلاب می‌رفتیم، به همسران آنها می‌فرمود:

- شما با زنان دیگر فرق دارید، باید بسیار مواظب اخلاق و رفتارتان باشید. همسری با یک روحانی، نشانه‌ی نگاه محبت‌آمیز خداوند به شما بوده است و باید قدر این نعمت را بدانید. ممکن است از نظر معیشتی در مضیقه و تنگنا باشید، اما پشت سر شما گنجینه‌ی ارزشمند معنویت قرار دارد، قدر شناس آن باشید تا لطف عمیم خداوند بیش از پیش شامل حال شما شود.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موجش**

### مبنا، دوستی و صداقت است

بنده بسیار بیشتر از آن چه از علم حاج ماموستا بهره ببرم، از رفتار و شیوهی سلوک ایشان با خانواده و اجتماع بهره برده‌ام.

رابطه‌ی ایشان با خانواده یک رابطه‌ی بسیار استثنایی بود و به تعبیری روح دمکراسی بر جمع خانواده‌ی آنها حکم‌فرما بود و حاج شیخ در رأس این نظام دمکراتیک مبتنی بر احترام متقابل و حفظ حرمت‌های شخصی قرار داشت.

ایشان احترام فوق‌العاده‌ای برای همسرشان قایل بود که شاید الفاضلی و یا قالبی برای بیان مصادیق آن وجود نداشته باشد.

این کرامت و بزرگواری را در حق فرزندان‌شان نیز انجام می‌دادند و رابطه‌ها را با آنان بر اساس دوستی و صداقت استوار کرده بود.

حاج ماموستا قبل از این که پدر خانواده باشد و بخواهد از اقتدار مرسوم و متداول در خانواده‌ها نسبت به فرزندان استفاده کند، دوستی صمیمی و صادق و در عین حال پناه‌گاهی مطمئن و مشاوره‌ی مورد اعتماد بود.

حاج ماموستا قالب های سنتی و مرسوم ارتباطات خانوادگی را که عمدتاً بر زور و قدرت بنا نهاده شده بود، شکسته بود و در چهار چوبی عمل می کرد که با دین انطباق داشت.

**عبیدلطفی،**

**امام جماعت مسجد میرزا فرج الله سنندج**



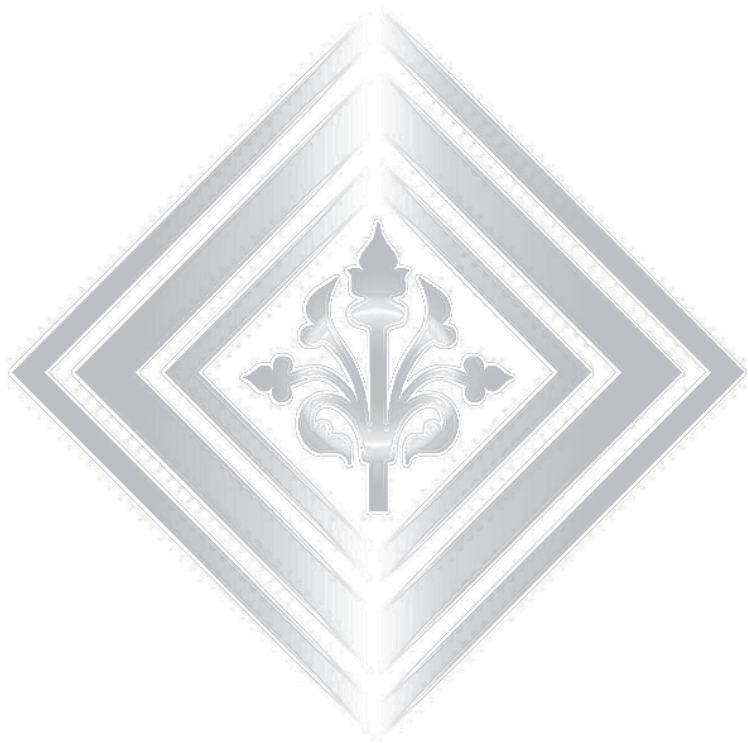


# فصل سوم

تحصیل، تدریس

و فعالیت‌های مذهبی





### تحصیل پر مشقت

خیلی وقت‌ها که من خدمت حاج ماموستا می‌رسیدم، ایشان از زحمات‌ها و مشقات دوران تحصیلش برای من صحبت می‌کرد و می‌فرمود:

- من در راه آموختن زحمات فراوانی را متحمل شده‌ام. در آن زمان ما اگر می‌شنیدیم در فلان نقطه از کردستان ایران یا عراق عالم و مدرس و استاد بزرگی هست، بدون فوت وقت با پای پیاده بار و بنه می‌بستیم و به محضر ایشان می‌رفتیم تا از فیض وجودشان بهره ببریم و به معلوماتمان اضافه کنیم. من تمام شهرهای ایران و عراق را گشته‌ام و از محضر اساتید بزرگوار بهره‌ها برده‌ام. در تمام سفرهای علمی که به مناطق مختلف داشته‌ام، منطقه‌ی اورامان برایم خاطره‌انگیزتر و دلپذیر تر بوده است. وقتی به آن‌جا می‌رفتم از آرامش بیشتری برخوردار می‌شدم. احساس می‌کردم روحم در آن منطقه به اوج آرامش می‌رسد. برای من محقق شد که دلیل این امنیت روحی وجود مشایخ بزرگوار در آن منطقه است. اقطاب بزرگواری که من از دیدنشان بال و پر در می‌آوردم

و احساس شعف و شادی می‌کردم و از هم صحبتی با آنها به اوج لذت معنوی می‌رسیدم.

حاج ماموستا می‌گفت:

- من ساده زندگی کرده‌ام. ساده زیستی برای علمای دین یک ضرورت است، من از دوران طلبگی حتی سال‌ها بعد از آن با نان و دوغ زندگی کرده‌ام. حجره‌های سنتی ما در کردستان فاقد هر نوع امکانات بود. حداقل معیشت ما با کمک‌های بسیار کم مردم منطقه تأمین می‌شد. طلبه‌های جوان ما امروز، باید با شیوهی تحصیل و معیشت اسلاف خود آشنا شوند تا مبدا خدای ناکرده دچار رفاه‌زدگی شوند یا نسبت به تحصیل علم اهمال کنند و رخوت و سستی آنها را فرا گیرد.

**محمد حسین عباسی،**

**از آشنایان شهید**

### تکریم شاگردان

اعمال و رفتار حاج ماموستا شیخ الاسلام مصادیق بارزی از اخلاق و رفتار نبوی بود و آن چه در بیانات قرآن و سیره‌ی حضرت رسول (ص) می‌دید، به دقت به آنها عمل می‌کرد.

ایشان عادت داشت به استقبال مهمان می‌رفت و در هر شرایطی مهمانان را بدرقه می‌کرد. این جزو رفتار و سلوک ایشان بود. نسبت به طلاب و اهل علم که مدام به منزلشان تردد داشتند، همین گونه رفتار می‌کرد و این کار حاج ماموستا برای ما بسیار سنگین بود و در مقابل ایشان احساس شرم می‌کردیم.

یک بار در حضور جمع طلاب عرض کردم:

- حاج ماموستا شما را به خدا بیشتر از این ما را شرمنده نفرمایید، ما شاگرد شما هستیم. در مقابل ما قیام نفرمایید، شما ما را شرمنده می‌کنید.

فرمود:

- من با این کار به وصیت پدرم عمل می‌کنم، چون ایشان به من سفارش

اکید فرموده‌اند که در جلو پای سه گروه بلند شوم، یکی از آنها سادات هستند، در جلو پای آنها بلند می‌شوم تا عشقم را با احترام به فرزندان رسول الله(ص) نسبت به جدشان اثبات کنم، چون اعتقاد دارم تکریم اولاد رسول الله(ص) در واقع تکریم ایشان است. گروه دوم علما و طلاب علوم دینی هستند، همان کسانی که در مسیر شرع مبین اسلام قدم بر می‌دارند. اینها مقامشان تا جایی است که ملائکه‌الله هم سعی می‌کنند به آنها تقرب پیدا کنند تا اعمالشان مورد رضایت حضرت حق قرار گیرد و گروه سوم حافظان قرآن هستند. اینها قرآن را در سینه دارند، حامل قرآن هستند و ناطق به قرآنند، مگر می‌توان در مقابل چنین انسان‌هایی قیام نکرد؟

**سید عارف عنایتی،**

**امام جماعت مسجد حضرت رسول(ص) سنندج**

### مسجد خلوت

حاج ماموستا به دلیل عشق و علاقه‌ی خاصی که به مسجد داشت، همیشه برای ادای فریضه‌ی عصر با جماعت به مسجد می‌آمد و دقایقی قبل از وارد شدن وقت نماز به مسجد می‌رسید و در باغی که جلو مسجد بود قدم می‌زد و همیشه به من می‌گفت:

- این باغ آرامش عجیبی به من می‌دهد و دوست دارم هر وقت که می‌توانم بیایم و داخل باغ بنشینم.  
یک روز گفتم:

- حاج ماموستا قراره این باغ با صفا را تخریب کنند و در جای آن آپارتمان بسازند.  
گفت:

- این کار نباید بشود. این باغ در این منطقه یک نعمت است و برای من هم یک موهبت و عطای خدادادی محسوب می‌شود. ای کاش می‌شد از این

کار جلوگیری کرد.

در حالی که حاج ماموستا از شنیدن این موضوع خیلی ناراحت بود، برای ادای نماز عصر داخل مسجد شدیم. وقتی به نماز ایستادیم ۳ نفر بیشتر نبودیم، نماز که تمام شد، حاج ماموستا آهی از دل برآورد و گفت:

- من عشق فراوانی به مسجد دارم و مساجد زیادی را دیده‌ام. صفا و رونق مسجد وابسته به وجود نمازگزاران آن است. هر چه مردم بیشتر در مسجد حضور پیدا کنند، مسجد صفای بیشتری دارد. ای کاش عدد نمازگزاران در نماز عصر بیشتر می شد.

ایشان از این بابت بسیار ناراحت بود و خیلی درد دل کرد و از سر سوز و خلوص نیت برای گرایش بیشتر جوانان نسبت به مسجد و رونق هر چه بیشتر آن دعا کرد.

**محمد حسین عباسی،**

**از آشنایان شهید**



### غیرت دینی

در طول تاریخ اسلام، همیشه علمای دین، مدافعان حرمت دین بوده‌اند و اصولاً اینها سربازان خط اول دفاع از دین هستند. اما حاج ماموستا شیخ الاسلام، در حوزه‌ی دفاع از دین و ارزش‌های دینی همیشه مقدم‌تر و پیشروتر از دیگر علمای منطقه بود.

گاهی اوقات بعضی از علما در موقعیتی قرار می‌گرفتند که باید از حریم دین دفاع می‌کردند، اما حفظ منافع خود را به امر دفاع ترجیح می‌دادند و دچار مسامحه می‌شدند، ولی شهید شیخ الاسلام هیچ‌گاه تن به این کار نداد. او همیشه دفاع از دین را به همه‌ی منافع شخصی و دنیوی ترجیح می‌داد و در حفظ حرمت‌های دین کوتاه نمی‌آمد.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، حضور گروه‌های سیاسی ضد اسلامی در منطقه موجب شد پای بعضی از علما بلغزد و در مقابل حرکت‌های ضد اسلامی این گروه‌ها، مهر سکوت به دهان بزنند، اما حاج ماموستا شیخ الاسلام در مقابل افکار

الحادی آنها ایستاد و این گروه‌ها را به چالش کشید و با تمام وجود از حریم دین و حرمت‌های آن دفاع کرد.

همان زمان خیلی‌ها معتقد بودند حاج ماموستا غیرت دینی بسیار بالایی دارد؛ غیرتی که ضمن دفاع از ارزش‌های دینی و اثبات حقانیت آنها، بر عقاید منحرفان هم خط بطلان می‌کشد.

حاج ماموستا در حوزه‌ی امر به معروف و نهی از منکر نیز همیشه این غیرت را از خود نشان می‌داد و تساهل و تسامح نداشت و می‌فرمود:  
- ترویج معروفات و بازداشتن از منکرات تکلیف است و کوتاه آمدن در مقابل آن نافرمانی در برابر دستورات خداوند است.

**ماموستا ملا عبدالله اکسون،**

**سقز**

## درس عزت

حاج ماموستا شیخ الاسلام در عصر خود انسان کم نظیری بود؛ استادی به معنی واقعی، و به همه‌ی جنبه‌های تعلیم و تربیت توجه داشت و به استناد نص صریح قرآن، تزکیه را بر تعلیم مقدم می‌دانست و اعتقاد داشت عالمی که خوب تربیت نشده باشد، موجب فساد در دین می‌شود. لذا توجه به تربیت انسانی برای ایشان بسیار با اهمیت بود.

ایشان سعی می‌کرد در تربیت طلاب به همه‌ی ابعاد دقت داشته باشد و از جمله مباحثی که تلاش می‌کرد آنها را به طلبه‌ها انتقال دهد، واژه‌هایی چون عزت نفس، مردانگی و غیرت دینی بود.

خوب به یاد دارم، روی این مباحث همیشه تأکید داشت و می‌فرمود:

- طلبه باید عزت نفس داشته باشد، دون همتی موجب شکسته شدن هیمنه‌ی عالم دینی است، چون عالم دین رهبری جامعه را بر عهده دارد. او باید انسان تربیت کند. لذا زمانی می‌تواند مأموریتش را به سرانجام برساند که عزت نفس را

در وجودش پرورش داده، در عمل به اثبات برساند.

حاج ماموستا می‌فرمود:

- تعصب ورزیدن امر ناپسندی است و موجب خسران می‌شود، اما اگر از بیان این واژه مراد غیرت در دین باشد، نه تنها بد نیست، بسیار هم پسندیده است، چون غیرت همراه با آگاهی، علم و استدلال است و می‌تواند حافظ دین و ناشر ارزش‌های دینی باشد. اما چون تعصب، خالی از این مفهوم است، مخرب و ویرانگر است. بنابراین من به همه‌ی شما توصیه می‌کنم راه و رسم مردانگی و غیرت دفاع از ارزش‌های دینی را خوب بیاموزید و به کار گیرید، چون دین نیازمند غیرت است و دفاع از آن مردانگی می‌خواهد.

**حسین شاکری،**

**از شاگردان شهید - سقز**

## رأفت پدرانہ

هنوز نوجوانی بیش نبودم که برای آموختن علوم دینی راهی خانقاه حاج شیخ مصطفی (قدس سره الشریف) در شهر سقز شدم. به جرأت می‌توانم بگویم آوازه‌ی حاج ماموستا شیخ الاسلام و عشق به این شخصیت فرهیخته انگیزه‌ی تحصیل در این حوزه را در وجودم ایجاد کرده بود.

به عشق کسب فیض از محضرشان راهی خانقاه شدم. طلبه‌های زیادی در سطوح مختلف از چشمه‌ی زلال وجودشان فیض می‌بردند و سیراب می‌شدند. خدمتشان رسیدم و عرض کردم:

- حاج ماموستا آمده‌ام از محضرتان فیض ببرم و علم دین را بیاموزم.

بسیار گرم من را تحویل گرفت و فرمود:

- کار بجایی کرده‌ای، بنده خادم شما و همه‌ی جوانانی هستم که عشق به

دین آنها را راهی این مکان ارزشی کرده است.

دستور داد در حجره مستقر شدم. روز بعد آمد و فرمود:

- کاک حسین، هم‌چنان که می‌بینی من سرم بسیار شلوغ است و خیلی مشغله دارم، اگرچه درس دادن به شما را وظیفه‌ی خود می‌دانم، اما چون نمی‌رسم در خدمت شما باشم، لذا استادی را برایتان می‌گیرم. سفارش شما را می‌کنم و خودم هم بر نحوه‌ی کارش نظارت می‌کنم. ان‌شاءالله وقتی مقدمات را نزد ایشان به پایان رساندی، من در خدمتت خواهم بود.

حاج ماموستا من را به ماموستا ملا احمد حافظ سپرد و فرمود:

- ملا احمد شما استاد کاک حسین هستی، نهایت تلاش خود را در تعلیم و تربیت ایشان به کار بگیری، حق‌التدریس شما را هم خودم پرداخت خواهم کرد.

حاج ماموستا ماهانه مبلغی را از جیب خود به ماموستا ملا احمد پرداخت می‌کرد و ایشان هم انصافاً هرچه در توان داشت، در این زمینه به کار گرفت. پس از اتمام مقدمات، بنده افتخار شاگردی حاج ماموستا را پیدا کردم و سال‌ها از محضرشان کسب فیض نمودم.

**حسین شاکری،**

**از شاگردان شهید - سقز**

## نخبه پروری

همیشه به تفاوتی که حاج ماموستا شیخ الاسلام با دیگر علمای منطقه‌ی سقز داشته‌اند، اندیشیده‌ام.

ما در طول تاریخ علمای فراوانی را در منطقه داشته‌ایم که هر کدام به سهم خود به دین و مردم خدمت کرده‌اند، اما نتیجه‌ی عمل و تلاش شهید شیخ الاسلام با دیگران متفاوت است و اصولاً خروجی کارهایشان چیز دیگری است.

حاج ماموستا در طول حیات پربرکت خود، توجه ویژه‌ای به نخبگان علوم دینی داشت. آنها را شناسایی می‌کرد و زمانی که از قابلیت‌های ذاتی فردی مطمئن می‌شد، زمینه‌های صعود او را فراهم می‌کرد. او را تشویق می‌کرد بیشتر تلاش کند، به آن چه آموخته است فناعت نکند. توانمندی‌هایش را به او یادآوری می‌کرد و موجبات پیشرفت فرد را فراهم می‌نمود. گاهی اوقات وقتی به علمای حاضر در منطقه و یا کسانی را که می‌شناسم و امروز در منطقه‌ی دیگر زندگی می‌کنند، می‌نگرم، می‌بینم اکثر قریب به اتفاق علمای موفق در خدمت حاج

شیخ الاسلام تحصیل کرده اند و خوشه چین خرمن معارف ایشان بوده اند.  
این امتیاز بزرگی است که این شهید رمضان دارد و این موضوع وجه امتیاز  
حاج ماموستا با دیگران است.

محمد رسول گزیزی،  
از آشنایان شهید - سقز



## استاد جوان

شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام، از همان ابتدای ورود به شهر سقز و استقرار در خانقاه حاج شیخ مصطفی، برکات حضورشان در میان جامعه نمایان شد و از جهات مختلف، تحول و تحرک و دگرگونی مثبتی ایجاد کرد.

ایشان در فضایی مسؤولیت تبلیغ دین را در اختیار گرفت که فساد و فحشا از طرف حاکمیت سیاسی ترویج می‌شد. انجام افعال منکر نه تنها نکوهیده نبود، بلکه به عنوان یک امر معروف و ارزش معرفی می‌شد.

شهید شیخ الاسلام یک تنه در مقابل این منکرات ایستاد و قلب‌های خفته را بیدار نمود، چون صادقانه و برای رضای خدا این کارها را انجام می‌داد، مورد پذیرش اجتماع نیز واقع می‌شد.

در آن زمان عده‌ای کمونیست ملحد بودند که سعی در اغوای جوانان ناآگاه داشتند. آنها از این ناآگاهی و بی‌اطلاعی استفاده می‌کردند و در تلاش بودند فضای جامعه را به سمت لابلای‌گری و اباحه سوق دهند. در چنین فضایی شهید

شیخ‌الاسلام قدم به میدان گذاشت و با آن زبان فصیح و صداقت‌گوی خود، چون ذوالفقار علی (ع) بر سر بی‌باوران فرود آمد و بنیاد عقاید باطلشان را از ریشه برکند.

در آن زمان به ماموستا شیخ‌الاسلام لقب استاد جوان و ماموستای سعادت را داده بودند. مردم ایشان را با این عنوان می‌شناختند و به جای لفظ مرسوم ماموستا، همه او را استاد خطاب می‌کردند. من به یاد ندارم در منطقه‌ی سقز، مردم این لقب را به کس دیگری داده باشند و این مهم نشانه‌ی علو مرتبه‌ی علمی ماموستا و پایگاه رفیع اجتماعی ایشان است.

حاج احمد طاطایی،

عضو هیأت امنای مسجد حضرت ابراهیم سقز

## تلاش وافر

در دوران طلبگی افتخار داشتم ایامی را در خدمت شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام هم حجره باشم. با هم در روستای تاله جار سقز در خدمت مرحوم ماموستا ملا کامل نقشبندی تحصیل می کردیم. ایشان جمع الجوامع می خواند، بنده هم مشغول خواندن عقاید بودم. در میان جمعی که در خدمت مرحوم ماموستا نقشبندی بودیم، آقای شیخ الاسلام استثنا بود. ایشان ضمن این که هوش و ذکاوت سرشاری داشت، تلاش فراوانی هم در آموختن می کرد.

او بر خلاف طلاب دیگر سعی می کرد از وقتش نهایت استفاده را ببرد. انسان با برنامه‌ای بود و زمان را به نحو احسن مدیریت می کرد. درسی را که استاد می داد سریع یاد می گرفت و آن قدر آن را مرور می کرد که ملکه‌ی ذهنش می شد و پس از آن در قالب مباحثه، درس را برای هم پایه‌های خود تکرار می نمود و به سؤالات آنها هم جواب می داد.

شهید شیخ الاسلام در دوران طلبگی محل رجوع طلاب بود و به همه بهره

و نفع علمی می‌رساند.

هروقت از ایشان سؤال می‌شد چرا این همه تلاش می‌نمایی و زحمت می‌کشی؟ می‌گفت:

- من می‌خواهم عالم شوم، می‌خواهم آن‌چه را از علم و دانش بر من پوشیده است، آشکار کنم و با بصیرت و آگاهی با مسائل پیرامون خود روبه‌رو شوم.

ملا خالد قادر نژاد،

از دوستان شهید- سقز

### رفعت نظر

شهید شیخ الاسلام، همه‌ی ویژگی‌های یک انسان کامل را دارا بودند، سخاوت، ادب، خوش بر خوردی، دلسوزی و... اما آن‌چه در دوران طلبگی و با هم بودن برایم بسیار جالب بود و همیشه در ذهنم مانده است، یکی این‌که حاج ماموستا انسان بسیار خوش ذوقی بود، ذوق هنری در زمینه‌های مختلف داشت، سعی می‌کرد با دقت به همه چیز بنگرد و از کم و کیف آن اطلاع حاصل کند و خود در این رابطه طرحی نو در اندازد؛ حتی در نوشتن و یادداشت کردن هم با همه تفاوت داشت. برای کارش طرح و نقشه‌ی هنرمندانه داشت. از ذوق نهایت بهره را می‌برد.

دیگر این‌که حاج ماموستا به مکان‌های مرتفع بسیار علاقه داشت. هر وقت فرصتی دست می‌داد و می‌خواستیم لحظاتی را بیرون از حجره به سر ببریم، حتماً باید به پیشنهاد ایشان به قله‌های اطراف روستا می‌رفتیم. حاج ماموستا در پیاده روی بسیار چالاک بود، زودتر از همه به قله می‌رسید

و از آن‌جا مناظر اطراف را نگاه می‌کرد و از این کار لذت می‌برد.

دوستان همیشه می‌گفتند:

- علاقه به قلّه در حقیقت نشان از بلندی و رفعت نظر شما دارد، چرا که در تحصیل علم نیز همیشه از همه پیشرو و فعال‌تری و تلاش می‌کنی به رفیع‌ترین قلّه‌های دانش بررسی.

می‌فرمود:

- این نشان لطف و مرحمت خداوند است و من همیشه خدا را به خاطر صبر و ثباتی که در این راه به من عنایت فرموده، سپاسگزارم.

ملا خالد قادر نژاد،

از دوستان شهید - سقز

### وجه امتیاز

خداوند توفیق را رفیق راه حقیر نمود و در دوران تحصیل و طلبگی مدتی با حاج ماموستا شیخ الاسلام زیر یک سقف زندگی می‌کردیم. در روستای شمس از توابع شهرستان اشنویه طلبه بودیم، ایشان ماه‌های آخر تحصیل را سپری می‌کرد و بنده هم در سال‌های آخر تحصیل بودم. حاج ماموستا در بین طلاب انسان شاخصی بود، اصلاً تربیت، مشی و نگرش ایشان با دیگران خیلی متفاوت بود. با این‌که هنوز طلبه بود، اما از اشتهار فراوانی برخوردار بود و جایگاه ویژه‌ای هم در بین روحانیون، طلاب و هم در میان مردم داشت. آن‌چنان مؤدبانه با همه برخورد می‌کرد که اساتید هم هیچ‌گاه به عنوان یک طلبه به ایشان نگاه نمی‌کردند، چراکه هم از نظر علمی، بسیار در سطح بالایی قرار داشت و هم متانت و وقارش از او شخصیتی برتر ساخته بود.

**ماموستا ملا صدیق جهان پور،**

**عضو شورای روحانیت سقز**

## لباس دین

قبل از انقلاب اسلامی، حکومت پهلوی در زمینه‌های امنیتی و سیاسی دست به اقداماتی زد تا بتواند کنترل بیشتری بر روی روحانیت کردستان داشته باشد.

از جمله‌ی این اقدامات طرح مروجین مذهبی بود که از آن طریق تعدادی از روحانیون به استخدام سازمان اوقاف درآمدند و عده‌ای نیز در جاهای دیگری مشغول به کار شدند.

حکومت تلاش می‌کرد تا روحانیون از پوشیدن لباس روحانیت خودداری نمایند، البته این کار برای ساواک بسیار اهمیت داشت. حاج ماموستا هم نسبت به این موضوع بسیار نگران بود و عکس‌العمل نشان داد و از روحانیون درخواست کرد که لباس روحانیت را که لباس دین است، کنار نگذارند.

خود او به‌رغم این‌که در دبیرستان‌های سقز تدریس می‌کرد، همیشه با لباس روحانیت در کلاس درس حاضر می‌شد و بسیار به پوشیدن این کسوت



عشق و علاقه داشت و با تلاش‌های خود مانع رسیدن حکومت به اهدافش شد و خیلی از روحانیونی هم که جذب ادارات شده بودند، همچنان در کسوت روحانیت باقی ماندند.

**ماموستا ملا صدیق جهان پور،**

**عضو شورای روحانیت سقز**

## شب‌های رمضان

خانقاه حاج شیخ مصطفی در سقز از اماکنی است که بین مردم این شهرستان قداست و جایگاه ویژه‌ای دارد و همیشه روحانیونی مسؤولیت امامت جماعت آن را بر عهده داشته‌اند که شاخص بوده‌اند.

زمانی که حاج ماموستا شیخ‌الاسلام امامت آن‌جا را بر عهده گرفت، علاوه بر حفظ سیره‌ی سلف، با توجه به درایتی که داشت، آن‌جا را تبدیل به یک دانشگاه عمومی نمود؛ مخصوصاً در شب‌های ماه مبارک رمضان ضمن برگزاری نماز تراویح، بحث‌های اخلاقی شیرینی را طرح می‌کرد.

استقبال آن‌چنان گسترده بود که مردم بلافاصله پس از افطار می‌آمدند که بتوانند جا برای نشستن پیدا کنند، عالم و عامی و پیر و جوان و کوچک و بزرگ صف می‌کشیدند، خانقاه و اطراف آن مملو از جمعیت می‌شد و زمانی که حاج

۱- نماز تراویح نیز از جمله نمازهایی است که اهل سنت آن را مستحب دانسته و در هر شب از ماه مبارک رمضان نزدیک به بیست رکعت، آن را به جماعت اقامه می‌نمایند.

ماموستا بحث خود را شروع می‌کرد، آن‌چنان سکوتی بر جمعیت سایه‌گستر می‌شد که گویی اصلاً انسانی در این مکان وجود ندارد. این کار در سال‌های قبل از انقلاب که فساد و فحشا روز به روز در جامعه گسترش پیدا می‌کرد، هنری بود که فقط از حاج ماموستا شیخ‌الاسلام ساخته بود.

ما در شهر مساجد و اماکن دیگری هم داشتیم، اما هیچ‌کدام از آنها با خانقاه حاج شیخ مصطفی قابل مقایسه نبود و اینها همه از برکت انفاس پاک و دل‌پر از صفا و صداقت این شهید عزیز بود.

**ماموستا ملا عبدالقادر رحیم‌زاده،  
امام جماعت مسجد خلیفه زاده - سقز**

### مکتب‌خانه

بنده با حاج ماموستا شیخ‌الاسلام، هم سن و سال بودم و در یک محله زندگی می‌کردیم. دوران کودکی هم بازی بودیم. او در آن دوران نیز با کودکان دیگر تفاوت داشت، هیچ‌گاه ندیدم دست به کارهایی بزند که در عرف اجتماع ناپسند بود. رهبری گروه هم‌سالان را هم به عهده گرفته بود و همیشه برای بازی‌های کودکانه شرط و شروط داشت و لبّ کلامش این بود که نباید کاری بکنیم که موجبات اذیت و آزار دیگران را فراهم کند و به ما تذکر بدهند، لذا خیلی مقید به این امر بود.

چون صفای باطن داشت، هم سالان نیز سخنان او را می‌پذیرفتند و از قواعد و قوانینی که او وضع می‌کرد، عدول نمی‌کردند.

شروع تحصیل ما هم با هم بود، در آن زمان مدرسه نبود، در شهر بانه چند تا مکتب بود که کودکان در آنجا نزد مکتب‌داران تحصیل می‌کردند. مکتب ما در منزل عموی حاج ماموستا بود، مرحوم ملا عمر عموی ایشان منزلش را وقف

مکتب کرده بود و در آن جا درس می‌خواندیم. هوش و ذکاوت حاج ماموستا فوق‌العاده بود.

هرچه را آموزش می‌دادند، سریع یاد می‌گرفت و برای دیگران تکرار می‌کرد.

بسیار مؤدب بود و هیچ وقت کاری نکرد که مورد تنبیه قرار گیرد. تنبیه مکتب‌های قدیم بسیار سخت بود، بچه‌ها را به فلک می‌بستند، اما حاج ماموستا هیچ گاه چوب و فلک را تجربه نکرد، چون بسیار با درایت و دقت عمل می‌کرد و در یک کلام با هوشی و ادبش دو عامل اصلی در موفقیت او بودند.

**حاج محمد عالیی،**

**بانه**

### پدر معنوی

حاج ماموستا، علاوه بر این که استاد ما بود و در محضر ایشان علوم اسلامی را می‌آموختیم، هم خود او به کرات ما را فرزندان معنوی خود خطاب می‌کرد و هم ما با افتخار تمام او را پدر معنوی خود می‌نامیدیم.

حاج ماموستا همیشه تعلیم و تعلم را توأمان انجام می‌داد و گاهی اوقات مسائل تربیتی و هدایت معنوی طلاب، برای او از یادگیری و آموزش مهم‌تر بود و همیشه می‌گفت:

- وظیفه‌ی من تربیت انسان‌هایی است که بتوانند پیامبرگونه، کشتی‌آمت را به ساحل نجات برسانند. طلبه‌های من باید عالمان عاملی باشند که تمام حرکات و سکنات آنها برای مردم درس آموز باشد. علم تنها کافی نیست، آنچه مهم است این است که شما باید همراه علم، تقوی، ریاضت و مردم‌داری و شیوه‌های سلوک اجتماعی را بیاموزید تا به حق شما را جانشین رسول الله (ص) خطاب کنند. ایشان همیشه به ما می‌فرمود: باید در اجتماع طوری رفتار کنید

که هم خدا، هم پیامبر(ص) و هم مردم از شما راضی باشند، در غیر این صورت مسیر انحرافی رفته اید. شما باید آینده‌ی تمام‌نمای اخلاق و رفتار و منش نیکو باشید.

حاج ماموستا هیچ وقت به فکر دنیا و مال اندوزی نبود و این موضوع را همه‌ی مردم به خوبی می‌دانند، در حالی که اگر ایشان اراده می‌کرد زمینه‌ی رفاه بیشتر و کسب مال و ثروت برایشان فراهم بود. به‌حق باید گفت که این شخصیت بزرگ و عزیز تمام عمرش را صرف تعلیم و تربیت کرد.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

### عصبانیت به خاطر خدا

شهید شیخ‌الاسلام چکیده‌ی علم، تجربه و تقوا بود. ایشان از تجربیات گرانبهای بر خوردار بود و همه‌ی تلاششان این بود که این تجربیات را به شاگردانش انتقال دهد.

همیشه به ما توصیه می‌کرد از برخورد احساسی با مسائل پرهیز کنیم. می‌فرمود:

- در هر موضوعی عقلانیت را دخیل کنید. اگر آن‌چه می‌خواهید انجام دهید با عقل و شرع سنخیت نداشت و هماهنگ نبود. از آن حذر کنید، مبدا احساسات بر شما غلبه کند و دست به انجام اعمالی بزنید که از صراط دین به دور باشد. گاهی اوقات مطلع می‌شد بعضی از طلبه‌ها، در مسائلی احساس را دخیل کرده‌اند، از آنها عصبانی می‌شد و بعضاً برای این که آنها را متوجه اشتباهاتشان بکند، با آنها قهر می‌کرد و زمانی که احساس می‌کرد این فرد متنبه شده است، او را صدا می‌زد، صورتش را می‌بوسید و می‌گفت:



- من به خاطر خدا عصبانی شده‌ام و قهر کرده‌ام، شما فرزند من هستید و من هم دوست ندارم فرزندانم مسیری جز طریق حق را سپری کنند.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

### منزل یا کلاس درس

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام شخصیتی والا، گران‌قدر، اهل دین و عالمی پاکیزه سرشت و نیکو نهاد بود و پدر بزرگوارشان شیخ‌الاسلام کردستان بود و او هم تربیت شده‌ی این چنین خاندانی بود.

شهید شیخ‌الاسلام، عمرش را در راه خدمت به دین سپری کرد و در این مسیر، سختی‌های فراوان کشید و ناهمواری‌های زیادی را با صبر و طاقت بر خود هموار نمود.

هر کسی که یک بار توفیق حضور در محضر این مرد خدا را پیدا کرده باشد، قطعاً شخصیت دلیپذیر و خدایی او را شناخته است، تا برسد به بنده‌ی حقیر که عمری افتخار دوستی و رفاقت و مجالست با ایشان را داشته‌ام.

این شهید و الامقام یک لحظه از اوقات شریفشان به بطالت نمی‌گذشت، همیشه یا در حال مطالعه و یادگرفتن بودند یا در حال تدریس و یاد دادن؛ به شیوه‌ای که منزلشان تبدیل به کلاس درس شده بود و طلاب علوم دینی

برای فیض بردن از محضر ایشان به منزل می‌آمدند و در خدمتشان زانوی تلمذ می‌زدند.

بعضی اوقات خدمتشان می‌رسیدم، می‌دیدم منزلشان مملو از طلاب است، می‌گفتم:

- حاج ماموستا این منزل است یا کلاس درس؟

می‌فرمود:

- یادگیری و یاد دادن واجب است و نیازی به زمان و مکان خاصی ندارد. غرض اصلی باید این باشد که ما وظیفه را درست انجام دهیم و به سفارش اسلام عمل کنیم.

الحمدلله امروز ما نتیجه‌ی این تلاش‌ها و مساعی ارزنده‌ی ایشان را می‌بینیم و فرزندان معنوی این عزیز سفر کرده که از علمای بسیار خوب کردستان بودند، در سراسر منطقه پراکنده‌اند و درس دین و دین‌داری به مردم می‌دهند و جمعی از آنان نیز مصدر امور مهمی مثل قضاوت هستند.

**حسام الدین مجتهدی،**

**امام جمعه‌ی سنندج**

### تبلیغ دین واجب است

مرحوم حاج شیخ‌الاسلام از مفتی‌های ارزنده و بزرگ در فقه شافعی بودند، من صدها فتوای شرعی ایشان را در مدت عمر بابرکتشان مشاهده کردم و هیچ‌وقت ندیدم فتوایی بر اساس نظرات شخصی صادر کرده باشند. همه‌ی فتاوی ایشان مستند به نص قرآن کریم و سنت پاک رسول الله(ص) بود.

ایشان به‌رغم داشتن موقعیت‌های اجتماعی و سیاسی خوب، هیچ‌وقت از مسجد فاصله نگرفتند و امامت مسجد را به عنوان یکی از سنت‌های حضرت رسول(ص) حفظ کردند. این شهید و الامقام عاشق امامت مؤمنین بود و بر خود واجب کرده بود که هر پنج نوبت نماز را در مسجد حاضر باشد. من بعضی وقت‌ها خدمتشان عرض می‌کردم: "چه ضرورتی دارد شما هر پنج نوبت را به مسجد بروید، اگر در نماز ظهر و مغرب حضور پیدا کنید، کافی است.

می فرمود:

- من لحظه‌ای که در مسجد هستم و در آن جا نماز می‌خوانم، آرامش پیدا

می‌کنم. ثواب نماز در مسجد بیشتر است و دوست دارم نمازهایم را در مسجد بخوانم.

و از اینها مهم‌تر، یک بار فرمود:

- آن قدر به مسجد می‌روم تا در این راه شهید شوم.

و به حق خداوند این کرامت و بزرگواری را نسبت به ایشان فرمود و دعایشان را که توفیق شهادت در راه خدا بود، مستجاب کرد.

یکی از عادات بسیار پسندیده‌ی حاج ماموستا این بود که هر وقت در مسجد حضور پیدا می‌کرد، حتماً آیاتی از قرآن را برای حاضرین در مسجد تفسیر می‌نمود. آن چنان که مأمومین ایشان بیان می‌کنند، حتی یک بار نبوده که این شهید سعید، قبل یا بعد از نماز ولو در حدّ چند دقیقه‌ی محدود به بیان آیاتی از کلام‌الله نپردازد.

**حسام‌الدین مجتهدی،**

**امام جمعه‌ی سنندج**

### برخورد محبت آمیز

مدتی بود جهت ادامه‌ی تحصیل به شهر سنندج آمده بودم. سعی کردم از اساتید به‌نام و شاخص موجود در این شهر بهره‌مند شوم. از دوستان شنیدم که حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از تهران به سنندج آمده‌اند و حوزه‌ی درسشان گشایش یافته است.

من از قبل، نام و آوازه‌ی حاج ماموستا را شنیده بودم و بسیار مشتاق بودم که زیارتشان کنم. همراه چند نفر از دوستان طلبه، خدمت ایشان رسیدیم. وقتی ما را دیدند بسیار گرم برخورد کردند و با کمال محبت ما را پذیرفتند و فرمودند:

-از دیدنتان بسیار خوشحال هستم و امیدوارم بتوانم برای شما مفید واقع شوم.

ایشان استادی مسلم و مشهور بود و من تصور دیگری از روبه‌روشدن با ایشان را داشتم و انتظار آن برخورد محبت آمیز را نداشتم. اما فطرت پاک و

سرشت خدایی ایشان، مافوق تصورات ما بود و به حدی زیبا با ما برخورد کرد که شیفته‌اش شدیم و در محضرش زانوی تلمذ زدیم و سه سال تمام از چشمه‌سار فکر زلال و اندیشه‌ی پاکش بهره بردیم و آنچه از اخلاق ستوده و سلوک عملی این معلم اخلاق آموختیم، کمتر از علمی نبود که در محضرش فرا گرفتیم.

ایشان تجسم پاکی و صداقت و تقوا بود. وجود نازنینش چون هاله‌ای از نور ما را فرا می‌گرفت و به کرانه‌های بی‌کرانگی و ابدیت می‌برد. همه‌ی تلاشش این بود که در عمل برای ما سر مشق باشد و ما از رفتارش الگو بگیریم.

هر گاه کسی وارد منزلش می‌شد، آن چنان اورامی نواخت که گویی سال هاست مشتاق دیدارش بوده است. رسم مهمان نوازی از نام حاج ماموستا مصداق پیدا کرده است. عادت داشت مهمان را تا دم در بدرقه کند. بعضی اوقات خدمتشان عرض می‌کردیم:

- استاد! شما تشریف داشته باشید، ما مهمان را بدرقه می‌کنیم.

می‌فرمود:

- من خودم می‌خواهم سنت رسول الله (ص) را انجام دهم، این یک وظیفه‌ی شرعی است برای من، مهمان از من انتظار دارد، او باید با خاطره‌ی خوش این جا را ترک کند.

**عطاء الله حسن پور،**

**از شاگردان شهید**

### اصل بر تفهیم مطلب است

شهید شیخ‌الاسلام، شیوه‌های بسیار جذابی در تدریس داشت. ایشان مطلب را در حد فهم مستمع بیان می‌کرد و واژه‌ها و کلماتی را که برای بیان مفاهیم مورد استفاده قرار می‌داد، مطابق با ظرفیت‌های علمی شنونده بود، لذا به تعبیری می‌توان گفت: "ایشان در تدریس صاحب سبک بود، در کمال دقت و حساب شده به بیان مطلب می‌پرداخت،" و در پایان می‌فرمود:

- مطلب را فهمیدید یا نه؟

اگر جواب مثبت بود ضمن شکر به پیشگاه خداوند، تکرار آن را می‌خواست و اگر هم نفهمیده بودند، آن را دوباره تکرار می‌کرد و می‌گفت:

- آن قدر تکرار می‌کنم تا کاملاً تفهیم شود، چون در آموزش، اصل بر تفهیم است و اگر نیاز باشد صد بار تکرار می‌کنم، اما دوست ندارم ناگفته‌ای بماند یا موضوعی را بدون این که یاد گرفته باشید، از آن بگذرید.

علاقه‌ی عجیبی به تدریس داشت و با این که سال‌های متمادی بود که



تدریس می‌کرد، اما هیچ وقت، ما آثار خستگی و یا ناخشنودی از تدریس را در چهره‌ی ایشان ندیدیم. همیشه می‌فرمود:  
- من از تدریس انرژی می‌گیرم و وقتی می‌بینم مطلبی را توانسته‌ام به طلبه‌ها یاد دهم، احساس آرامش می‌کنم.

**عطاء الله حسن پور،**

**از شاگردان شهید**

### آشنایی با راه و رسم طلبگی

حاج ماموستا در روزهای جمعه و سه شنبه، کلاس‌های درسشان تعطیل بود، اما خیلی از اوقات در این دو روز هم تماس می‌گرفت و ما را جمع می‌کرد و می‌فرمود:

- طلبگی فقط یادگیری مطالب نیست، شما باید درس زندگی بیاموزید، شما با انسان‌های معمولی تفاوت دارید، وظیفه‌ای که بر دوش شما گذاشته شده، بسیار سنگین است، لذا برای این که این بار سنگین را به مقصد برسانید، باید راه و رسم آن را یاد بگیرید و این کار میسر و مقدور نیست، الا این که از تجربیات پیران استفاده بکنید و آنها را در زندگی به کار بیندید.

لذا در این دو روز تعطیل به بیان خاطرات خود از دوران طلبگی می‌پرداخت و ما را با پیچ و خم‌های مختلف راه آشنا می‌نمود و مدام به ما تأکید می‌فرمود:  
- تاروی که زنده هستید، مسجد را ترک نکنید. مسجد حکم یک سنگر بسیار محکمی را برای شما دارد که می‌توانید از طریق آن از اسلام و سنت رسول‌الله (ص)

صیانت کنید.

می‌فرمود:

- بنای کار شما بر وفاق، وحدت و اتفاق است. مبادا هوای نفس بر شما مسلط شود و در سخنرانی‌ها و بحث‌های عمومی مطالبی را عنوان کنید که در صف امت شکافی ایجاد شود و مردم نسبت به روحانیت بدگمان گردند و از مسجد روی گردان. در بین مردم افکار، تربیت‌ها و نگرش‌های مختلفی وجود دارد، شیوه‌ی برخورد شما باید به گونه‌ای باشد که بتوانید همه را با سلايق مختلف به مسجد جذب کنید.

**عطاء الله حسن پور،**

**از شاگردان شهید**

### حد اعتدال را نگه دارید

من توفیق داشتم که جزو مأمومین دایمی مسجد سید قطب باشم و در حدّ توان در خدمت مسجد و اهل آن بودم.

یک روز حاج ماموستا فرمود:

- شما اذان بگویید. من هم اذان گفتم.

ایشان تفقد فرمود و اذان بنده را تأیید کرد و فرمود:

- صوت خوبی داری، تو هم می توانی جزو مؤذنان مسجد باشی.

بعد از نماز و زمان ذکر و اوراد، من یک روز آیه‌ی ۱۹۵ سوره‌ی آل عمران را

قرائت کردم. آیه طولانی بود. بعد از اتمام قرائت فرمود:

- چیزی را برای ما نگذاشتی، آیه‌ی بلندی را قرائت کردی. شما باید موقعیت

نمازگزاران را در نظر بگیرید. هم باید به ما فرصت دعا کردن بدهی و هم توجهی

به ترکیب نمازگزاران داشته باشید. در بین این جمعیت هم جوان داریم هم پیر،

لذا نباید آنها را خسته کنید. باید حدّ تعادل را نگه دارید.

البته ایشان از ذکر و اوراد طولانی هم خودداری می کرد، همیشه تعادل را نگه می داشت و حال نماز گزاران را رعایت می فرمود.

**کامل گلباغی،**

**مسئول روابط عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کردستان**

## نماز اول وقت

در مدت ده سال شاگردی، از محضرشان بهره‌های فراوانی بردم و از این بابت همیشه پیشانی عبودیت را بر آستان احدیت می‌سایم.

یکی از شیوه‌های پسندیده‌ی ایشان انجام نماز اول وقت بود.

زمانی که وقت نماز فرا می‌رسید، سراپا خشوع و خشیت می‌شد و بلافاصله کارهایش را تعطیل می‌کرد، حتی اگر در حال صحبت بود، کلامش را قطع می‌کرد و می‌فرمود:

- وقت نماز است.

خیلی وقت‌ها در حال تدریس بود که متوجه می‌شد وقت نماز است. بحث را ناتمام می‌گذاشت و می‌فرمود:

- باید دستور حق را اجرا کنیم، هر کاری داریم می‌گذاریم برای بعد از نماز.

اگر در مجلسی حضور داشت با رسیدن وقت نماز بلافاصله وضو می‌گرفت

و می‌فرمود:

- رحمت خدا بر نمازگزاران، برخیزید تا نماز را به جماعت ادا کنیم.  
من در تمام مدت ده سالی که افتخار داشتیم در محضرشان باشیم، حتی برای  
چند لحظه‌ی کوتاه هم ندیدیم در این زمینه کوتاهی کرده باشند.  
حضور در مسجد هم برای ایشان جنبه‌ی الزام پیدا کرده بود. با این که منزل  
ایشان تا مسجد مسافت زیادی داشت، در وقت نمازهای پنج‌گانه بلافاصله عازم  
مسجد می‌شد، نمازش را در آن جا ادا می‌کرد و سپس به منزل برمی‌گشت.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موجش و از شاگردان شهید**

### درس طلبه‌ها واجب‌تر است

خداوند را همیشه شاکر و سپاسگزارم که توفیق تلمذ در محضر شخصیت بزرگی چون شهید شیخ‌الاسلام را نصیب من کرد.

ایام و روزهایی را که در خدمتشان بوده‌ام، از آنها به عنوان روزهای طلایی یاد می‌کنم. خیلی از اوقات، برای استفاده از محضرشان، در منزل مزاحم ایشان می‌شدیم و در واقع منزل ایشان مدرسه‌ی ما بود. هیچ‌وقت پیش نیامد که از این بابت ناراحت شوند، بلکه می‌فرمود:

- وجود شماها و طرح بحث‌های دینی و قرآنی در این‌جا موجب نزول برکات الهی است.

به کرات پیش می‌آمد وقتی ما در خدمتشان بودیم و در حال تدریس بودند، مهمانانی از مسؤولین دولتی به منزلشان تشریف می‌آوردند، آنها را گرم تحویل می‌گرفت و می‌فرمود:

- درس این طلبه‌ها از همه چیز واجب‌تر است. تشریف داشته باشید، هر وقت



درس تمام شد، خدمتتان خواهم رسید.

یک بار در خدمتشان بودیم، حاج ماموستا گرم تدریس بود، به ایشان خبر دادند که پسرشان کاک طه که در اروپا زندگی می‌کردند، برگشته‌اند.

حاج ماموستا فرمود:

- خیلی خوش آمدند.

وقتی کاک طه وارد شد، با ایشان روبوسی کرد و خیر مقدم گفت و با این‌که چند سال بود که ایشان را ندیده بود، فرمود:

- طه جان، خیلی خوش آمدی. اما اجازه بده درس طلبه‌ها تمام شود، بعد مفصل با هم صحبت خواهیم کرد.

برای حاج ماموستا دو چیز بسیار اهمیت داشت؛

یکی تدریس طلاب بود،

و دیگری امامت و پیشنمازی مسجد.

**طالب سبحانی،**

**امام جماعت مسجد ابوذر غفاری سنندج**

### تجلی کرامت و بزرگ منشی

مدتی بعد از علاقه‌ای که به شهید شیخ‌الاسلام پیدا کردم، زمینه‌ای فراهم شد که به شهر سنندج آمدم و در مسجدالنبی (روستای قرادیان) ساکن شدم. چند نفر از طلاب شهید شیخ‌الاسلام در حجره‌ی این مسجد اقامت داشتند. چند بار از آنها خواستم که زمینه‌ی آشنایی بنده را با حاج ماموستا فراهم کنند تا بتوانم در محضرشان کسب فیض کنم؛ اما به دلیل مشغله‌های فراوانی که حاج ماموستا داشت، دوستان طلبه‌ی بنده از طرح موضوع خودداری می‌کردند و مقید بودند. همیشه مترصد فرصتی بودم تا با ایشان آشنا شوم. بالاخره زمینه‌ای برای بنده فراهم شد و من به عنوان پیشنماز سازمان ملی جوانان معرفی شدم. مکان استقرار سازمان در نزدیکی مسجد سید قطب قرار داشت و این هم‌جواری موجب شد تا من به این مسجد تردد داشته باشم.

یک روز نزدیکی‌های اذان ظهر به مسجد سید قطب رفتم، بخت یار شد و سعادت دیدار با حاج ماموستا حاصل شد. با این‌که ایشان هیچ‌گاه من را از

نزدیک ندیده بود، اما بسیار گرم با من برخورد کرد و فرمود:

- کجایی هستی و در کدام مسجد خدمت می کنی؟

توضیحاتی را خدمتشان عرض کردم. سپس فرمود،

- فردا بیا بینمت.

روز بعد عازم منزل ایشان شدم. در منزل تشریف نداشت و گویا ضرورتی پیش آمده بود که از منزل خارج شده بود. عصر همان روز زنگ زدم خدمتشان و شرح ماقوع را عرض کردم. ضمن عذرخواهی فرمود:

- پس همین حالا بیا.

بلافاصله رفتم و خدمتشان رسیدم. مجدداً گرم با بنده روبه‌رو شدند و هدیه‌ای به من دادند. ضمن تشکر عرض کردم:

- حاج ماموستا سال هاست آرزوی تلمذ در محضر شما را دارم و دوست دارم درس تفسیر را در خدمت حضرت عالی بخوانم. تأملی کرد و فرمود:

- با این که مشغله‌های فراوانی دارم، اما چون شوق به آموختن را در وجودت می بینم، اشکال ندارد.

من وقتی با پاسخ مثبت حاج ماموستا روبه‌رو شدم، سر از پا نمی شناختم. اصلاً باور نمی کردم. دچار هیجانی شده بودم که نمی فهمیدم چه کار می کنم. اما با همان حالت از استاد تشکر کردم. فرمود:

- صبح‌ها خیلی زود باید بیایی.

عرض کردم:

- هر دستوری که شما بفرمایید بنده سمعاً و طاعتاً در خدمتم.

و از فردای آن روز حقیر کسوت شاگردی ایشان را بر تن کردم.

**کامل هوشیاری،**

**امام جماعت مسجدالنبی قرادیان**

### اراده‌های پولادین

یکی از ویژگی‌های خوب حاج ماموستا انتقال تجربیات گرانبهایش به طلاب بود. ایشان گاهی اوقات از خاطرات و تجربیاتش برای ما سخن می‌گفت و می‌فرمود:

- دوستان جوان! آن‌چه می‌گوییم، حاصل سال‌ها زحمت است و بخشی از درس است که باید به شما بیاموزم. فکر نکنید داستان و افسانه تعریف می‌کنم. یک بار فرمود:

- من در روستایی، نزد یکی از اساتید تحصیل می‌کردم، یک روز جمعه که به مسجد رفتم، دیدم امام جمعه بحث بسیار سنگینی را آغاز کرده‌اند. بحث ایشان بسیار علمی و پر بار بود، اما مستمعین در حدی نبودند که قدرت درک این موضوع را داشته باشند. وقتی که خطبه‌های ماموستا به پایان رسید، عرض کردم: "استاد، بحث بسیار شیرین و جذابی را ارایه فرمودید، اما فکر می‌کنم که کسی جز من در این جمع آن را نفهمیده باشد." فرمود: "کاملاً راست می‌گویی،

اتفاقاً من این بحث را فقط برای شما طرح کردم و از عنوان کردن آن هم غرض و هدفی داشتم. "عرض کردم: "قربان چه هدفی داشتید؟" فرمود: "هدفم این بود که تو اراده‌ای پولادین داشته باشی. به کم قانع نشوی، بلکه با ایمان به توانستن، به جامعه‌ای بزرگ‌تر بروی که در آن اهل درک بیشتر باشند و آن چه می‌گویی بر جان شنوندگان نقش گردد، نه چون من در متروکه‌ای بمانی و به بیان ندای درونت پردازی، در حالی که گوش شنوایی برای آن وجود ندارد." این بیان استاد آن چنان من را تکان داد که پس از اتمام تحصیلات به شهر سقز رفتم و انصافاً خود را در دریایی می‌دیدم که کران امواج آن ناپیدا بود.

**کامل هوشیاری،**

**امام جماعت مسجدالنبی**

### توان خدادادی

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام نسبتاً مسن بود و معمولاً افراد در سن ایشان سعی می‌کنند استراحت داشته باشند، مخصوصاً مدرسین و اساتید در سن بالا ساعات تدریس را کاهش می‌دهند. اما خداوند به حاج ماموستا توان خاصی عنایت فرموده بود. ایشان مثل همیشه کرسی تدریسشان برقرار بود و نه تنها احساس خستگی و کسالت نداشتند، بلکه بسیار شاد و سر حال هم بودند. من برای کسب فیض از محضر حاج ماموستا صبح‌ها زود خدمتشان می‌رسیدم. وقتی ایشان را می‌دیدم روحیه می‌گرفتم، چون بسیار بشاش بود. وضو می‌ساخت و درس را با شوخی آغاز می‌کرد و همیشه توصیه می‌فرمود:

- سحرخیزی یک نعمت بزرگ است. سعی کنید از این فرصت استثنایی نهایت استفاده را ببرید.

کامل هوشیاری،

امام جماعت مسجدالنبی قرادیان

### فراغت از تحصیل معنی ندارد

یکی از توصیه‌های دایمی حاج ماموستا به طلاب این بود که می‌فرمود:

- هیچ‌وقت نگویید فارغ‌التحصیل شدم. برای طلبه و ماموستای علوم دینی فراغت از تحصیل معنی ندارد. شما باید در حال آموزش و یادگیری باشید. پایه پای پیشرفت علم و فن پیش بروید و علمتان را به روز کنید، نه این که پس از گرفتن گواهی، با علم و یادگیری قطع ارتباط کنید.

در تبیین این موضوع می‌فرمود:

- من زمانی که علوم متداول طلبگی را به پایان بردم، به روستای بالک مریوان رفتم، در خدمت مرحوم استاد ماموستا ملا باقر، زانوی تلمذ زدم و در حالی که ازدواج هم کرده بودم و مطابق عرف معمول جامعه باید به کسوت روحانیت در می‌آمدم و در روستایی امر پیشنمازی، ارشاد و تبلیغ را به عهده می‌گرفتم، اما نیاز به آموختن بیشتر مرا به سمت و سویی برد که نوعی سنت‌شکنی هم محسوب می‌شد، ولی من برای سیراب کردن روح تشنه‌ام این سنت را شکستم.

در آن‌جا روزی چند ساعت در خدمت ماموستا کسب فیض می‌کردم. ساعاتی را به تدریس طلاب اختصاص می‌دادم و مابقی وقت‌م را به مطالعه و آموختن می‌پرداختم. خداحافظی با آموختن و تحصیل، یک فاجعه است. باید این رسم ناروا را از میان برداشت. من زمانی که در تهران بودم، با این‌که سن بالایی داشتم، اما برای آموختن یک سری مباحث تخصصی، به سماع درس بعضی از روحانیان و اساتید عزیز از برادران اهل تشیع می‌رفتم و انجام این کار را هم وظیفه می‌دانستم؛ رفع یک نیاز که همانا برطرف کردن عطش آموختن بود.

**کامل هوشیاری،**

**امام جماعت مسجدالنبی قرادیان**



## حلال مشکلات

پس از این که از تهران به سنندج نقل مکان کردم، به عنوان طلبه در خدمت حاج ماموستا زانوی تلمذ زدم. به دلیل تبعات ناشی از جابه‌جایی و نقل مکان، مشکلاتی داشتم که همه‌ی آنها را حاج ماموستا حل کردند.

مدتی گذشت، مشکل بزرگی برایم پیش آمد. توان طرح آن را نزد کسی نداشتم و زمین و زمان آن چنان برایم تنگ شده بود که تصور می‌کردم این مشکل نه تنها حل نخواهد شد، بلکه هستی من را هم با خودش تباه خواهد کرد.

روزی دست نیاز بر آستان بی‌نیاز بلند کردم و گفتم:

- خدایا! خودت می‌دانی چقدر به تحصیل علوم دینی و خدمت به شرع مقدس عشق و علاقه دارم، اما مشکلاتی که سر راهم قرار گرفته، مانع رسیدن به اهدافم هستند. توان طرح آن را نزد هر کسی ندارم. خودت کمک کن که تنها حلال مشکلات تویی. بعد از این راز و نیاز برای کسب فیض از محضر حاج ماموستا راهی منزل ایشان شدم. وضع روحی‌ام تعریف چندانی نداشت، وقتی

خدمتشان رسیدم، نگاهی به من انداخت و فرمود:

- سید چرا ناراحتی؟

عرض کردم: "حاج ماموستا چیزی نیست." کتاب را بست و فرمود:

- والله تا از دلیل نگرانی تو اطلاع پیدا نکنم، کتاب را باز نمی‌کنم. من خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم؛ اشکم جاری شد و مشکلم را عرض کردم و گفتم: "حاج ماموستا تا کنون این موضوع را به کسی نگفتم، مشکل بزرگ و لاینحلی است و دارم متلاشی و نابود می‌شوم." از شنیدن سخنان من خیلی ناراحت شد. چند لحظه‌ای تأمل کرد، سپس بلند شد به اتاق دیگری رفت و بعد از چند دقیقه برگشت و فرمود:

- سید نگران نباش، تا دقایقی دیگر به حول و قوه‌ی الهی مشکل حل خواهد شد.

۲۰ دقیقه‌ای طول کشید، دیدم تعدادی از مسؤولین وارد شدند، حاج ماموستا بدون مقدمه، خطاب به آنها فرمود:

- شما که ادعا می‌کنید، پیرو رسول‌الله(ص) هستید، مگر این سید طلبه از اولاد رسول‌الله(ص) نیست، پس چرا تاکنون مشککش را حل نکرده‌اید، بی‌اعتنایی شما دارد زندگیش را به تباهی می‌کشاند. در حاکمیت اسلامی این مسائل برازنده نیست. مسؤولین به شدت تحت تأثیر قرار گرفتند. یکی از آنها که از مسؤولین ارشد استان بود، گفت: "فردا بیا دفتر من تا مشکل را حل کنم." حاج ماموستا فرمود:

- نه او حق ندارد به دفتر شما بیاید. شما وظیفه داری خودت مشککش را حل کنی.

روز بعد همان شخص مسؤول با من تماس گرفت و گفت: "مشکل شما حل شده است."

سید عارف عنایتی،

امام جماعت مسجد حضرت رسول(ص) سنندج

### خوشرویی و احترام

زمانی که حاج ماموستا شیخ الاسلام به سنندج تشریف آوردند، هنوز مسجد سید قطب ساخته نشده بود. وقتی که طلاب علوم دینی از موضوع بازگشت ایشان مطلع شدند، گروه گروه برای کسب فیض از محضرشان، خدمت حاج ماموستا می‌رسیدند و دوست داشتند بتوانند ساعاتی در روز را در خدمت ایشان تلمذ کنند. حاج ماموستا هم به دلیل احساس تکلیفی که داشت، دست رد بر سینه‌ی کسی نمی‌زد و به محض تقاضای فرد، برای ایشان برنامه‌ریزی می‌کرد و به تدریج تعداد زیادی از طلبه‌ها دور و بر حاج ماموستا جمع شدند. حجره‌ای هم برای تدریس نداشت، لذا طلاب به منزل ایشان می‌رفتند. عدد بالای مراجعین، وجود دروس مختلف و پایه‌های تحصیلی متعدد، باعث ازدحام جمعیت طلاب شد. رفت و آمدها به حدی زیاد شده بود که منزل حاج ماموستا به یک مدرسه‌ی علوم دینی تمام عیار تبدیل شده بود و ماهیت اصلی خودش را از دست داده بود و این در حالی بود که خانواده‌ی حاج شیخ هم در این منزل سکونت داشتند.

گاهی اوقات مجبور بودند در روز ۴۰ تا ۵۰ بار درب منزل را برای طلاب و مراجعین باز کنند، اما با این همه زحمت، حتی یک بار ندیدم نه حاج ماموستا و نه خانواده‌ی ایشان نسبت به مراجعین ترشرویی کنند، علی‌الخصوص شخص حاج ماموستا که همیشه با این موضوع در ارتباط بود. دایم چهره‌اش خندان بود. با خوشرویی برخورد می‌کرد و نسبت به طلاب احترام زایدالوصفی داشت. اگر روزی ده بار خدمت ایشان می‌رسیدیم، در هر بار ورود در مقابل ما قیام می‌کرد، احوال ما را می‌پرسید و خوش‌آمدگویی می‌کرد و در وقت خروج هم تا پله‌ی آخر ما را بدرقه می‌نمود.

وقتی عرض می‌کردیم: "حاج ماموستا شما با این کارتان ما را شرم‌نده می‌کنید، ما مهمان نیستیم، جزو مراجعین دایمی شما هستیم." می‌فرمود:  
- من فقط وظیفه‌ام را در مقابل شما انجام می‌دهم.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

### توصیه‌های مهم

پس از تکمیل مسجد سید قطب، حاج ماموستا فرمود:

- دوست دارم مراسمی را برای فراغت از تحصیل شما و آقای شیخی در مسجد نوساز سید قطب بگیرم و رسماً در حضور جمع ملبستان کنم و اجازه نامه‌ی شما را تقدیم کنم. عرض کردم: "هر طوری که صلاح می‌دانید."

بالاخره مراسم برگزار شد و حاج ماموستا اجازه نامه‌ی ما را امضا کرد، اما برخلاف آن چه مرسوم و متداول است، ایشان غیر از بیان اهلیت علمی ما در اجازه نامه، چند توصیه‌ی مهم را هم نوشته بودند که وقتی اجازه‌نامه‌ها قرائت شد، این توصیه‌ها بسیار مورد توجه حضار قرار گرفت و برای ما هم یک درس دایمی بود. ایشان به ۳ مطلب اشاره فرمود:

۱- سعی کنید وقتی تفسیر قرآن را مطالعه می‌کنید، ضمن یادگیری تفسیر، آیات را نیز حفظ کنید.

۲- هر روز هر مقداری که می‌توانید از قرآن قرائت کنید ولو این که در حد

یک حزب باشد.

۳- از مطالعه‌ی کتاب ارزشمند احیاءالعلوم امام محمد غزالی غفلت نکنید و مرتب آن را مطالعه کنید.

من هر وقت به این توصیه‌ها می‌اندیشم، می‌بینم عمل به آن یعنی عمل به تمام آن چه شرع مبین فرموده است.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

### ساخت مسجد سید قطب

مردم محلّه‌ی فعلی مسجد سید قطب تلاش‌های فراوانی برای تأمین زمین مناسبی جهت ساخت مسجد به عمل آوردند تا بالاخره این زمین را از طریق سازمان زمین شهری برای این کار واگذار کردند.

معتمدین محلّ خدمت حاج ماموستا رسیدند و عرض کردند: "زمینی را با این شرایط گرفته‌ایم و می‌خواهیم مسجدی در آن بنا کنیم."  
پدر از این کار خیلی استقبال کرد، اما فرمود:

- در این چنین زمینی نمی‌توان مسجد ساخت، مگر این که ما صاحب اصلی زمین را پیدا کنیم و ایشان این زمین را اهدا کند و اعلام نماید حقی بر آن ندارد.

مالک اصلی زمین احمد خان خسرو آباد بود. پدرم شخصاً رفت و موضوع را با ایشان در میان گذاشت و فرمود:

- قرار است در این زمین مسجد بنا گردد، اگر قلباً راضی به این کار نیستی ما

در جای دیگر زمین تهیه می‌کنیم و اگر هم راضی هستی، باید آن را رسماً هدیه کنی.

احمد خان هم زمین را هدیه کرد و پس از آن کار ساخت مسجد آغاز شد. حاج ماموستا همراه مردم محل، زحمت‌های فراوانی در این راه کشید. در ۲۷ رمضان همان سال اولین نماز را در حالی در مسجد اقامه کردند که فقط یک چهار دیواری بود و حتی کف آن مفروش نبود و ما روی کارتن نماز خواندیم. پدرم می‌فرمود:

- نباید منتظر باشیم همه‌ی امکانات برای مسجد فراهم شود، بعد آن را افتتاح کنیم. این کار خیلی طول می‌کشد. لذا با همین شرایط فعلی، ما در مسجد حضور پیدا می‌کنیم، ان‌شاءالله با همت مردم تکمیل می‌شود. خداوند کمک کرد و به تدریج مسجد تکمیل شد و پدرم رسماً امامت آن جا را عهده دار شد و ۱۷ سال با همه‌ی عشق و علاقه‌ای که به این مسجد داشت، خاضعانه و خاشعانه در آن به ادای تکلیف و تبلیغ دین پرداخت.

**حامد شیخ‌الاسلام،**

**فرزند شهید**



### ۲۰ سال خدمت به مسجد

پدرم زمانی که در شهر سقز سکونت داشت، از جایگاه علمی و اجتماعی خاصی برخوردار بود و در بین مردم آن شهر از محبوبیت فراوانی برخوردار بود. ایشان بر خلاف خیلی از روحانیان محلّ که هر سال در مسجدی امام جماعت هستند، ۲۰ سال کامل امام جماعت خانقاه حاج شیخ مصطفی بود. این خانقاه جایگاه ویژه‌ای در بین مردم سقز خصوصاً ارادتمندان طریقت نقشبندیه دارد و از قداست خاصی برخوردار است و از زمان بنای آن تاکنون همیشه روحانیان مشهور و طراز اول شهر، امامت آن‌جا را عهده‌دار بوده‌اند و پدرم هم مدت ۲۰ سال در این مکان شریف، امامت جماعت و تبلیغ دین را عهده‌دار بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و مشکلاتی که در مناطق کردنشین حادث شد، پدر تهران را برای سکونت برگزید.

پس از این‌که از شهر سقز رفتیم، مردم کسی را برای امامت در خانقاه انتخاب

نکردند و به کرات خدمت پدرم پیام می‌فرستادند که شما ۲۰ سال در این خانقاه خدمت کرده‌اید، اکنون که بنا به ضرورت جمع ما را ترک کرده‌ای، ما هم ۲۰ سال به پاس احترام شما صبر می‌کنیم تا برگردی. اما چون شرایط و فضای منطقه مناسب نبود، پدرم فرمود:

- امکان برگشت من وجود ندارد، مسجد هم نباید بدون پیشنماز باشد.
- لذا یکی از روحانیان را به مردم معرفی کرد و فرمود:
- ایشان از افراد مورد تأیید بنده است و می‌تواند به عنوان امام جماعت در خانقاه حاج شیخ مصطفی در خدمت مؤمنین باشد.

حامد شیخ‌الاسلام،

فرزند شهید

### لطف پدرانه

وقتی دوره‌ی تحصیل رو به پایان بود، در فکر بودم که سر و سامانی بگیرم. دلم می‌خواست در مراسم عروسی‌ام حاج ماموستا حضور داشته باشد. وقتی که زمان موعود فرا رسید، بارها با خودم خلوت کردم که آیا این موضوع را با استاد در میان بگذارم یا نه؟

آیا موقعیت اجتماعی و علمی ماموستا مانع از حضور ایشان در این مجلس نخواهد شد؟ از همه مهم‌تر آیا حاج ماموستا حاضر خواهد شد ۲۰۰ کیلومتر مسافت را برای شرکت در مراسم عروسی من طی کند یا نه؟

مجموعه‌ای از این سؤالات از یک طرف و عدم توان طرح موضوع از طرف دیگر، مدت‌ها عذابم می‌داد، اما در ژرفای درونم این ندا را می‌شنیدم که کرامت و رأفت حاج شیخ‌الاسلام، بسیار برتر و بالاتر از تصور من است.

بالاخره یک روز به خودم جرأت دادم و در کمال شرم و حیا موضوع را خدمتشان عرض کردم. بر خلاف انتظار بنده، ایشان خیلی خوشحال شدند و

تبریک گفت.

گفتم:

- حاج ماموستا تشریف می آورید؟

فرمود:

- مگر ممکن است پدری در مراسم عروسی فرزندش شرکت نکند؟

عطاءالله حسن پور،

از شاگردان شهید

### مطلع آشنایی

آشنایی من با حاج ماموستا شیخ الاسلام به حدود ۱۵ سال پیش بر می‌گردد، تا آن تاریخ، سعادت ارتباط نزدیک و دوستی با این شخصیت بزرگ را پیدا نکرده بودم، اما ایشان را از دور می‌شناختم.

روزی در مجلسی بودم. دیدم حاج ماموستا هم تشریف دارند، فرصت را غنیمت شمردم و خدمتشان رسیدم و از این لحظه باب ارتباط و رفاقت ما باز شد. در آن زمان من تدریس می‌کردم، طلبه‌ای داشتم به غایت باسواد و نیک‌نفس و تلاشگر. ایشان یکی از متون درسی خود را در خدمت ماموستایی می‌خواند که به دلیل داشتن تفکرات خاص مورد تأیید من نبود و از این بابت نگران طلبه‌ام بودم که خدای ناکرده با بعضی از جریانات فکری انحرافی همراه گردد و دینش تباه شود. لذا دنبال استادی بودم برای این طلبه که هم بر متن درسی مسلط باشد و هم بر مدار اسلام راستین حرکت کند و بتواند خطر جریانات انحرافی را به طلاب گوشزد نماید.

وقتی خدمت حاج ماموستا رسیدم، گفتم: "حاج ماموستا من طلبه‌ای دارم که تدریس بعضی از درس‌هایش در تخصص من نیست و او هم این درس‌ها را نزد کسی می‌خواند که سلامت فکری ندارد و از این جهت خیلی نگران هستم. اگر امکان دارد شما زحمت تدریس این درس را تقبل فرمایید، چون واقعاً ایشان طلبه‌ی مستعد و متدینی است و دوست ندارم در گیر و دار بعضی از مسائل فکری نابود شود.

حاج ماموستا بلافاصله لبخندی زد و فرمود:

-ایشان را پیش من بفرست تا طوری که تو دوست داری تربیتش کنم. من روز بعد آن طلبه را خدمت ایشان فرستادم و الحق خیلی بیشتر از آنچه در تصور من بود، حاج ماموستا برای تعلیم و تربیت ایشان تلاش کرد و امروز این فرد، انسانی است که در طریق حق گام بر می‌دارد و به دین و مردم خدمت می‌کند.

**خلیل آدابی،**

**امام جماعت مسجد امام غزالی سنندج**

### احساس مسوولیت

به اذعان و اعتراف همه‌ی علمای کردستان، حاج ماموستا شیخ الاسلام مجتهد مسلم عصر در مذهب امام شافعی (ره) بود. علم، درک، درایت و اخلاق پسندیده‌ی ایشان امری مسلم بود. این شخصیت ارزشی در عین توانایی‌های علمی و موقعیت اجتماعی و مشغله‌های فراوان، هیچ‌وقت از دو موضوع غافل نبود؛ یکی حضور مستمر در مسجد و در میان مردم و دیگری اطلاع از وضع طلاب و شیوه‌ی تحصیل آنها.

از نظر حاج ماموستا، طلاب سفیران اسلامند که باید به وجه احسن تربیت شوند تا در هدایت جامعه مشکلی حادث نگردد. آنها باید احساس کنند مورد حمایت علما هستند تا در انجام وظایف الهی خود با تمام توان بکوشند. هر گاه مراسم فارغ التحصیلی طلبه‌ها برگزار می‌شد، حاج ماموستا به‌رغم داشتن کار و مشغله و در بعضی از موارد حتی کسالت و رنج جسمی، خودش را موظف به شرکت در این مراسم می‌دانست و در این زمینه بسیار احساس

مسئولیت می‌کرد.

یک بار مراسم فارغ‌التحصیلی یکی از طلاب در نقطه‌ی صفر مرزی کشورمان با عراق در روستایی به نام «دژه» برگزار شد. از حاج ماموستا دعوت کردند که با حضور خود مجلس را مزین فرماید. با این‌که همه مشتاق بودند که ایشان تشریف بیاورند، اما در عین حال بُعد مسافت و ناهمواری راه از یک طرف و کهولت سن حاج ماموستا از طرف دیگر، همه احتمال می‌دادند که امکان حضور ایشان وجود نداشته باشد. وقتی موضوع را خدمتشان عرض کردیم، خطاب به من فرمود:

- با هم برویم.

عرض کردم راه دور است، ممکن است تحمل رنج راه سخت باشد.  
فرمود:

- جشن فارغ‌التحصیلی طلبه‌ای است که من او را می‌شناسم. انسانی بسیار فهیم، باسواد و مدیر است و می‌تواند از امیدهای آینده‌ی اسلام در منطقه باشد. لذا در مقابل او احساس مسئولیت می‌کنم و حتماً خواهیم رفت.  
ایشان رنج راه را بر خود هموار کرد و در آن مجلس باشکوه حاضر شد و با بیانات شیوای خود بذر عشق و امید را در دل‌ها بارور نمود.

**خلیل آدابی،**

**امام جماعت مسجد امام غزالی سنندج**



### آموزش در سفر و حضر

حاج شیخ، علاقه‌ی وافری به سفر داشت و بر همان باور قرآنی بود که می‌فرماید:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ  
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ<sup>۱</sup>

اعتقاد داشت که سفر می‌تواند تجربیات گرانبهایی به انسان بدهد که رسیدن به این مراحل با علم امکان ندارد؛ باید رفت و دید و لمس کرد و با تمام وجود آن را درک نمود.

در رفتن به مسافرت هم بیشتر مایل بود همراه طلاب باشد، چون می‌فرمود:  
- اگر با طلبه‌ها باشیم راحت‌تر هستیم و از زمان هم می‌توانیم بهتر استفاده کنیم و اوقات را با بحث‌های علمی سپری کنیم.

۱- بگو: در زمین بگردید و بنگرید چگونه آفرینش را آغاز کرده است، سپس [باز] خداست که نشأه‌ی آخرت را پدید می‌آورد؛ خداست که بر هر چیزی تواناست.

ایشان بسیار به آداب سفر پای‌بند بود و سعی می‌کرد آن‌چه در باب سفر از رسول‌الله(ص) منقول است و در سیره و سنت آن حضرت محفوظ است، به طور کامل رعایت نمایند؛ به همین خاطر وقتی عازم سفر می‌شد، با تمام اهل خانه به گرمی خداحافظی می‌کرد و به آنها می‌فرمود:

همراه طلاب به فلان منطقه می‌روم و در فلان تاریخ برمی‌گردم. حتی گاهی اوقات پیش می‌آمد که ایشان خارج از منزل بودند و ما خدمتشان عرض می‌کردیم چند ساعتی تا فلان جا برویم و برگردیم، می‌فرمود:

- حتماً باید بروم و با اهل منزل خدا حافظی بکنم. بعد ان شاءالله خواهیم رفت.

حاج ماموستا وقتی سوار ماشین می‌شد، صدلی عقب می‌نشست و می‌فرمود:

- دوست دارم در طرفینم طلاب بنشینند تا مجال بحث علمی داشته باشیم.

با حرکت ماشین تمام دعاها و اذکار سفر را قرائت می‌کرد، سپس به راننده می‌گفت:

- به اذن خدا و با احتیاط حرکت کن، تا سفر بر کامان تلخ نگردد.

بعد از آن می‌فرمود:

- دوست دارم در مسیر بحث علمی داشته باشیم، تا هم از زمان نهایت بهره را ببریم و هم خدای ناخواسته مجال پرداختن به بحث‌های حاشیه‌ای و خارج از سفارش اسلام را نداشته باشیم.

خیلی وقت‌ها، خدمتشان عرض می‌کردیم: "حاج ماموستا شما سؤال کنید، ما جواب می‌دهیم. می‌فرمود:

- نه، شما شبهات را از من بپرسید، تا امکان استفاده‌ی بیشتری فراهم شود.

من سال‌ها در خدمت این شخصیت عظیم تلمذ کردم، اما هیچ‌وقت مشاهده نکردم ایشان در داخل جمع، یک سؤال مشکل علمی را از طلبه‌ای بپرسند، چون بیم داشت یک وقتی این طلبه نتواند پاسخ سؤال را بدهد و در میان

جمع، دچار سرافکندگی شود. بر این اعتقاد بود و سعی می کرد مارا به پرسیدن وادار کند.

مسافرت با ایشان به حدّی لذت بخش بود که به هیچوجه قابل بیان نیست. در سفر، سلوک معنوی ایشان جایگاه ویژه‌ای داشت و من در هر سفری که در رکاب ایشان بودم، احساس کردم تمام مدت سفر برایم عبادت بوده؛ چون در همه‌ی مدت سفر بحثی جز ذکر آیات قرآن و احادیث نبوی و نماز و عبادت صورت نمی گرفت.

از ویژگی‌های دیگر حاج ماموستا در سفر، حرکت براساس برنامه بود. معمولاً سفر ایشان را ما طلبه‌ها برنامه‌ریزی می کردیم. ایشان وقتی عازم می شد، تمام جزییات برنامه را از مامی خواست؛ حتی می فرمود: "از کدام نقطه باید حرکت کنیم، چگونه وارد مقصد شویم، چه برنامه‌هایی را در مقصد پی گیری کنیم."

گاهی پیش می آمد وقتی برنامه را خدمتشان عرض می کردیم و می دید برنامه ناقص است، بلافاصله تذکر می داد و می فرمود:

- برنامه‌ی شما کامل نیست، ائتلاف وقت دارد، باید طوری برنامه‌ریزی کنید که وقت هدر نرود و از زمان، بهره‌برداری لازم به عمل آید.

**سید احسن حسینی،**

**مدرس مدارس علوم دینی سنندج**

### ویژگی‌های دوست خوب

حاج ماموستا، در قبال همه‌ی مردم جامعه، احساس مسؤولیت می‌کرد و تلاشش این بود که آن‌چه از علم و تجربه اندوخته است در کمال سخاوت‌مندی به دیگران تقدیم کند.

در کلاس‌های درس طلاب، مجال بیشتری برای این کار داشت و زمینه‌های خوبی هم فراهم بود، لذا گاهی اوقات ضمن طرح مباحث علمی، سعی می‌کرد از جهات و جنبه‌های تربیتی طلاب هم غافل نشود.

در هر جلسه به استناد آیات و احادیث، مطالبی را در این زمینه عنوان می‌فرمود.

در جلسه‌ای در مورد دوست از ایشان سؤال شد و این که چه کسانی را باید برای دوستی برگزید. در جواب فرمود:

- در مورد دوست از رسول‌الله(ص) سؤال کردند، ایشان فرمودند: "عین این سؤال را هم از حضرت عیسی(ع) پرسیده‌اند، اما دوست خوب باید دارای سه ویژگی

باشد؛ اول این که سیمایش شما را به یاد خداوند بیندازد. دوم، منطق و درایت او باعث افزایش علم گردد. سوم، اعمال او مثل نماز خواندن، قرائت قرآن، روزه و اذکار و اورادش انسان را به یاد قیامت بیندازد. حاج شیخ خودش نمونه‌ی بارز این ویژگی‌ها بود و هر کس به سیما و رفتار او می‌نگریست، ایشان را دوست می‌گرفت.

**سید احسن حسینی،**

**مدرس مدارس علوم دینی سنندج**

### لطف به شاگردان

شهید حاج ماموستا شیخ‌الاسلام، انسان بسیار با عاطفه‌ای بود و قلبش مملو از محبت به دوستان و شاگردانش بود. نسبت به بنده نیز همیشه نظر لطف و مرحمت داشت.

توفیق داشتم چند سال مرتب به سفر حج بروم، هر بار قبل از حرکت، خدمت حاج ماموستا می‌رسیدم و ضمن کسب رهنمودهای ایشان خدمتشان عرض می‌کردم: "اگر چیزی لازم دارید بفرمایید تا از سرزمین وحی بیاورم." حاج ماموستا همیشه دو سفارش داشت؛ می‌فرمود:

- از مکه آب زمزم و از مدینه هم خرما برایم بیاور که هر دو متبرک و شفا دهنده هستند.

- زمانی که من در سفر حج بودم، حاج ماموستا در سرکشی به خانواده‌ام نقش پدر را داشت. ایشان به‌رغم مشغله‌های فراوان، مرتب به خانواده سرکشی می‌کرد و هر وقت امکان رفتن نداشت، حتماً با تلفن جویای احوال بچه‌ها می‌شد.

حاج ماموستا در سرکشی و عیادت بیماران نیز اهتمام می‌ورزید و هر گاه می‌شنید کسی در بستر بیماری است، حتماً می‌رفت و از او عیادت می‌کرد. یکی دو بار بنده مریض شدم و چند روزی در بستر بودم. به دوستان عرض کردم موضوع را به حاج ماموستا نگویند؛ دوست ندارم ایشان به زحمت بیفتند، اما ایشان اطلاع پیدا کرده بود و به عیادت من آمد. از زحمتی که متقبل شده بود خیلی شرمنده شدم و عرض کردم: "حاج ماموستا، به هیچ وجه راضی به این همه زحمت شما نبودم. در پاسخ جمله‌ای را گفتند که همیشه پژواک آن در اندیشه‌ام جاری است. فرمود:

- شما طلبه‌ی من بوده‌اید و فرزند من هستید، مگر ممکن است پدری نسبت به رنج‌ها و نگرانی‌های فرزندش بی‌اعتنا باشد یا آنها را فراموش کند؟ این کار وظیفه‌ی من است، اگر به وظیفه‌ام عمل نکنم، معذب هستم.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش**

### توصیه به اختصار کلام

شهید شیخ‌الاسلام از امرای کلام بود و به دلیل تسلط بر مباحث و قدرت فوق‌العاده‌ای که در طرح و نتیجه‌گیری کلام داشت، همیشه کوتاه و مختصر صحبت می‌کرد و در همان زمان اندک آنچه مفید بود، به نحو احسن به سمع مستمعین می‌رساند و دایم طلاب را نیز به این مهم توصیه می‌کرد و می‌فرمود:

- یکی از آفت‌های رایج در میان ما طلبه‌ها، بی‌توجهی به ارزش وقت مردم است. زندگی امروز در مقایسه با گذشته سخت‌تر شده است، لذا مردم با محدودیت وقت و زمان روبه‌رو هستند و ما هم باید این شرایط را درک کنیم و در سخنرانی‌ها و موعظه‌هایی که داریم، ایجاز و اختصار در کلام را به عنوان یک اصل مهم، مورد توجه قرار دهیم و سعی کنیم در کمترین زمان بیشترین بهره را به شنوندگان برسانیم.

این کار ضمن این‌که مسأله‌ی مهم مدیریت زمان را در بر دارد، در شنوندگان



هم ایجاد رغبت می کند و آنها را به کرات به پای منبر وعظ می آورد و از کسالت و ملالت آنها جلوگیری می کند، بنابراین لازم است با آمادگی سخنرانی کنید و از قبل مطالب را دسته بندی نمایید.

### **عید لطفی،**

### **امام جماعت مسجد میرزا فرج الله سنندج**

### مطالعه اصل کار است

بنده به دلیل تلمذ در خدمت حاج ماموستا مرتب به خانه‌ی ایشان تردد داشتم و هر وقت خدمتشان می‌رسیدم، اگر حاج ماموستا تنها بود و مهمان نداشت، بلاشک مشغول مطالعه بود.

یک بار که خدمتشان رسیدم، کتابی در دست داشت، به محض ورود من، قیام فرمود، احوالپرسی کرد و فرمود:

- جملاتی از این بحث مانده، آن را مطالعه می‌کنم، بعد درس را شروع می‌کنیم.

دقایقی طول کشید، سپس کتاب را کنار گذاشت و آماده‌ی تدریس شد. من از فرصت استفاده کردم و گفتم:

- حاج ماموستا، شکر خدا شما جامع علوم دینی هستید و در زمینه‌های مختلف استادی، چه ضرورتی دارد در این سن و سال، این همه مطالعه می‌کنید؟  
فرمود:

- پایه و اصل همه‌ی علوم مطالعه است، شما اگر چند صد سال هم عمر کنید، به دلیل وسعت دایره‌ی علوم هر روز می‌توانید مطلب جدیدی بیاموزید و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند به جایی رسیده است که از مطالعه بی‌نیاز باشد. اگر یک روز انسان مطلب جدیدی را نیاموزد، آن روز را از دست داده است. امروز علمای دین باید به روز باشند، زمان تغییر کرده است. فتواها قابل تغییرند، مسائل مستحدثه فراوان است، آرای مختلفی درباره‌ی مسائل جدید وجود دارد که باید متون جدید و قدیم را مورد مطالعه قرار داد، تا بتوان رأی صادر کرد. من به شما و همه‌ی طلاب دیگر سفارش می‌کنم از مطالعه غافل نباشید، تا علمتان متعلق به زمان حال باشد و برای مردم مورد استفاده قرار گیرید.

**عبیدلطفی،**

**امام جماعت مسجد میرزا فرج الله**

### تدریس یک مسؤولیت است

حاج ماموستا، مشغله‌های زیادی داشت، مسؤولیت نمایندگی مردم در مجلس خبرگان، حضور در هیأت افتای استان، تدریس در دانشگاه، امامت مسجد سید قطب و پاسخ‌گویی دایم به مردم و شرکت در برنامه‌های مختلف ادارات و نهادها از جمله کارهای جاری ایشان بود، اما این امور هیچ‌وقت مانع از تدریس ایشان نشد.

وقت و زمان تدریس طلاب در رأس برنامه‌های روزانه‌ی حاج ماموستا بود و بارها من از خود ایشان شنیدم که در این زمینه می‌فرمود:

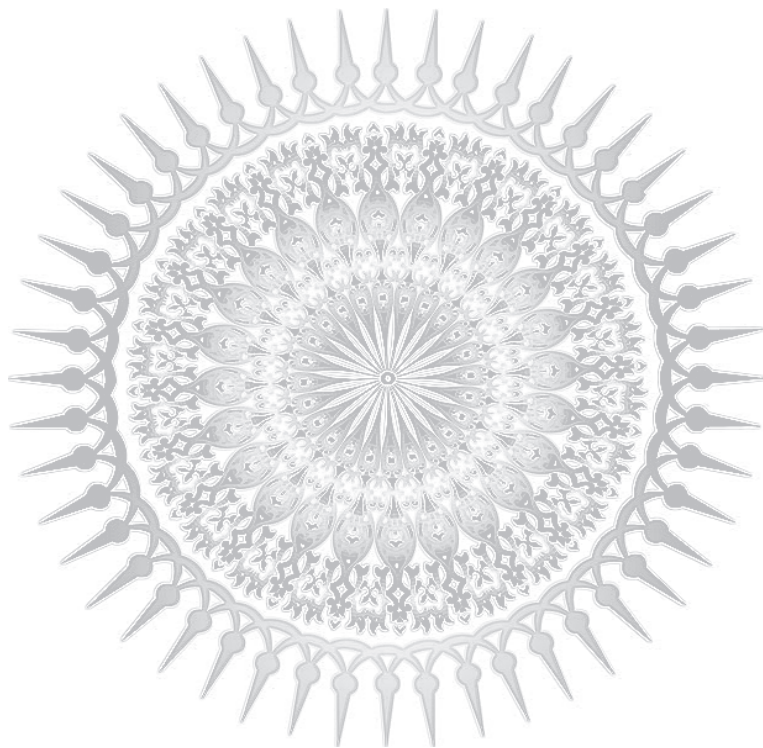
- من در قبال طلبه‌ها مسؤولیت دارم، تدریس جزو وظایف ذاتی من است، من باید در قیامت در برابر آن‌چه آموخته‌ام و به دیگران انتقال نداده‌ام، پاسخ‌گو باشم. اگر هم لازم باشد کارهایم را تعدیل و یا تعطیل می‌کنم، اما اجازه نمی‌دهم اندک آسیبی به درس طلبه‌ها برسد.

حاج ماموستا هیچ وقت سعی نکردند به سبک جدید در داخل مدارس برای

طلبه‌ها تدریس کند. این کار را در منزلش انجام می‌داد و به شیوه‌ی سنتی می‌نشست و طلاب هم دورش حلقه می‌زدند تا بتوانند با این روش، سنت آبا و اجدادی را احیا کنند.

**عبید لطفی،**

**امام جماعت مسجد میرزا فرج الله سنندج**



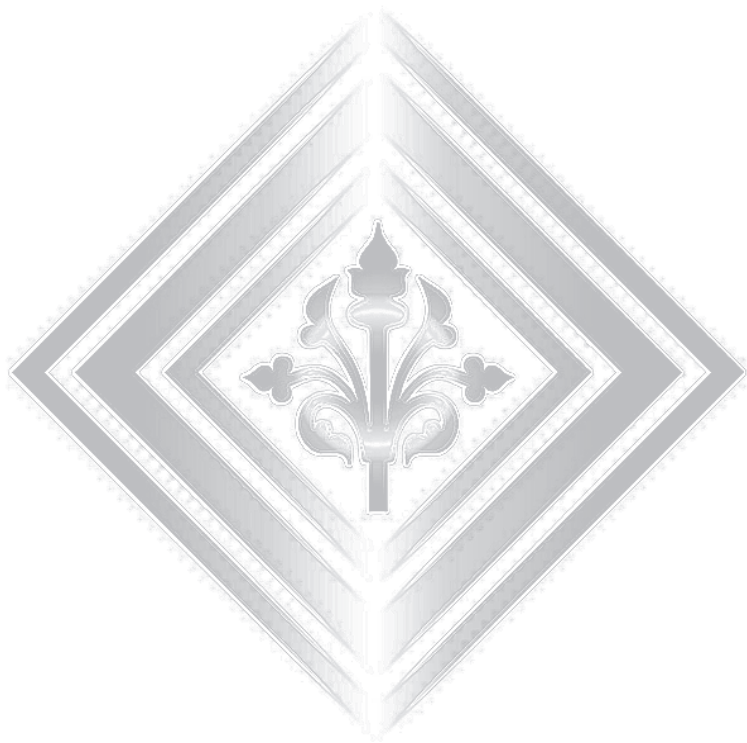


# فصل چهارم

تقرب

و تخیب قلوب







### پیام آور وحدت و همدلی

شهید شیخ الاسلام قبل از نمایندگی مردم در مجلس خبرگان، به عنوان استاد دانشگاه و امام جماعت مسجد سید قطب انجام وظیفه می نمود و برای عموم مردم خیلی شناخته شده نبود. اگر چه ایشان خود تمایلی به موضوع نامزد شدن برای نمایندگی نداشت، اما به دلیل علم و آگاهی و درایتی که در موضوعات مختلف داشت، بنا به اصرار علما و فضایی منطقه وارد صحنه شد و در همان اولین جلساتی که برای مردم برگزار کردند، آن چنان خوب مسائل را تشریح نمود که همه را شیفته‌ی منش و رفتار خود کرد و من چون از نزدیک با این موضوع ارتباط داشتم، به عینه میزان اثرپذیری مردم را مشاهده می کردم و به کرات از مردم می شنیدم که می گفتند: "حاج ماموستا شیخ الاسلام تاکنون چون گنجی مخفی بوده اند و خداوند با آشکار نمودن ایشان بر ما منت گذاشته است."

آن چه بیشتر مردم را تحت تأثیر قرار داده بود سادگی، بی تکلفی و صداقت

در گفتار و رفتار حاج ماموستا بود.

ایشان از مدافعان جدّی وحدت بود و همیشه در گفتارشان دو مقوله را توصیه می‌فرمود و خود با تمام وجود عامل به آنها بود؛

- یکی تعامل و همگرایی ملی بود،

- و دیگری ضرورت وحدت بین مسلمانان شیعه و سنی.

آن‌چه در آن مقطع به کلام ماموستا نور می‌بخشید و راه را روشن‌تر از همیشه نشان می‌داد، ضرورت چنگ زدن مردم به حبل‌الله و بر ملا کردن چهره‌ی نفاق دشمنانی بود که جز به نابودی اسلام و جمهوری اسلامی نمی‌اندیشیدند.

صراحت در گفتار و همدلی موجب شد مردم با رأی قاطع در دو دوره‌ی متوالی، ایشان را به نمایندگی مجلس خبرگان استان کردستان برگزینند.

از دیگر ویژگی‌های ایشان که مردم را شیفته‌ی خود کرده بود، فرا جناحی عمل کردن این انسان پاک و خدایی بود.

شهید شیخ‌الاسلام هیچ‌گاه به نفع یا به ضرر جناح‌های سیاسی وارد عمل نشد و چون انسانی مردمی بود و خود را نماینده‌ی قاطبه‌ی مردم کردستان می‌دانست، همیشه به نحوی عمل می‌کرد که خواست عموم مردم برآورده شود.

**نظام مرادی،**

**عضو مجلس ایثارگران و مشاور استاندار**

### خاطره‌ی ماندگار

در سال ۱۳۵۰ عنایت حضرت حق شامل حال عبد ضعیفی چون من شد و توفیق تشرف به بیت‌الله‌الحرام را پیدا کردم.

زمانی که به کاروان مراجعه نمودم و فهمیدم حاج ماموستا شیخ‌الاسلام روحانی کاروان است، شکر این لطف مضاعف خداوند را به جای آوردم و برای روز و ساعت تشرف لحظه شماری می‌کردم. بالاخره روز موعود فرا رسید و در خدمت حاج ماموستا عازم سرزمین وحی شدیم.

تلاش‌هایی که این روحانی شریف در مدت سفر داشت، کم نظیر بود. ایشان علاوه بر انجام وظیفه‌ی ذاتی خود در زمینه‌ی ارشاد و راهنمایی حاجیان لحظه‌ای از توجه به آنان غافل نبود، مخصوصاً به افراد پیر و ناتوان بسیار رسیدگی می‌کرد.

با این‌که در آن زمان امکانات فراوانی برای حجاج وجود نداشت و بعضاً مشکلاتی به وجود می‌آمد، اما شیوه‌ی سلوک، تلاش، احترام و ادب حاج‌ماموستا

تمام خلأهای موجود را پر می‌کرد.

توجه به جنبه‌ی معرفتی سفر برای حاج ماموستا و بیان شیوه‌ی ایشان در این زمینه حاجیان را آن‌چنان شیفته کرده بود که همه‌ی مشکلات را فراموش کرده بودند.

خاطره‌های این سفر برای من جزو ماندگارترین خاطرات زندگی‌م است و خودم آن را خاطرات سبز جاودانه می‌دانم.

حاج رحیم حبکی،

از معتمدین شهر سقز

### عامل انسجام

حاج ماموستا شیخ الاسلام پس از ورود به شهر سقز، در ارتباط با ایجاد تعامل و همبستگی در بین علمای منطقه دست به اقداماتی زد که تا آن زمان در نوع خودش کم نظیر بود.

یکی از کارهای بسیار خوبی که ایشان انجام داد، نزدیک کردن روحانیون به همدیگر و ایجاد روح تعاون و همکاری در بین آنان بود.

قبل از انقلاب اسلامی، روحانیت منطقه‌ی کردستان محل مناسبی برای گردهمایی و انسجام نداشتند و عدم وجود چنین مکانی موجب سلب فرصت‌های گرانبهایی شده بود که روحانیون از آن طریق بتوانند با همدیگر ارتباط برقرار نمایند و برای رفع مشکلات موجود دست به اقدامی بزنند.

حاج ماموستا از همان ابتدا از روحانیون دعوت کرد که جلساتی را با هم داشته باشند و برای این کار منزلشان را پیشنهاد کردند؛ لذا منزل حاج ماموستا به محل انسجام روحانیون تبدیل شد.

درب منزل ایشان همیشه به روی همه باز بود. ایام و ساعاتی را برای دیدار و بحث‌های علمی و انتقال تجربه و اطلاعات تعیین فرموده بود که همه در زمان مقرر می‌آمدند و پیرامون مسائل مختلف بحث و تبادل نظر می‌شد. این اقدام شهید شیخ‌الاسلام، گره مشکلات فراوانی را گشود و دل‌ها را به هم نزدیک کرد. بهره‌ی خرد جمعی به همه می‌رسید و استفاده‌های معنوی فراوانی از این جلسات عاید میشد و این، یک ابتکار ویژه و خاص بود.

**ماموستا ملا صدیق جهان پور،**

**عضو شورای روحانیت سقز**

## خلق حسن

منزل پدرم در شهر بانه با منزل حاج ماموستا شیخ الاسلام دیوار به دیوار بودند. وجود این خانواده‌ی ارزشمند و دین‌مدار، اعتبار خاصی به این محل داده بود و خیلی‌ها به این محله می‌گفتند: "محله‌ی مصلحین."

سلوک و شیوه‌ی رفتار حاج ماموستا زبان‌زد خاص و عام بود؛ انسانی بسیار صادق، خوش‌رو و خوش‌برخورد بود. با این‌که بنده نوجوانی بیش نبودم، اما آن‌چه به خاطر دارم و هیچ‌وقت فراموش نمی‌کنم، برخورد بسیار گرم و صمیمی ایشان با مردم بود. وقتی با کسی روبه‌رو می‌شد، اگرچه او را نمی‌شناخت اما آن‌چنان گرم و صمیمی با او برخورد می‌کرد که گویی سال‌هاست او را می‌شناسد.

اهل محله همیشه می‌گفتند: "یکی از ویژگی‌های بارز حاج ماموستا شیخ الاسلام، صدق گفتار و پایداری در دوستی و رفاقت است. ایشان به اصل دوستی بسیار پای‌بند است و اگر به این نتیجه برسد که فلان انسان لایق دوستی است، تا پای جان در حفظ و تداوم آن تلاش می‌کند و برای دوست هزینه می‌نماید."

**هاشم منصوری، بانه**

### ابلاغ پیام وحدت در حج

حدود بیست سال با شهید شیخ‌الاسلام قرین و هم‌صحبت بودم و همیشه خداوند را شاکر بوده‌ام که توفیق خدمت به این شهید والا مقام را به من عنایت فرمود.

ایشان ویژگی‌های منحصر به فردی داشت و در بعضی از مسائل بسیار حساس بود، از جمله موضوع شیعه و سنی و ضرورت حفظ وحدت برای این دو فرقه را از واجبات و ضروریات دین تلقی می‌کرد و همیشه اعلام می‌فرمود:

- ای مسلمانان از تفرقه حذر کنید، تفرقه ریشه‌ی دین را می‌خشکاند و مقدمات سلطه‌ی کفار را بر مسلمین فراهم می‌کند. امروز در جهان، فقط جمهوری اسلامی ایران است که با تمام وجود، پی‌گیر مسأله‌ی مهم اتحاد مسلمانان است، این پرچم وحدت را برافرازید و به کمک آنها، راه تسلط کفار را بر مسلمانان ببندید."

در سال ۱۳۸۳ خداوند توفیقی عنایت فرمود که در رکاب ایشان عازم سرزمین



وحی شوم. در مدتی که در عربستان بودیم؛ به‌رغم ضعف جسمی، دایم در تلاش بود که موقعیت‌هایی را برای ابلاغ پیام وحدت به مسلمانان فراهم کند و در این زمینه، آن‌چنان با توان و قدرت عمل می‌کرد که همه را به شگفتی واداشته بود. در روز عرفه و در صحرای عرفات، در باره‌ی لزوم حفظ وحدت بین شیعه و سنی سخنرانی جامعی ایراد فرمود.

**براتعلی بهمنی،**

**از دوستان و همسایگان شهید**

## رسالت بزرگ

مدیر کل جدید سازمان تبلیغات اسلامی چند روز بود که کارش را شروع کرده بود. از آن جا که حاج ماموستا شیخ‌الاسلام همیشه به عنوان یک استاد برجسته برای مسؤولین این سازمان مطرح بود، مدیر جدید سازمان تصمیم گرفته بود خدمتشان برسند و از رهنمودهای ایشان در راستای مأموریتشان استفاده کنند.

بنده به اتفاق مدیر کل و یکی از روحانیان سنندج خدمتشان رسیدیم. حاج ماموستا به محض اطلاع از حضور ما به پیشواز آمد و بسیار صمیمانه با ما روبه‌رو شد. پس از خوش آمد گویی و اظهار مسرت از حضور مدیر جدید، گفت:

- در خصوص سازمان شما و کار شما به اختصار چند جمله را عرض می‌کنم و امیدوارم تا وقتی در این مسؤولیت هستید، آنها را در برنامه‌هایتان لحاظ کنید. شما قبل از این که وارد مجموعه‌ی سازمان شوید، به تابلوی سر درب سازمان با تعمق توجه بکنید و ببینید عنوان و موضوع و هدف آن چیست؟

دوستان عزیز! روی تابلوی شما نوشته شده: "سازمان تبلیغات اسلامی،" یعنی این که تمام افکار و اعمال و حرکات شما باید با موازین شرع مقدس اسلام مطابقت داشته باشد. یعنی شما رسالت بسیار بزرگی به عهده دارید، اگر خطا و اشتباهی از شما سر بزند، با فرض جایز الخطا بودن انسان، مردم به راحتی از شما نمی گذرند، آن را بزرگ می بینند.

پس باید خیلی مواظب و مراقب اعمال و رفتار تان باشید. موضوع دیگر این که، تبلیغات شما باید تبلیغات اسلامی باشد، نه تبلیغات تسنن و نه تبلیغات تشیع، شما برابر آن چه اسلام فرموده است تبلیغ کنید و عمل نمایید به گونه ای عمل کنید که روحانیان شیعه و سنی در کنار هم، برادرانه به ترویج دین مبین اسلام بپردازند.

**ناصر علیپور،**

**کارشناس امور مساجد سازمان تبلیغات اسلامی**

### شبهات در بیان دیدگاه‌ها

از وقتی که گروه‌های انحرافی و بدعت‌گذار، فعالیت‌های خرابکارانه را در کردستان و مناطق دیگر شروع کردند، خیلی از روحانیان اهل سنت از این موضوع نگران شدند، اما تعدادی از آنها به دلیل جوارعابی که منحرفین ایجاد کرده بودند، در خیلی از موارد جرأت اظهار نظر علنی را نداشتند؛ ولی شهید شیخ‌الاسلام جزو کسانی بود که به صراحت، مواضع غلط آنها را تحلیل می‌کرد و اعمال ناروای این گروه‌ها را به باد انتقاد می‌گرفت و در این راه از کسی باکی نداشت. هرچه هم به عنوان سند و دلیل و مدرک از ایه می‌داد برگرفته از آیات قرآن کریم و سنت پیامبر(ص) عظیم‌الشأن اسلام بود.

همه‌ی ما به خوبی می‌دانیم وجوه اشتراک مذاهب اسلامی، در مقایسه با نقاط افتراق آنها آن قدر فراوان است که قابل احصا نیست، اما متأسفانه چون آنها بیان نمی‌شوند، پیروان فرقه‌های اسلامی در عالم بی‌اطلاعی باقی می‌مانند و همین عدم اطلاع موجب بروز سوء تفاهم میان آنان می‌شود. برای مقابله با این

مشکلات، بیان این وجوه اشتراک، وظیفه‌ی علمای دین است.

من آن‌چه در این زمینه از شهید شیخ الاسلام مشاهده کردم از دیگران کمتر دیدم، خصوصاً صراحت لهجه‌ی ایشان در بیان این وجوه اشتراک و در واقع ضروریات، ستودنی بود. برای نمونه، اهل تسنن نسبت به خاندان پیامبر (ص) ارادت ویژه‌ای دارند و تمام منابع آنها و گفتار بزرگان این مذهب مملو از عشق و ارادت به اهل بیت پیامبر (ص) است. شهید شیخ الاسلام جزو کسانی بود که در راستای تقریب مذاهب اسلامی، این مطلب را خیلی صریح و در عین حال استدلالی و در قالب الفاظ و واژگانی رسا، بسیار عالمانه بیان می‌کرد که برای خیلی از ناآشنایان قابل تصور نبود که یک فقیه اهل سنت تا این اندازه دیدگاهش به شیعیان نزدیک باشد. ایشان می‌گفت:

- آن‌چه من بیان می‌کنم دیدگاه واقعی اهل سنت است، نه دیدگاه‌های شخص بنده.

این حرکت‌های تقریبی، ایشان را محبوب قلوب همه کرده بود. حاج ماموستا شیخ الاسلام در بین طلاب و روحانیان اهل تشیع هم جایگاه ویژه‌ای داشت، در حالی که ایشان یک فقیه شافعی مذهب و پای‌بند به معتقداتش بود و بسیار عالمانه هم از مواضع اهل تسنن دفاع می‌کرد، اما از بحث‌های تفرقه‌انگیز شدیداً بی‌زاری می‌جست و هیچ‌وقت اجازه نمی‌داد احدی در مجلس او بحثی را طرح کند که بوی تفرقه از آن به مشام برسد. حاج ماموستا همیشه می‌گفت:

- یکی از دلایل اختلاف این دو مذهب - شیعه و سنی - دور بودن از یکدیگر و عدم شناخت آنها نسبت به اعتقادات همدیگر است، اگر از یکدیگر شناخت داشته باشیم و به هم نزدیک شویم، خیلی از سوء تفاهات برطرف می‌شود.

**کریم مهرشاد،**

**معاون پشتیبانی و توسعه‌ی منابع انسانی استانداری کردستان**

### اسوهی حسنه

شهید شیخ‌الاسلام به حق انسانی وارسته و کامل بود و در جمیع جهات به حداکثر کمال رسیده بود.

از ویژگی‌های بارز ایشان دقت و توجه، در پیروی از سنت رسول‌الله (ص) بود. به کرات آیه‌ی مبارکه‌ی:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ<sup>۱</sup>

را بیان می‌فرمود و در تفسیر و توضیح آن می‌گفت:

- حضرت رسول (ص) نمونه‌ی کامل نوع بشر و چکیده‌ی تمام نیکی‌ها و محاسن است و سعادت دنیا و آخرت انسان در پیروی از سنت و سیره‌ی این بزرگوار است.

شهید شیخ‌الاسلام آن‌چه را در خصوص سنت رسول‌الله (ص) می‌فرمودند نه در مقام وعظ و تذکیر بود، بلکه خود نمونه‌ی بارزی از متابعت و پیروی از

۱- سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۲۱

خصایل نیکوی آن حضرت بود و از پیشگامان تأسی به سنت رسول الله (ص) به شمار می‌آمد.

ما که از نزدیک با ایشان ارتباط داشتیم، این مسائل را به عینه مشاهده می‌کردیم. حاج ماموستا از منادیان وحدت بود، هر جا می‌شنید مسائلی طرح می‌شود که ممکن است نفاقی از آن برخیزد، بلافاصله دست به کار می‌شد و از نشر آنها در جامعه جلوگیری می‌کرد.

ایشان سفیر برادری و وحدت برای تمام مردم ایران بود. سعی می‌کرد سفرهایی به مناطق مختلف ایران داشته باشد تا پیام دوستی و اتحاد مردم کردستان را به دیگر هموطنان برساند.

**عزیز طاهر جو،**

**از دوستان نزدیک شهید**

### سفیر رحمت

شهید شیخ‌الاسلام به عنوان عالمی بزرگ و سیاستمداری برجسته، همیشه تلاش می‌کرد در راستای ایجاد وحدت ملی در بین اقوام مختلف ایرانی نقش داشته باشد. خصوصاً برای زدودن ذهنیت‌هایی می‌کوشید که بر اثر فتنه‌ها و ستم‌های گروهک‌های ضد انقلاب ایجاد شده بود. بدین منظور سفرهایی به مناطق مختلف انجام داد.

استاندار کردستان از محضر حاج ماموستا تقاضا کرد که برای دیدار از مراکز فرهنگی و تاریخی اصفهان و همچنین دیدار با مردم و مسؤولین استان عازم آن‌جا شوند. بنده هم در این سفر افتخار همراهی ایشان را داشتم، ما وقتی وارد اصفهان شدیم، احساس کردیم ذهنیت‌ها در مورد کردستان شفاف نیست و بعضی‌ها ابهاماتی دارند. حاج ماموستا منتظر فرصتی بود تا بتواند واقعیات گذشته و حال کردستان را بیان فرماید.

شهرداری اصفهان ضیافت شامی ترتیب داده بود، جمعی زیادی در آن‌جا



حضور داشتند و از حاج ماموستا خواستند دقیقی برای حضار صحبت کند. ایشان وقتی لب به سخن گشودند، ابتدا از عشق و ارادت مردم مسلمان کردستان به خاندان نبوت و اهل بیت پیامبر(ص) سخن گفتند و با قرائت غزل معروف شیخ رضا طالبانی با مطلع:

لافت از عشق حسین است و سرت بر گردن است

عشق بازی سر به میدان وفا افکندن است

مجلس و محفل را به اوج معنویت رساند و جاذبه‌ی غیر قابل تصویری در این مجلس ایجاد گردید و مردم آن چنان واله و شیدای بیانات حاج ماموستا شدند که تصور این چنین حالتی در مخیله‌ی هیچ کدام از ما نمی گنجید. مفاهیم، ظرایف و دقایق اشعار را با چنان مهارتی تفسیر کرد و جایگاه عرفان و عشق به اهل بیت را آن چنان زیبا بیان کرد که همه را به تعجب وا داشت. سخنان ایشان فضای کلی حاکم بر مجلس را عوض کرد. پس از آن بود که روح اخوت و برادری خیلی بیشتر از قبل در آن جا جلوه کرد.

**عزیز طاهر جو،**

**از دوستان نزدیک شهید**

### توصیه های مهم

شهید شیخ‌الاسلام سفیر رحمت، اخوت و وحدت بود. ایشان در تمام سفرهایی که به خارج استان و یا خارج از کشور داشت و در محافل و مجالس مهمی که شرکت می‌کرد و سخنرانی می‌نمود، همیشه مواردی را به همه تذکر می‌داد که دغدغه‌ی اصلی ایشان محسوب می‌شد. در این میان تقریب مذاهب و وحدت اسلامی در دنیای اسلام و همگرایی و همبستگی ملی و مذهبی در داخل کشور برای ایشان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. از دیدگاه ایشان محور و مدار این وحدت چه در داخل کشور و چه در جهان اسلام، شخص مقام معظم رهبری بود. در این مورد می‌فرمود:

- ایشان سیدی جلیل‌القدر از سلاله‌ی پاک رسول‌الله(ص) است و اطاعت امرشان بر همه واجب است و ما مردم اهل سنت کردستان همیشه آماده‌ی اجرای اوامر ایشان هستیم.

شعار اصلی ایشان این بود: "از رهبر معظم انقلاب اسلامی یک اشاره، از ما

به سر دویدن."

این تکیه کلام همیشگی این عالم جلیل‌القدر و رفیع‌المنزله بود. تلاش در توسعه و پاسداری از اهداف علمی، فرهنگی و اجتماعی جمهوری اسلامی را وظیفه‌ای ملی و اسلامی تلقی می‌کرد و غفلت از آن را معصیت می‌دانست و می‌فرمود:

- جمهوری اسلامی ودیعه‌ای الهی است که خداوند تبارک و تعالی آن را به مردم ایران ارزانی داشته و باید در حفظ و حراست آن از بذل جان دریغ نورزیم.

**احمد علی بهاری،**

**مدیر مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور**

### خاطرات شیرین از برادران دینی

ماموستا شیخ‌الاسلام پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سبب فعالیت گروهک‌های مارکسیست در منطقه‌ی کردستان به تهران مهاجرت کرد و چند سال در آن جا سکونت داشت.

ایشان جزو معدود کسانی بود که در آن زمان با روحانیت شیعه ارتباط نزدیک داشت و با تعدادی از بزرگان اهل تشیع دوست صمیمی بود.

سه روز قبل از شهادت ایشان، توفیقی حاصل شد خدمتشان رسیدیم. حاج ماموستا در این دیدار به ذکر خاطراتی از روحانی بزرگوار شیعه شیخ حسن سعید پرداخت و از مساعدت‌هایی که آن بزرگوار در حق ایشان کرده بودند، بسیار تقدیر کرد و فرمود:

- در آن زمان اوضاع منطقه مخصوصاً بانه و سقز بسیار آشفته بود. فشار گروهک‌های ضد انقلاب از یک طرف و بمباران‌های مکرر صدام هم از طرف دیگر، مردم را بسیار در تنگنا قرار داده بود، آنها به من پناه می‌آوردند و بنده هم به دلیل

دوستی و رفاقتی که با شیخ حسن سعید داشتیم، مشکلات را به ایشان منتقل می‌کردم و او هم نهایت تلاشش را برای رفع نیاز مردم به کار می‌گرفت.

**سید جعفر الیاسی،**

**امام جماعت مسجد شیخ عبدالقادر گیلانی سنندج**

### ارادت به اهل بیت

من از چند سال پیش افتخار آشنایی با شهید شیخ‌الاسلام را پیدا کردم و در محافل و مجالس زیادی توفیق زیارت ایشان نصیب بنده می‌شد. از همان لحظه‌ی آشنایی تا زمان شهادت، نگرش بنده به این روحانی جلیل‌القدر و کریم‌النفس از منظر یک شاگرد بود، چون کلام ایشان آن‌چنان والا و رفیع بود که هر تشنه‌ی آموختن را سیراب می‌کرد. او یک معلم اخلاق و یک عالم عامل بود. او معلم تقریب بود و جایگاه و منزلت اهل بیت پیامبر(ص) را تبیین می‌فرمودند؛ ارادت خاصی به اهل بیت مکرم پیامبر(ص) داشت و در کمتر جلسه‌ای بود که از این بزرگواران ذکر خیری نکند.

در تمام مجالسی که من پای منبر ایشان بوده‌ام، این موضوع را دیده‌ام. ایشان وقتی از اهل بیت پیامبر(ص) سخن می‌گفت با شور و حال وصف ناپذیری به بیان جایگاه آنها می‌پرداخت و این کار ایشان در تحیب قلوب مسلمین

و نزدیک شدن هر چه بیشتر آنها به هم بسیار مؤثر بود.  
او توانست با این روش مطلوب خیلی از خلأهای ناشی از دوری و بی اطلاعی  
مسلمین را نسبت به هم پر کند و آنها را هر چه بیشتر حول محور وحدت جمع  
نماید.

**محمد سلیمانی،**

**مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان کردستان**

### محبوب قلوب همه

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از ویژگی‌هایی برخوردار بود که موجب تمایز او با دیگران شده بود.

اسلام در سراسر وجود او جاری بود، تمام اعمال و رفتارش مطابق شریعت محمدی(ص) بود. سلوک معنوی و منش انسانی و اخلاق ستوده‌اش از او قطبی ساخته بود که همه گرد معنویت، دیانت و تقوایش حلقه می‌زدند و در یک کلام، پیروان فرقه‌ها و سلیقه‌های مختلف او را قبول داشتند.

زمانی که ایشان به تهران نقل مکان کرد، علمای بزرگوار تشیع ایشان را پذیرفتند و در حوزه‌های درسی خود به عنوان استاد به ایشان کرسی درس دادند.

احترامی که علمای بزرگ شیعه برای ایشان قایل بودند، کم نظیر است. بزرگان تشیع با تمام وجود او را دوست داشتند و با او در ارتباط بودند. ایشان مظهر و نماد کامل تقریب بود. چون احساس تکلیف می‌کرد، همیشه



با بزرگان فریقین در ارتباط بود تا بتواند آنها را به هم نزدیک کند. تحبیب قلوب می‌کرد، آگاهی می‌بخشید، موانع وحدت و اتحاد فرق اسلامی را با کردار خود از میان بر می‌داشت و از این طریق به همه درس دوستی و محبت می‌داد و آنها را به اتحاد دعوت می‌کرد.

ایشان توانست خیلی از موانعی را که به سبب دوری مسلمین از همدیگر، عامل اختلاف آنها شده بود، از میان بردارد.

شهادت ایشان مصیبت دردناکی برای تمامی دنیای اسلام بود، چون حاج ماموستا تنها متعلق به استان کردستان و یا کشور ایران نبود.

وجود نازنینشان موهبتی برای همه‌ی مسلمانان بود.

ایشان از مقربان درگاه حق بودند که خداوند در ماه رمضان و با زبان روزه خلعت شهادت را آراسته‌ی وجودشان کرد.

**سید جعفر الیاسی،**

**امام جماعت مسجد شیخ عبدالقادر کیلانی سنندج**

### مشعل اتحاد

یکی از نگرانی‌ها و دغدغه‌های همیشگی شهید شیخ‌الاسلام وجود تفرقه و اختلاف میان مسلمانان بود.

ایشان همیشه از این موضوع نگران بود و می فرمود:

- مسلمانان با تمام وجوه اشتراکی که با هم دارند، چرا باید با هم اختلاف داشته باشند، اینها که خدایشان، قبله‌شان، کتابشان یکی است و واجبات را مثل هم انجام می‌دهند، چرا نباید امت واحده‌ای باشند در مقابل دشمنانی که برای بلعیدن آنها دندان تیز کرده‌اند؟ مسلمین تا کی باید در خواب غفلت باقی بمانند و هر روز بیشتر از روز قبل از همدیگر فاصله بگیرند و به همان نسبت، دشمنان بر آنان مسلط شوند. اختلاف، آفت و بذر مسمومی است که از جانب دشمنان دین در سرزمین‌های اسلامی پراکنده شده است. والله علمای اسلام در این زمینه مسؤول هستند و باید در ریشه‌کنی این بذر از پای ننشینند. خطر اصلی برای مسلمین اختلاف آنهاست، وجود آمریکا و اسرائیل خطری بالفعل

برای جهان اسلام نیست، اگر مسلمانان اتحاد داشته باشند، آنها کاری از پیش نخواهند برد.

در سال ۱۳۸۶ ایشان در مجلسی درباره‌ی ضرورت اتحاد مسلمین فرمود:  
 - اگر تمام مسلمانان دنیا هم دنبال تشتت و تفرقه باشند و به تقریب و وحدت بهایی ندهند، من به تنهایی اهل تقریب و وحدت هستم و هیچ وقت نخواهم گذاشت مشعل اتحاد و اتفاق مسلمین به خاموشی بگراید، چون این عمل را مصداق کاملی از آیه‌ی شریفه‌ی:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا۟

می‌دانم. ای مسلمانان این آیه‌ی قرآن را همیشه مدّ نظر داشته باشید و به آن عمل کنید. درون مایه و روح تمام قوانین اسلام، سرشار از وحدت و یکپارچگی است و عمل نکردن به آن چه خداوند در این زمینه امر فرموده، کفران نعمت است و خفت و خذلان را به دنبال دارد.

ملا محمد امین راستی،

امام جمعه‌ی موقت سنندج و قاضی دادگستری

### پناهگاه مردمی

شهید شیخ‌الاسلام، به خیلی از کارهایی که انجام می‌داد و به ظاهر جزو امور اجتماعی و عادی زندگی او بود، از منظر یک تکلیف دینی می‌نگریست. با این که از نظر فکری با برخی گروه‌ها هم جهت نبود، اما تمام تلاشش برای اصلاح مسیر آنان بود. سعی می‌کرد به هر طریق ممکن آنها را متوجه اشتباهاتشان بکند تا به طریق حق برگردند. یک بار جماعتی از همین افراد به دلیل داشتن تفکرات انحرافی دستگیر و زندانی شده بودند، خانواده‌ها و بستگان آنها به حاج ماموستا پناه آوردند، ایشان بلافاصله برای آزادی آنها اقدام کرد. جرم بعضی از آنها بسیار سنگین بود، امکان آزادی آنها غیر قابل تصور بود، اما حاج ماموستا با تلاش‌هایی که کرد و زحمات زیادی که در این مسیر کشید، توانست موجبات آزادی آنها را از زندان فراهم کند و این جماعت تدریجاً رها شدند و برگشتند و با توبه از اشتباهات گذشته‌ی خود، به راه راست هدایت یافتند.

**کامل هوشیاری، امام جماعت مسجدالنبی قرادیان**

### تعامل با مراجعین

یکی از ویژگی‌های شخصیتی حاج ماموستا شیخ الاسلام این بود که افرادی با گرایش‌های فکری مختلف و متفاوت با ایشان ارتباط داشتند. درب منزل حاج ماموستا به روی همه‌ی آنها باز بود و وقتی وارد منزل ایشان می‌شدند، همه را تکریم می‌فرمود. هیچ وقت یک گروه فکری را بر گروه دیگری ترجیح نمی‌داد و می‌فرمود:

- وقتی اینها وارد منزل بنده می‌شوند، مهمان من هستند، من باید نسبت به آنها ادای تکلیف نمایم، لذا این وظیفه‌ی میزبان است که در انجام آن چه برعهده‌اش گذاشته شده، نهایت تلاش خود را به عمل آورد.

من بارها می‌دیدم درویشان به منزل ایشان می‌آمدند. در همان زمان صوفیان و جماعت اخوان المسلمین هم بودند. حاج ماموستا به گونه‌ای با آنها صحبت می‌کرد و تعامل داشت که تنشی در بین این افکار متضاد ایجاد نشود.

**کامل هوشیاری، امام جماعت مسجدالنبی قرادیان**

### عامل وحدت

حاج ماموستا در استان کردستان محور انسجام مردم و روحانیان بود. ایشان برای دیدار با علمای استان به شهرهای مختلف مسافرت می کرد. خداوند بر من مَنّت نهاد که در چند سفر به شهرستان سقز همراه ایشان بودم. وقتی به سقز می رسید، همه‌ی علما را دعوت می کرد، حتی کسانی که از نظر فکری با حاج ماموستا هم جهت نبودند به دستور ایشان دعوت می شدند. بعضاً عرض می کردند: "حاج ماموستا! فلان روحانی از نظر فکری جهت دیگری دارد، چه ضرورتی دارد ایشان به این مجلس دعوت شوند؟ می فرمود:

- چون روحانی است دعوتش کنید، برکت این جلسات همین بحث‌هایی است که می تواند مسیرهای تفکر غلط را اصلاح کند.

روحانیان مخالف هم به رغم تعارض فکری، به دلیل احترامی که برای این شخصیت بزرگ قایل بودند، در جلسات حاضر می شدند و هیچ وقت من ندیدم

احدی از آنها در خدمت حاج ماموستا جسارتی بکنند یا از عقیده و فکری غیر از اسلام واقعی دفاع کند.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

### تقریب امت اسلام و ادیان آسمانی

شهید شیخ‌الاسلام، اهل تقریب بود، البته نه مثل بعضی از کسانی که تقریب امت را فقط در لقلقه‌ی زبان دارند و حاضر نیستند گامی در عملیاتی کردن آن بردارند، بلکه ایشان با تمام وجود به این امر اعتقاد داشت و در راه ایجاد انس و الفت در بین فریقین تلاش‌های فوق‌العاده‌ای کرد و در این راه خود عملاً میدان‌داری می‌کرد.

من ده سال در خدمت این انسان وارسته تلمذ کردم، اما حتی یک بار هم ندیدم در مجلس ایشان به کسی اجازه داده شود بحث‌های تفرقه‌انگیز را طرح کند. به شدت از شنیدن چنین بحث‌هایی کراهت داشت و آن را خیانت به دین و گناهی نابخشودنی می‌دانست و بر این باور بود که بدترین‌های امت، کسانی هستند که بذر اختلاف و دو دستگی را در بین امت اسلام می‌افشانند. کسانی را که عادت داشتند با قرار گرفتن در جمع به طرح بحث‌های اختلافی بپردازند سرزنش می‌کرد و می‌فرمود:



- چرا فقط از مفترقات امت اسلام صحبت می‌کنید، چرا مشترکات و نقاط وفاق امت را بیان نمی‌کنید. در حالی که مفترقات ما در مقایسه با مشترکات قطره‌ای است در مقابل دریا. به خدا این کار خیانت به دین اسلام و سنت رسول‌الله (ص) است. حذر کنید از طرح این مسائل تا مورد خشم و غضب خداوند قرار نگیرید. حاج ماموستا نه تنها به وحدت مذاهب اسلامی اعتقاد داشت، بلکه برای ادیان و حیانی هم جایگاه رفیعی قایل بود. گاهی اوقات بحث‌هایی در مورد بحران معنویت در جوامع مسیحی و یهودی مطرح می‌شد و یا از اقدامات ناشایستی که سردمداران این ادیان در دنیای امروز انجام می‌دادند، صحبت می‌شد. می‌فرمود:

- شما اینها را به حساب مجریان این ادیان بگذارید، حضرت عیسی و موسی پیامبران الهی بودند و از طرف خداوند مأمور اصلاح بشریت شدند. عمل امروز این افراد هیچ ربطی به آیین این بزرگواران ندارد. مبدا یک مسلمان، کارش به جایی برسد که خدای نخواستہ حریم ادب را بشکند و به این پیامبران جسارت بکند.

در درس تفسیر قرآن وقتی که به سوره‌های مریم و آل عمران می‌رسید، با احترام فوق‌العاده‌ای در مورد حضرت مسیح صحبت می‌کرد و بسیار مؤدبانه نام این بزرگوار را بر زبان جاری می‌نمود.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش**

### ترویج مصادیق وفاق

استاد شیخ‌الاسلام از طرفداران جدی تقریب بود و باور و اعتقاد به مسأله‌ی بسیار مهم وحدت را نه در حرف و شعار، بلکه در عمل به اثبات رسانده بود. از مباحث مهمی که او سعی می‌کرد در وجود طلاب نهادینه کند، ایمان و اعتقاد به ضرورت حفظ وحدت در میان مسلمانان بود و همیشه تأکید می‌فرمود:

- با همه‌ی وجود بکوشید مظاهر تفرقه را در میان مسلمین از بین ببرید و مصادیق وفاق، برابری و برادری را جایگزین آن نمایید. از طرح مسائل تفرقه‌انگیز دوری کنید و در صحبت‌هایی که برای مردم دارید، از واژه‌ی اسلام و مسلمین استفاده کنید و از بیان کلماتی مانند شیعه و سنی که بوی دو دستگی و تفرقه از آن می‌آید، خودداری نمایید، چون طرح آن باعث تفرقه می‌شود و موجبات ایجاد فاصله‌ی بین قلوب مسلمین را فراهم می‌کند. مبعوض خداوند است، سعی نکنید در این زمینه به آلت دست دشمنان تبدیل شوید و ناخواسته آب در

آسیاب دشمن بریزید، چون دشمنان سرسختی در کمین مسلمانان نشسته‌اند و همیشه مترصدند تا شکافی برای رخنه به دست آورند و شکوه و عزت اسلام و مسلمانان را بر باد دهند. اعتصام به حبل‌الله تنها راه حفظ اسلام است، پس همیشه آیه‌ی:

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا<sup>۱</sup>

را در گوش برادران و خواهران دینی زمزمه کنید، چون تکرار آن موجب تحبيب قلوب مسلمانان می‌شود.

سید مجتبی مجاهدانی،

مدیر اجرایی ماه نامه‌ی معارف

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳

### منادی وحدت

در واپسین روزهای پاییز ۱۳۸۶ با تلفن قرار گذاشته بودیم همدیگر را در ساختمان «شورای عالی مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی» واقع در خیابان طالقانی تهران ملاقات کنیم. رأس ساعت مقرر به همراه فاضل ارجمند حجت الاسلام علی محمدپور و دو تن از همکاران، برای برگزاری نشست به حضور رسیدیم. با عالمی گشاده‌رو، خلیق، مبادی آداب و بر خلاف تصور، به زی و حتی شمایل علمای امامیه مواجه شدیم. از بدو ورود تا ختم گفتگو، تکیه کلام ماموستاشیخ‌الاسلام «وحدت» و «پرهیز از تفرقه» بود. ماموستا ملا سید محمد شیخ‌الاسلام کردستانی (کثرالله امثاله) مفتی برجسته‌ی شافعی، دبیر شورای افتاء کردستان، منتخب اول استان در مجلس خبرگان رهبری و عضو شورای عالی مجمع تقریب بین مذاهب اسلامی، نسبش به مانند همه‌ی سادات حسینی منطقه‌ی کردستان ایران و عراق به سید محمد زاهد، مشهور به «پیر خضر» از احفاد امام موسی کاظم (ع) می‌رسید و مادرش از سادات حسینی عراق بود و خود بارها در

حواشی آن گفتگو، با فخر و مباهات از نسب و سیادتش سخن راند. ملا محمد، پیش از شروع رسمی گفتگو، به ضرورت دوری مسلمین از مناقشه و اختلاف اشاره کرد و از لزوم ارتباط بزرگان شیعه و سنی برای جلوگیری از افراط و تفریط جامعه، سخن راند و به عنوان نمونه، برخی از مراودات تنگاتنگ خود با علمای اعلام و حوزه‌های علمیه‌ی شیعه را برشمرد، از آن جمله فرمود: "به دعوت مرحوم آیت الله شیخ حسن سعید طهرانی (ره)، به مدت ۷ سال در تهران اقامت کرده‌است و در مدرسه‌ی امام جواد (ع) به تدریس دروس حوزوی مشغول شده است. "همچنین گفت: "حضرت آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی دامت توفیقاته، بسیار به بنده لطف و عنایت دارند، چنان که چند بار از من دعوت کردند تا در قم مستقر شوم و در حوزه‌ی علمیه تدریس نمایم، که بنا به دلایلی اجابت نکردم. در طول دیدار، بارها عظمت مقام بی‌بدیل کبری، فاطمه‌ی زهرا (س) و کریمه‌ی اهل‌البیت، فاطمه‌ی معصومه (س) بر زبانش جاری شد و هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که پس از گفتگو و در وقت خداحافظی، آن شهید سخنی بر زبان آورد که نشانه‌ی عمق ارادت بی‌شائبه و خالصانه‌ی ایشان به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) داشت.

آن مرحوم با صمیمیتی خاص دست بنده را گرفت و فرمود:  
 - خواهشی از شما دارم که در مراجعت به قم، اگر مقدورتان بود در این ایام به نیابت از بنده و خانمم، عمه‌ام بی‌بی فاطمه‌ی معصومه (س) را زیارت کنید.

**سید مجتبی مجاهدانی،**

**مدیر اجرایی ماه‌نامه‌ی معارف**

### فصل گفتگوهای مهدوی

در پاییز سال ۱۳۸۶ به خلاف آمدروزگار، برای ما، فصل یک رویش بود؛ رویش یک اندیشه‌ی تازه و دراندازی طرحی نو در ماهنامه‌ی معارف. به عشق مولای غایب از نظر و با الهام از این شعر نغز و پر مغز مولوی:

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

این بار گفتگوهای «بر ساحل سخن» مان، بالحنی دیگر در گلستان سبزاسبز مهدوی جوانه زد و در هوای دلپذیر انتظار شکفت. «یاعلی» گفتیم و طرح سلسله نشست‌های بررسی «موعودگرایی در ادیان آسمانی و دیگر مذاهب اسلامی» با شرکت بزرگان و نمایندگان رسمی اقلیت‌های دینی و مذهبی کشور، آغاز شد؟ «ماشیح، منجی موعود یهود» اولین ثمره‌ی این جنبش پاییزی بود که در گفتگو با دکتر یونس حمامی لاله زار، رئیس اسبق انجمن کلیمیان ایران به بار نشست.

در دومین منزل، جناب رمزی گرمو، اسقف اعظم کلیسای آشوری، کلدانی و کاتولیک در کلیسای حضرت یوسف (ع) تهران پذیرای ما شد تا ره آورد آن نشست، با خاطره‌ی «بازگشت مسیح» در دل نشریه‌ی معارف به یادگار ماند. ادامه‌ی این مسیر دیگر چندان صعب و نفس‌گیر نبود، چرا که نقشه‌ی راه در دست‌انمان بود و پیچ و خم‌های آن، قابل پیش‌بینی.

حسن اتفاق «سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی» هم از نیمه‌ی خود گذشته بود. فرصت باقیمانده، ما را بر آن داشت تا در این راستا، سلسله نشست‌های خود را جهت دهیم و این بار به بازکاوی درون دینی مبحث مهدویت بپردازیم. چنین بود که شماره‌ی ۵۲ معارف، با موضوع بازخوانی «مهدویت از دیدگاه اهل سنت» به گفتگو با مفتی برجسته‌ی شافعی و منادی وحدت اسلامی، عالم مجاهد، شهید ماموستا دکتر ملا سید محمد شیخ‌الاسلام کردستانی، اختصاص یافت؛ با عنوان: «موعود از نسل فاطمه (س) است».

اهل بیت (ع) مدار وحدت دیدگاه ارادتمندان و اعتقادی شهید شیخ‌الاسلام به اهل‌البیت (علیهم‌السلام)، متضمن منطقی‌ترین قرائت از «وحدت اسلامی» است.

تأمل در نکات ذیل راهگشا در درک بهتر مسأله‌ی مهم «وحدت» است:

۱- سفارش قرآن به گفتگو با اهل کتاب و حتی مشرکین، دیگر جایی برای تنازعات موجود میان گروه‌های مسلمان باقی نمی‌گذارد.

۲- اگر چه بی‌گمان اختلاف فریقین بر اختصاص خلافت پیامبر (ص)، بهانه‌ی نزاع امت اسلام گردید، اما اجماع همه‌ی گروه‌ها و شخصیت‌های منصف اسلامی بر مرجعیت علمی و تفسیری آل‌البیت (ع) و درک شأن و قرابت آن خاندان به حضرت ختمی مرتبت (ص)، می‌تواند محور وحدت مسلمین قرار گیرد، که البته شهید شیخ‌الاسلام در عمل از پیشگامان و پیشقراولان تحقق این حقیقت بود؛ چرا که به گواهی تاریخ، جهت‌گیری مکتب علمی و معنوی اهل‌بیت، همواره در

راستای تحقق آرمان مقدس وحدت و در خدمت حفظ مصالح مسلمین بوده است، چنان که سخنان خلیفه‌ی دوم وائمه‌ی فرقه‌های اسلامی، خود بهترین شاهد این مدعا است.

به نظر می‌رسد رهبران فرق اسلامی باید به منظور تحقق همه جانبه‌ی وحدت مسلمین، به راهکارهایی چون: تقویت بنیان‌های علمی و عملی مشترک، احترام به اصول و عقاید یکدیگر، تقویت روح برادری و همدلی، مدیریت بر مجموعه‌های خود به منظور تنش‌زدایی و جلوگیری از موج‌آفرینی جاهلان و یا معاندان، شفافیت در مواضع، حصر اختلافات فرقه‌ای در گفتگوهای علمی (توصیه‌ی علامه سید اشرف الدین)، بستن نگاه تکفیری فرقه‌های اسلامی به یکدیگر (توصیه‌ی شیخ محمود شلتوت مفتی اهل سنت و آیت‌الله العظمی بروجردی مرجع شیعه)، حذف مقیاس‌های غیر قرآنی تفاضل (مقیاس‌هایی غیر از تقوی، مجاهده و...)، پرهیز از مسائل فتنه‌انگیز پاسخ علمی به شبهات (البته شبهاتی که با حسن نیت مطرح می‌شوند، نه با نیت سوء) اهتمام ویژه ورزند.

**سید مجتبی مجاهدانی،**

**مدیر اجرایی ماه نامه‌ی معارف**



### مهدویت از منظر شیخ الاسلام

حسن ختام این اندوه یادرابه نقل جملاتی قصار و گزیده از دیدگاه‌های ارزشمند شهید ماموستا شیخ الاسلام در باب مهدویت و موعودگرایی، مندرج در شماره‌ی ۵۲ ماهنامه‌ی معارف به نام: «موعود از نسل فاطمه (س) است»، اختصاص می‌دهیم:

فلسفه‌ی ایمان به منجی این است که ما استمرار وجودی اسلام را اعتقاداً بپذیریم، تا اسلام رو به نابودی نرود. به عقیده‌ی من ایمان به منجی امید را در قلب‌های مامی پروراند تا خوب بدانیم همیشه پشت سر اسلام و قرآن کسی هست که دوباره اسلام را زنده خواهد کرد. وظیفه‌ی قطعی کنونی ما احیای دو مکتب حضرت رسول اعظم (ص) است: یکی «مکتب اعتقادی» آن حضرت، یعنی ۱۳ سال مکه و دیگری «مکتب عملی» آن حضرت، یعنی ۱۰ سال مدینه.

پیغمبر بزرگوار ما در خلال ۱۳ سال حضور در مکه کارش انسان‌سازی، نشر توحید و مبارزه با شرک و کفر بود و وقتی به مدینه هجرت کرد، در آن جا احکام عملی را جاری نمود. کار علمای اسلام در شرایط فعلی، هم حفظ مکتب

مکه است، یعنی حفظ اعتقادات توحیدی مردم و هم حفظ مکتب مدینه؛ یعنی انجام شعایر مذهبی.

پس ما نباید دست روی دست بگذاریم و بگوییم حضرت مهدی (عج) تشریف می‌آورد و خود هر دو مکتب رسول الله (ص) را احیا می‌کند! ما باید وظیفه‌ی خود را انجام دهیم.

هیچ گونه شکی در اصل ظهور نیست. حالا من شافعی‌ها را می‌گویم که خودم از آنها هستم. ما کتاب «شرح عقاید سعدالدین تفتازانی» را به عنوان اولین کتاب درسی کلامی خود می‌خوانیم که متن آن از عمر نسفی و شرحش از سعدالدین است. سعدالدین مسأله‌ی حضرت مهدی و مسأله‌ی حضرت عیسی را مستوفی می‌آورد.

یکی از معتقدات همه‌ی طلاب دینی ما، آمدن حضرت مهدی (عج) است و این آثار را برای ایشان معتقدیم که جامعه‌ی بشری را نجات می‌دهد. وقتی می‌گوییم نجات می‌دهد، یعنی منجی است، اما ممکن است کلمه‌ی «منجی» لغت متعارف و مستعمل بین ما نباشد. با آن شیوعی که مسأله‌ی مهدویت میان شیعه مطرح است، در جامعه‌ی اهل تسنن مطرح نیست؛ اما مسأله‌ی جالب این است که اگر از من سؤال شود آیا شما معتقدید به این که حضرت مهدی (عج) می‌آید؟ می‌گوییم: بله! وقتی این سؤال از یک بازاری سنی پرسیده شود، می‌گوید: بله؛ ولی چنین نیست که مثلاً سالی یک مرتبه جشن ولادت آن حضرت را در ایامی خاص بگیریم. چون ما معتقد به متولد شدن ایشان نیستیم، اگر چه معتقد به ظهور حضرت در آینده هستیم.

مسأله‌ی مهم در بحث مهدویت، ولادت نیست؛ بلکه مسأله‌ی مهم «ظهور» آن حضرت است، حال اگر عده‌ای از مسلمین معتقد باشند که فرزند بلافصل حضرت امام حسن عسکری (ع) است، چه مشکلی به وجود می‌آید؟! یعنی اگر این مسأله تحقق خارجی پیدا کرده باشد نه مشکل عقلی پیش خواهد آمد

و نه امر محالی است و نه اصطکاک با اصول اعتقادی دیگر فرقه‌های اسلامی دارد. اصولاً مشکلی نیست و حتی با اصول اعتقادی اهل سنت، نه تصادمی دارد و نه تضاریبی.

بعضی از احادیث می‌گویند مهدی موعود از نسل امام حسن مجتبی (ع) است و بعضی تصریح می‌کنند که از نسل امام حسین (ع) است! آن هم برای شخص بنده و برای دنیای اسلام زیاد مهم نیست. بلکه مهم ظهور آن حضرت است و کارهایی که ایشان انجام می‌دهد و این که آثار رسالت حضرت رسول اعظم (ص) به وسیله‌ی حضرت مهدی (عج) مجدداً احیا می‌شود و دنیا ان شاء الله مملو از برکات اسلام ناب محمدی (ص) خواهد شد.

اگر حضرت مهدی (ع) آمد، بنده به ایشان عرض خواهم کرد که: "من فرزند شما هستم و ما اختلاف داشتیم. حضرتعالی فرزند کدام بزرگوار هستید؟ قطعاً ایشان می‌فرماید که آنچه مهم است قیام من است، بیایید پشت سر من و در قیام شرکت کنید. ان شاء الله."

مدار اعتقاد جمیع علمای اسلامی بر این است که حضرت مهدی (عج) قطعاً از نسل فاطمه‌ی زهرا (س) است. قطعاً یا از نسل امام حسن (ع) می‌باشد یا از نسل امام حسین (ع) و تجاوز به شخص ثالث خلاف تواتر است.

من می‌توانم این مژده را به انسان‌های زمان ظهور بدهم که ان شاء الله مشاهده خواهند کرد، مغرب و مشرق و جنوب و شمال تحت رأیت محمدالمصطفی (ص) در می‌آید، چرا که این را احادیث به ما می‌گویند و ما اکنون بلادی داریم که زیر پرچم مسیحیت است، مناطقی زیر پرچم یهودیت است، ذوق و عقل و نقل به من می‌گویند چون حضرت مهدی (عج) بیاید ان شاء الله تمام جامعه‌ی بشری زیر پرچم اسلام قرار می‌گیرد؛ ظاهر حدیث هم روشن است:

وَ أَنَّهُ يَمْلَأُ الْأَرْضَ

یعنی ایشان زمین را پر می‌کنند، و نفرموده است که بعضی از مناطق زمین.

من نمی‌توانم قبول کنم که برای تحقق حکومت جهانی حضرت مهدی (عج)، نظام علیت و معلولیت از بین برود؛ چون نظام علی و معلولی برای هیچ پیغمبری به هم نخورد، همچنان که در تاریخ داریم که سنگی به دندان پیغمبر اصابت کرد و دندان مبارک ایشان شکست! شمشیر بر فرق حضرت علی (ع) اصابت کرد و حضرت به شهادت رسید!

بنده معتقدم در هنگام ظهور، خدا قلب مردم را متوجه آن حضرت می‌کند.

**سید مجتبی‌ی مجاهدانی،**

**مدیر اجرایی ماه‌نامه‌ی معارف**

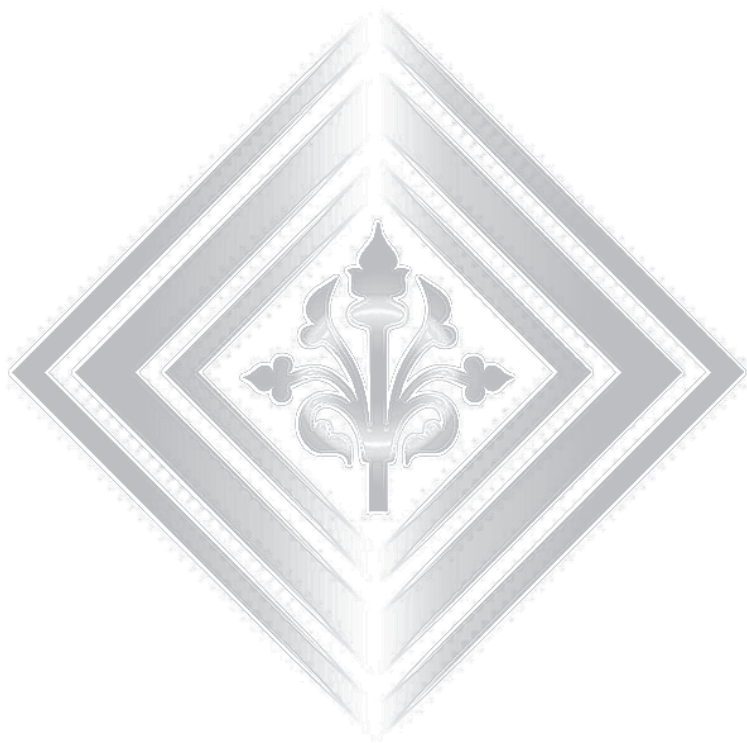


# فصل پنجم

علم، تواضع، معنویت

و جاذبه‌ی کلام





### جاذبه‌ی کلام

یکی از ویژگی‌های بارز شهید شیخ‌الاسلام قدرت بیان بسیار رسا، شیوا و گویای ایشان بود. چند سال پیش در یکی از شهرستان‌های استان مسؤلیت اجرایی داشتیم. یک جلسه‌ی معنوی در مسجد جامع شهرستان برگزار شده بود. استاندار وقت استان هم در این جلسه حضور داشت. مسجد جامع بازسازی و گنبد داخلی مسجد به آیاتی از کلام الهی مزین شده بود. استاندار درباره‌ی کیفیت رسم الخط یکی از حروف آیات نوشته شده برگنبد پرسیدند. از حاضران در مجلس کسی نتوانست دلیل این نوع نوشتن را توجیه و تحلیل کند. شهید شیخ‌الاسلام بلند شد و با بیانی روشن و رسا به تشریح موضوع پرداخت و آن چنان این مسأله را خوب بیان کرد که همه انگشت به دهان ماندند. ایشان نه تنها جواب پرسش استاندار را داد، بلکه چنان شأن نزول و تفسیر آیات را بیان کرد که ولوله‌ای از سر شوق و شادی در بین حاضران افتاد.

**نظام مرادی، عضو مجلس ایثارگران و مشاور استاندار**

### چشمه‌های حکمت

یکی از شاخص‌های شخصیت شهید شیخ‌الاسلام، ایجاز و اختصار ایشان در کلام بود. با این‌که واژه‌ها و کلماتشان از یک زایش معنایی خاصی برخوردار بود، با اقل کلمات، مفاهیم کثیری از گفتارشان به مستمع می‌رسید.

چند روز قبل از شهادت، در همان ماهی که روح پاکشان به جنت‌المأوا شاد شد، در جلسه‌ای در خدمتشان بودیم. موضوع سخنرانی ایشان، فضایل ماه صیام بود. وقتی استاد لب‌به‌سخن گشود، آن‌چنان حق‌مطلب را خوب ادا کرد که مستمعین گویی جمعی انسان مریب نادیده‌ی گنگ هستند که تا آن لحظه چیزی در این موضوع نشنیده‌اند. از شنیدن کلام دل‌نشینشان قلب‌ها قوت گرفتند و دل‌ها به رحمت حق امیدوار شدند و اشک‌ها به آرامی بر صورت‌ها جاری گردیدند و بارهای سنگینی از دل‌ها برداشته شد که همه احساس آرامش فوق‌العاده‌ای می‌کردند و گویی در عالمی غیر از این دنیای آب و گل به پرواز درآمده‌اند.

این نفوذ کلام و دیعه‌ای الهی بود که خداوند به حاج ماموستا عنایت فرموده



بود و به تحقیق ایشان در این زمینه مصداق کلام گهر بار نبی مکرم اسلام بودند که فرمود:

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ<sup>۱</sup>

و به تحقیق چشمه‌های حکمت پی در پی از دل پاک و بی آرایش ایشان فیضان می‌کرد و بر زبان گویایشان جاری می‌گردید و فیض نفسشان ماندگان در زنجیر اسارت دنیوی را به اوج روحانیت و پاکی می‌رسانید.

**نظام مرادی،**

**عضو مجلس ایثارگران و مشاور استاندار**

### وجود پاک و وارسته

در همان روزهای نخست ورودم به کردستان با شخصیت بزرگ و پاک و وارسته و بی‌آلایش حاج ماموستا شیخ‌الاسلام آشنا شدم. بدون مبالغه می‌توانم بگویم در دیدار نخست، شیفته و مجذوب چهره‌ی نورانی، شاد و بسیار پاک و بی‌آلایش ایشان شدم و به نحوی گمشده‌ی خود را در وجودشان پیدا کردم و تصمیم گرفتم ارتباط‌هایم را با این عالم فرزانه بیشتر کنم تا بتوانم از فیض وجودشان بهره ببرم و این بود که ارتباط ما تداوم یافت و بنده به عنوان شاگرد، سعی می‌کردم از هر فرصتی برای بهره‌مندی از وجودشان استفاده کنم.

ایشان در همه‌ی زمینه‌ها صاحب‌نظر بودند و در مسائل اجتماعی و سیاسی نقطه‌نظراتشان بسیار صائب بود و بنده هم از آنها استفاده می‌کردم.

در سفرهایی که به شهرهای استان داشتم، همیشه مشتاق بودم که در رکاب حاج ماموستا باشم. گاهی اوقات وقتی خدمتشان عرض می‌کردم: "مشتاقم در این سفر در خدمتتان باشم." به‌رغم کهولت سن می‌پذیرفتند و با آن چهره‌ی

معنوی و متبسم‌شان، می‌فرمودند:

- چشم.

در این سفرها ما بهره‌های زیادی از محضرشان بردیم و مردم هم از حضور حاج ماموستا استقبال می‌کردند و سعی می‌نمودند از وجودشان که منشأ برکات معنوی بود، استفاده کنند.

در این سفرها دو خصلت ایشان برای من بسیار آموزنده بود؛

- یکی کم خوردن و کم آشامیدن بود،

- و دیگری توجه به جوانب سفر و رعایت آداب سفر و عنایت خاص به ابعاد

معنوی مسافرت که برای همه‌ی همراهان بسیار مفید فایده بود.

**اسماعیل نجار،**

**استاندار کردستان**

### بخشنده‌ی فضیلت

به جرأت می‌توان گفت که حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از نوادر روزگار بود. ایشان سجایای بسیار برجسته‌ای داشت که از جمله‌ی آنها می‌توان بخشندگی را نام برد.

حاج ماموستا نه فقط در ابعاد مادی اهل سخاوت و بخشندگی بود، بلکه در انتقال فضایل به دیگران هم بسیار اهل بخشش بود.

هر وقت در جمعی قرار می‌گرفت، تلاش می‌کرد متناسب با ترکیب جمع و فضای موجود، آن‌چه را برای جمع مفید و مؤثر است بیان کند.

انتقال دانش، تجربیات فردی، ارشاد دینی و بیان فضایل اخلاقی از جمله‌ی مسائلی هستند که آن شهید سعید در همه حال تلاش می‌کرد در راستای اصلاح جامعه به نشر آنها بپردازد.

گاهی اوقات عرض می‌کردم: "حاج ماموستا، بعضی وقت‌ها برای بخشیدن آن‌چه داری و برای آن‌که خواهنده را پیدا کنی، خودت را به زحمت می‌اندازی. آیا

ضرورتی - تا این اندازه - برای این موضوع وجود دارد؟"

در جواب می‌فرمود:

- اگر این ضرورت وجود نداشت، مجبور به این زحمت نمی‌شدم. آن چه من انجام می‌دهم ادای تکلیفی است که نسبت به خداوند دارم و خودم را هم در مقابل هم‌نوعانم مسؤول می‌بینم. مردم تشنه‌ی فضایل هستند، اما بعضی وقت‌ها مشغله‌ها موجب می‌شود احساس عطش را فراموش کنند، ولی زمانی که آبی را ببینند، برای نوشیدن آن رغبت پیدا می‌کنند. علمای اسلام چشمه‌های حیات هستند برای امت، باید همیشه جاری باشند تا عطش‌ها را فروشانند.

**عثمان فتح‌الله زاده،**

**سقز**

## تکریم حاملان قرآن

در فرهنگ عمومی منطقه‌ی ما، به افراد نابینا ترحم می‌کنند؛ البته این موضوع در ذات خود بد نیست و اگر افراطی در آن صورت نگیرد کار پسندیده‌ای است.

غرض از بیان این مقدمه این‌که در شهر سقز، تعدادی ماموستا بودند که از نعمت بینایی برخوردار نبودند و عموماً علم را از طریق سماع آموخته بودند، لذا هر کدام به سهم خود تمام یا بخشی از قرآن را حفظ کرده و در اصطلاح محلی به آنها حافظ می‌گفتند و عموماً در فرهنگ مناطق کردنشین به نابینایان حافظ قرآن، حافظ اطلاق می‌شود.

اما حاج ماموستا برخلاف باورهای مرسوم جامعه همیشه می‌فرمود:  
 - به جای ترحم، حافظان قرآن را تکریم کنید، این گروه در آموختن علم دین، خصوصاً در حفظ قرآن کریم زحمت مضاعف کشیده‌اند، لذا بر ما حق دارند و باید نسبت به آنها ادای دین نماییم.

ایشان خود در این امر پیشقدم بود. هر گاه ما وارد مسجد می شدیم، به احترام ما قیام می کرد، به استقبال می آمد و ما را در جای مناسبی می نشاند و همیشه به مردم می گفت:

- حافظان حاملان قرآن هستند، اعتبار اینها به خاطر بار ارزشمندی است که با خود حمل می کنند بنابراین همه وظیفه داریم این گروه را مورد احترام قرار دهیم، چون تکریم اینها تکریم قرآن است.

حاج ماموستا با این عمل خود، توانست در باورهای مرسوم مردم تغییرات اساسی ایجاد کند و فرهنگ جدیدی را به نام فرهنگ تکریم حاملان قرآن در بین مردم نهادینه نماید که مورد پذیرش عالم و عامی و خرد و کلان قرار گرفت.

**ماموستا ملا عبدالله اکسون،**

**سقز**

### زمین پاک و حلال

پدر نسبت به زمین منزلی که در آن زندگی می‌کرد، حساسیت خاصی داشت و می‌فرمود: "باید به یقین برسم زمین منزلی را که در آن عبادت می‌کنم، غصبی نیست." و اعتقاد داشت زمین‌هایی که در گذشته کاربری کشاورزی داشته‌اند و امروز برای احداث خانه واگذار می‌شوند، شبهه ناک است، ممکن است این زمین غصب شده یا حقوق صاحب آن کامل ادا نشده باشد، لذا ترجیح می‌داد خانه‌مان در جایی باشد که دو ویژگی داشته باشد. اول این که زمین آن پاک و حلال باشد. دوم در محله‌ای باشد که همسایگانم از مردم فقیر و روستایی باشند. منزلی را که در آن سکونت داریم، بر سطحی از سنگ ساخته شده است. دلیل انتخاب آن هم این بود که پدر می‌فرمود:

-کاملاً مطمئن هستم که این زمین هیچ‌وقت مورد استفاده‌ی کشاورزی نبوده و مورد ادعای کسی هم نیست، لذا پاک و حلال است و با خیال راحت می‌توان در آن عبادت کرد.

**حامد شیخ‌الاسلام، فرزند شهید**



### جایگاه مسجد

پدرم از ارادتمندان حاج ماموستا شیخ الاسلام بود و همیشه عطش استفاده از وجود این پیر روحانی را داشت و مرتب در فاصله‌ی بین منزل و خانقاه حاج شیخ مصطفی در رفت و آمد بود. مقید به اقامه‌ی نمازهایش به جماعت بود. بنابراین پای ثابت خانقاه بود. من هم که نوجوانی بیش نبودم، همیشه همراه پدر به خانقاه می‌رفتم و دایم هم مورد عنایت و محبت حاج ماموستا قرار می‌گرفتم و محبت‌های ایشان، انگیزه‌ام را در آمدن به خانقاه دو چندان می‌کرد.

حاج ماموستا کلام گیرایی داشت و بسیار فصیح بود، لذا وقتی که سخنانش را می‌شنیدم، سعی می‌کردم با همه‌ی وجود آن را درک کنم و به خاطر بسپارم. خوب به یاد دارم، در یکی از جلسات موضوع جایگاه مسجد را طرح کرد و بسیار به زیبایی آن را ترسیم نمود و خطاب به مردم گفت:

- اگر بعضی‌ها به مسجد دیدگاه مناسبی ندارند و از مسجد بیزارند، نتیجه‌ی عملکرد غلط مادر نشان دادن کار کرد مساجد است. مسجد از دیدگاه مافقط جای

برگزاری مجالس ترحیم است، ما گریه‌ها و غصه‌هایمان را به مسجد می‌آوریم، چرا نباید شادی‌هایمان را به مسجد بیاوریم؟ آیا نمی‌شود مراسم عروسی را هم همراه مولودی‌خوانی در مسجد برگزار کرد و ارزش و جایگاه و کارکرد آن را ارتقا بخشید؟ آیا نمی‌توان در ذهن مردم از مسجد خاطره‌های شیرین برجای گذاشت؟

این کلام حاج ماموستا چون گوشواره‌ای از کودکی آویزه‌ی گوشم شده است و هر وقت وارد مسجد می‌شوم، بلافاصله در ذهنم تداعی می‌شود.

**محمد معرفی،**

**از آشنایان شهید-سقز**

### ادب و خوشرویی

من تصور می‌کنم اگر از همه‌ی کسانی که با شهید شیخ‌الاسلام آشنایی داشته‌اند، سؤال شود نمونه‌هایی از اخلاق کریمه و محاسن پسندیده‌ی این شهید را بر شمارند، بدون شک قبل از همه چیز به ادب و خوشرویی ایشان اشاره خواهند کرد. انصافاً این عالم بزرگوار در این دو موضوع مهم، سرآمد بودند و کمتر می‌توان نمونه‌هایی مانند ایشان را پیدا کرد؛ ادب در سخن گفتن، در روبه‌رو شدن با انسان‌ها در مجالست و در حفظ حرمت کسانی که با ایشان روبه‌رو می‌شدند. من هر وقت ایشان را می‌دیدم، با پیشانی گشاده و چهره‌ای خندان روبه‌رو می‌شدم که حکایت از درونی آرام، قلبی پاک و بی‌آلایش داشت. ایشان با این اخلاق نیکو بر قلوب مردم حکومت می‌کرد. همه از صمیم قلب او را دوست داشتند و از دیدنش به حظ و بهره‌ی معنوی می‌رسیدند.

**عبدالوهاب ابوطالبی،**

**معاون امور روحانیون مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور**

### تواضع در آموختن

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام استاد مسلم زمان خود بود. ایشان در مسائل فقهی، کلامی و فلسفی از عمق علمی بسیار بالایی برخوردار بود و تمام کتبی را که در علوم فوق مطالعه می‌کرد بر آنها حاشیه می‌نوشت و نمونه‌هایی فراوان از این نوع در کتابخانه‌ی شخصی ایشان موجود است.

ایشان با این که سال‌ها بود که تدریس می‌کرد، اما هیچ‌وقت خود را از مطالعه بی‌نیاز نمی‌دید و همیشه به‌رغم مشغله‌های فراوان، ساعاتی را در طول روز به مطالعه اختصاص می‌داد و با این که در علوم مختلف اسلامی تبحر داشت، اما هیچ‌وقت ادعایی در این زمینه نمی‌کرد و در همه‌ی احوال هم سعی می‌کرد مطالب جدید را بیاموزد و اطلاعاتش کاملاً به روز باشد. بنابراین در آموختن، تواضع فوق‌العاده‌ای داشت. برای ایشان مهم آموختن بود و این که از چه کسی بیاموزد خیلی مهم نبود. لذا گاهی اوقات مطالبی را در قالب سؤال و ابهام از شاگردانش می‌پرسید. برای نمونه، چند سال پیش یک شب به بنده تلفن زد و گفت: "کتاب

اعانه<sup>۱</sup> را داری؟" عرض کردم: "بلی." فرمود: "فلان بخش را برایم بخوان." گفتم: "حاجی ماموستا موضوع چیه؟" فرمودند: "یک ساعت است روی جمله‌ای از کتاب دارم تعمق می‌کنم، اما متوجه موضوع و هدف آن نمی‌شوم."

من هم شروع کردم به خواندن عبارات مورد نظر، وقتی به آخر رسید، فرمود: "الحمدلله مشکل حل شد." گفتم: "مشکل کجا بود؟" فرمود: "در نحوه‌ی خواندن من بود. شما که عبارت را قرائت کردید، ابهام برای من رفع شد."

این نشانه‌ی تواضع این استاد بزرگوار بود، چون بنده همیشه شاگرد ایشان بودم و در حدّی نبودم که حاج ماموستا این‌گونه کریمانه با بنده برخورد کند.

**سید محمد سعید حسینی،**

**مدرس علوم دینی سنندج و عضو شورای افتاء**

۱- کتاب اعانه یکی از کتب فقهی مذهب امام شافعی است.

### مفسر قرآن

شهید شیخ‌الاسلام هر چه داشت از برکت قرآن بود، ایشان انس و الفت فراوانی به قرآن داشت و همیشه در آیات کریمه‌ی آن تدبّر می‌کرد و گوهرهایی که از معنی و تفسیر از این بحر بی‌کران صید می‌نمود، بی‌نظیر بود. مسائل تفسیری را با بیانی بسیار شیوا و رسا و با واژه‌هایی در عین حال موجز و مختصر چنان استادانه به شنونده انتقال می‌داد که همه مات و متحیر می‌شدند.

در مجلسی در خدمتشان بودیم. مباحثی درباره‌ی تفسیر قرآن کریم طرح شد و در نهایت به موضوع هدایت در قرآن و تفسیر آیه‌ی:

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا

انجامید و از حاج ماموستا خواستند آیه‌ی فوق را تفسیر نمایید. ایشان ابتدا هدایت را دسته‌بندی، پس از آن آیه‌ی شریفه را تفسیر فرمود. خدا می‌داند

همه‌ی حاضران در مجلس انگشت به دهان مانده بودند. من تا آن زمان به‌رغم این‌که سال‌ها بود تدریس می‌کردم و تفاسیر مختلف قرآن را مطالعه می‌نمودم، تفسیر و بیانی با آن شیوایی را در مورد این آیه نشنیده بودم.

حاج ماموستا اهل بحث علمی بود. در هر مجلسی که وارد می‌شد، بلافاصله یک بحث علمی را طرح می‌کرد تا هم جلسه را معنوی کنند، هم بهره‌ای به اهل مجلس برسانند، هم از بحث‌های حاشیه‌ای که خدای نخواستہ بوی غیبت از آن بیاید، جلوگیری نمایند.

**سید محمد سعید حسینی،**

**مدرس علوم دینی سنندج و عضو شورای افتاء**

## آداب ادب

مرحوم حاج ماموستا شیخ الاسلام از یک خانواده‌ی اصیل روحانی بود. تاجایی که بنده اطلاع دارم اسلاف ایشان نسل اندر نسل از روحانیان برجسته و طراز اول کردستان بوده‌اند و آن چه از سجایای اخلاقی در ایشان مشاهده و ملاحظه کرده‌ایم، بهره‌ای بود کریمانه از گذشتگان با دیانت این عالم وارسته.

حاج ماموستا مجمع سجایای اخلاقی بود و اگر قصد و غرض، معرفی ابعاد شخصیتی این عالم بزرگ باشد، قطعاً نیاز به نگارش جداگانه و مفصل وجود دارد، اما چون در این جا بنا را بر اختصار داریم، ضرورت دارد به اجمال به بعضی از این جنبه‌ها اشاره شود.

حاج ماموستا انسانی به معنی واقعی مؤدب بود. ایشان ادب را از دین آموخته بود و جز بر صراط پاک رسول الله (ص) بر طریق دیگر حرکت نمی‌کرد و به تعبیری، ایشان آداب ادب را خوب آموخته بود و جهات و چهارچوب‌های آن را به معنی واقعی شناخته بود و ضمن این که سعی می‌کرد هم در پیشگاه خالق هم در مقابل



انسان‌ها، ادب را در اعمال و رفتارشان پیاده کند، بلکه نسبت به این مهم دیدگاهی عرفانی، فلسفی داشت و من همیشه حرکات ایشان را ملاک و معیار ادب می‌دیدم و رفتارشان تجلی همان کلام والای مولانا بود که حرکت در جهت خلاف ادب، موجب محرومیت از لطف رب‌العالمین است، که می‌فرماید:

#### بی ادب محروم ماند از لطف رب

لذا ادب ایشان نوعی قرب بی‌واسطه به حضرت حق بود و هنگامی که انسان با این پیرِ عالم، روبه‌رو می‌شد از نوع رفتار، برخورد و معاشرت ایشان، مات و متحیر می‌گشت و این هم به نظر بنده بهره‌ای خدادادی بود که حضرت دوست در ارتقای منزلت اجتماعی و محبوبیت به شهید حاج ماموستا عنایت فرموده بود.

**سید محمدسعید حسینی،**

**مدرس علوم دینی و عضو شورای افتاء**

## نظر و رأی شورا ارجح است

حاج ماموستا شیخ الاسلام عضو شورای افتاء استان کردستان بود. مسائل شرعی و مستحدثات به این شورا ارجاع می‌شد و شورا نیز برای آن تصمیم می‌گرفت. شورا علاوه بر تصمیم‌گیری در موارد کلی، مراجعین فردی زیادی هم داشت. خیلی وقت‌ها مراجعه‌کنندگان برای حل مسائل شرعی خود، در منزل، خدمت حاج ماموستا می‌رسیدند و از ایشان رأی و نظر می‌خواستند، اما ایشان مراجعین را به شورا می‌فرستاد و تلفنی موضوع را به اطلاع ما می‌رساند و می‌فرمود:

- فلان شخص این چنین مشکلی دارد، ایشان را فرستادم، شورا بررسی کند و رأی صادر نماید.

بعضی از اوقات که مسأله پیچیده بود، می‌فرمود:

- رأی و نظر بنده در این زمینه این است، اما رأی شورا در همه‌ی امور ارجح است و شما طبق نظر اعضای شورا رأی صادر کنید.

سید محمد سعید حسینی، مدرس علوم دینی سنندج و عضو شورای افتاء

### تجسم علم و تواضع

ویژگی بارز ماموستا شیخ الاسلام علم و دانش فراوان ایشان بود به گونه‌ای که برای دریافت این ویژگی ایشان، لازم نبود با وی معاشرت طولانی داشته باشی. من از همان آغاز، مرتبه علمی ایشان را درک کردم. این انسان فرزانه یک استاد به تمام معنی بودند و در زمینه‌ی علوم اسلامی و فلسفه‌ی اسلامی تبحری به غایت بالا داشتند و حوزه‌های درسی استاد همیشه مملو از تشنگان زلال معارف دینی بود.

ایشان در مدت عمر پر برکتشان توانستند شاگردانی را تربیت کنند که امروز در اجتماع از جایگاه و منزلت علمی و اجتماعی خاصی برخوردار هستند و هر یک از نظر علمی وزنه‌ی وزینی در استان محسوب می‌شوند.

بزرگان دینی ما همیشه گفته‌اند: "بین علم و تواضع یک رابطه‌ی دو جانبه وجود دارد." یعنی به هر میزانی که علم انسان‌ها بالا می‌رود، میزان تواضع و فروتنی آنها هم بیشتر می‌شود و من این موضوع را به وضوح در شخصیت این

شهید والامقام دیدم.

من ارتباط تنگاتنگی با حاج ماموستا داشتم و زیاد به منزل ایشان می‌رفتم و آن‌چه از سلوک و رفتار ایشان که هیچ وقت فراموش نمی‌کنم، همین تواضع ایشان بود.

من هیچ‌گاه ندیدم ایشان بالاتر از مهمانان نشان بنشینند، اگر چه این مهمانان کم‌سن و سال‌تر از ماموستا بودند.

استقبال از مهمان و بدرقه‌ی او جزو اصول مسلم رفتار مهمان‌نوازی این شهید بود و هیچ‌گاه آن را ترک نکرد.

**محسن حیدریان،**

**نماینده‌ی ولی فقیه در سپاه بیت المقدس کردستان**

### شیوایی کلام

شهید شیخ الاسلام از خداوندگاران کلام رسا و شیوا بود و واژه‌ها چون موم در دستانش قرار داشت و آن چنان بر توسن سخن سوار بود که در میدان فصاحت و بلاغت گوی سبقت را ربوده بود.

اوج این فصاحت زمانی خود را نشان داد که در جمع بیست و چهار هزار نفری طلاب و روحانیان مناطق کردنشین در محضر نورانی مقام معظم رهبری در شهر سنندج، لب به سخن گشود، آن چنان مؤدبانه و مردانه کلمات را بر زبانش جاری کرد که همه از زلال چشمه‌سار کلامش سیراب شدند و رهبر معظم انقلاب هم با تأیید کلام شیوای، در مقام تحسین برآمدند.

این سخنان شیوا و کلام رسا آن چنان انعکاسی در سراسر ایران اسلامی و حتی خارج از کشور داشت که تا مدت‌ها طنین آوایش نوازشگر روح و جان منادیان وحدت بود.

او در این جلسه مسائل و مشکلات را چنان با زیبایی به استحضار رهبر معظم

انقلاب اسلامی رساند که همه را به تعجب وا داشت.

احمد علی بهاری،

مدیر مرکز یزرگ اسلامی غرب کشور

## اوج استادی

من به دلیل ارادتی که خدمت حاج شیخ الاسلام داشتم، زیاد مصدع ایشان می‌شدم و خدمتشان می‌رسیدم، چون رفت و آمد من همیشگی شده بود. لذا من خود را مهمان تصور نمی‌کردم و حاج ماموستا هم همیشه می‌فرمود: - اینجا متعلق به شماست و شما خود میزبانی.

از این رو بعضاً پیش می‌آمد وقتی طلاب برای کسب فیض خدمتشان می‌رسیدند، من هم حضور داشتم. هر بار که نحوه‌ی تدریس ایشان را می‌دیدم نکته‌ی جدیدی در آن می‌یافتم.

یک بار یکی از طلبه‌های ایشان که کتاب جمع‌الجوامع را می‌خواند، خدمتشان رسید. حاج ماموستا چون بسیار مقید به استفاده از زمان بود، درس را شروع کرد. من هم نشستم گوش دادم. آن قدر شیوا و رسا مطالب را تفهیم می‌فرمود که من تعجب می‌کردم و با خود می‌گفتم: "خداوندا به این عالم متقی چه بیانی عطا فرموده‌ای!"

من معنی فصاحت و بلاغت را در آن لحظه درک کردم و بعد از سالها فهمیدم که استادی یعنی چه و چگونه باید تدریس کرد.

سید جعفر الیاسی،

امام جماعت مسجد شیخ عبدالقادر گیلانی سنندج



### پای بندی به دین

حدود پانزده سال پیش در مجلسی حضور داشتم، فرد تحصیل کرده‌ای هم در آن مجلس بود. صحبت‌هایی بین بنده و ایشان رد و بدل شد، تا این که بحث علم، درایت و تقوای حاج ماموستا شیخ الاسلام پیش آمد. پرسیدم: "شما که اهل سقز هستید، شیخ الاسلام را می‌شناسید؟" گفت: "کاملاً او را می‌شناسم." عرض کردم: "چگونه شخصیتی هستند؟" گفت: "از دینداری و دیانت ماموستا شیخ الاسلام خاطره‌ای را نقل می‌کنم تا شما شخصیت ایشان را بهتر و بیشتر بشناسید، ایشان گفت:

- حاج ماموستا در سال‌های اول دهه‌ی چهل دبیر دبیرستان‌های سقز بود. ماه مبارک رمضان بود، اما با توجه به جو آن زمان خیلی از دبیران و کادر مدرسه روزه نمی‌گرفتند و بساط خوردن و آشامیدن در دفتر مدرسه مهیا بود. حاج ماموستا چون روزه بود و دوست نداشت آن فضای غیر دینی را ببیند، وقتی کلاسشان به پایان می‌رسید، زنگ تنفس را در کلاس می‌ماند تا زمان کلاس

بعدی فرا برسد و در این فاصله مطالعه می‌کرد.  
این عمل حاج ماموستا تأثیرات زیادی بر دبیران گذاشت و خیلی‌ها را نسبت  
به عمل روزه‌خواری متنبه کرد.

محمود شیخ مرادی،

دبیر و مدرس مدرسه‌ی علوم دینی دهگلان

### باید نو اندیش بود

نام و آوازه‌ی شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام را شنیده بودم، اما توفیق زیارت ایشان از نزدیک نصیب نشده بود.

در مراسم ختم مرحوم حاج ماموستا ملا عبدالکریم مردوخی در مریوان، شهید شیخ الاسلام هم حضور داشت. بحث‌های مختلفی توسط علما مطرح شد. وقتی نوبت به حاج ماموستا رسید، ایشان موضوع جدیدی را طرح کرد و انصافاً به خوبی از عهده‌ی آن هم برآمد.

جمعی از حاضران به سخنان حاج ماموستا اعتراض کردند. این دانشمند فهیم آن چنان با استدلال و منطق با آنها روبه‌رو شد که همه پس انداختند.

به خوبی این جملات ایشان را به یاد دارم که فرمود:

- دوستان! امروز روز حضور است، زمان انزوا و گوشه‌گیری گذشته است، این زمان دوران انفجار اطلاعات است، باید نگرش‌ها نسبت به قضایا تغییر پیدا کند،

باید نواندیش بود و نگاهی متناسب با پیشرفت علم و تکنولوژی به پیرامون خود داشت. معجزه‌ی مهم اسلام انطباق قوانین و مقررات آن با تمام شرایط زمان و مکان است، پس باید به خود بیاییم.

**کامل هوشیاری،**

**امام جماعت مسجدالنبی قرادیان**

### استاد مسلم

در اواخر دوران طلبگی در حجره‌ی مسجدی زندگی می‌کردم که ماموستا آدابی، امامت آن‌جا را به عهده داشت. چون پایه‌ی آخر بودم، دوست داشتم خدمت استادی تلمذ کنم که بتوانم مباحث مد نظرم را بیاموزم. روزی خدمت ماموستا آدابی عرض کردم: "شنیده‌ام حاج ماموستا شیخ الاسلام، به سنج آمده‌اند. اگر امکان داشته باشد خدمتشان برسیم."

ایشان قبول کردند. با هم رفتیم خدمت حاج ماموستا و در همان لحظات اول مجذوبشان شدم. عرض کردم: "ماه‌های پایان تحصیلم است و مشتاقم این ایام را از خرمن دانش شما خوشه‌چینی کنم."

فرمود:

- چه درسی را می‌خواهی با هم مرور کنیم؟

عرض کردم: "کتاب جمع‌الجوامع را." فرمود:

- مبارک است.

از این‌که حاج ماموستا به این سادگی موضوع تدریس این کتاب بسیار سخت و پیچیده را پذیرفت، خیلی تعجب کردم؛ چون مدت‌ها بود که دنبال استاد می‌گشتم، اما هر کسی حاضر نبود آن را تدریس کند.

خلاصه از این‌که حاج ماموستا موافقت کرده بود، در پوست خود نمی‌گنجیدم. برنامه را اعلام فرمود و بنده این درس را در خدمتشان شروع کردم.

کتاب جمع‌الجوامع یکی از پیچیده‌ترین متون حوزوی اهل سنت است و تدریس آن نیازمند تبّحّر و تسلط فوق‌العاده‌ای است.

وقتی درس را آغاز کرد، آن‌چنان مسلط بود که من مات و مبهوت مانده بودم. خود ایشان نسخه‌ای از این کتاب را داشتند که بسیار قدیمی بود و پاره شده بود. در وقت تدریس یک برگ آن را برمی‌داشت و درست مثل روزنامه آن را می‌خواند.

یک بار عرض کردم: "حاج ماموستا ماشاءالله خیلی تسلط داری روی بحث‌های کتاب." فرمود:

- این کتاب را آن قدر تدریس کرده‌ام که به این روز افتاده است و تعداد دفعات آن را هم نمی‌دانم.

یک بار سؤالاتی درباره‌ی اصول فقه برادران تشیع از ایشان پرسیدم، بلافاصله فرمود:

- مطالب شما در فلان کتاب است و من آن را در حوزه‌های برادران تشیع تدریس کرده‌ام.

کتاب جلو دستش بود، آن را برداشت و بلافاصله مواردی را که من طرح کردم، نشان داد.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

### عبادت عاشقانه

زمانی که بنده در دانشگاه تهران تحصیل می‌کردم، حاج ماموستا هم در دانشگاه مذاهب اسلامی تدریس می‌کرد.

مدتی بود سؤالاتی در ذهنم جوانه زده بود و دنبال فرصتی بودم که خدمت حاج ماموستا برسم تا جواب سؤالاتم را بگیرم.

یک روز بعد از ظهر، راهی دانشگاه مذاهب شدم. ایشان سر کلاس بودند. منتظر شدم. وقتی کلاسشان تمام شد، خدمتشان رسیدم و عرض کردم: "سؤالاتی دارم، اگر اجازه بدهید طرح کنم." فرمود:

- امشب مهمان من هستی، ان شاء الله شب سؤالات را طرح کن.

همراه ایشان راهی مهمان‌سرای دانشگاه شدم. وقتی به آن جا رسیدیم، وقت شام بود، مهماندار خدمت حاج ماموستا عرض کرد: "استاد چه غذایی میل دارید؟" فرمود:

- من خیلی اهل شام خوردن نیستم، هر چه مهمان ما سفارش دادند من هم

می‌خورم.

شام ساده‌ای آماده شد. پس از آن سؤالاتی را طرح کردم و بلافاصله پاسخ آنها را هم گرفتم.

شب را همان‌جا خوابیدم. حدود یک ساعتی به اذان صبح مانده بود که بیدار شدم. دیدم حاج ماموستا در حال اقامه‌ی نماز و راز و نیاز است.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه



### شهامت در صدور فتوا

حاج ماموستا، مجتهد مسلّم بود و به عنوان مفتی در مذهب امام شافعی (ره) محلّ رجوع مردم بود. مسائل فقهی فراوانی را خدمت ایشان طرح می کردند که نیاز به صدور فتوا داشت. بعضی از این مسائل شاید بارها در خدمت علمای دیگر طرح شده بود، اما آنها فتوایی صادر نکرده بودند.

روبه‌رو شدن با مسائل روز، نیاز به استنباط، استدلال و در عین حال، شهامت در صدور فتوا دارد که همه‌ی این ویژگی‌ها را حاج ماموستا داشتند.

در آن چه جزو مسائل روز جامعه بود، بدون ترس و با شهامت کامل استنباط خود را از متون فقهی بیان می فرمود و آنها را هم مکتوب می کرد تا به عنوان سند باقی بماند و برای دیگران هم قابل استفاده باشد.

برای نمونه، یک بار من مطلبی را در مورد وقف از ایشان سؤال کردم و عرض کردم: "قطعه زمینی در روستایی وجود دارد که وقفی است و امروز در مورد نحوه‌ی استفاده از آن، مردم دچار دو دستگی شده‌اند." فرمود:

- عین مطلب را بنویس و مکتوب کن تا من نظر خودم را در ذیل آن بیان کنم.

من هم موضوع را مکتوب کردم و خدمتشان دادم. بلافاصله در ذیل آن چنین نوشتند:

- چون این زمین کاربری مورد خواست شما را ندارد، لذا به فتوای من آن را بفروشید و با پول آن زمین مناسبی برابر ضرورت و خواست خود تهیه کنید.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

## عزت نفس

حاج ماموستا، شیخ الاسلام بسیار متواضع بود، حتی اگر یک طفل را می‌دید سعی می‌کرد در مقابلش تواضع داشته باشد، اما به همان اندازه در مقابل انسان‌های متکبر، عزت نفس داشت و اجازه نمی‌داد متکبران خللی به عزت نفسش وارد کنند. یک بار فرمود:

-یک وقتی به شخص مشهوری سلام و تواضع کردم، مقداری سر سنگینی کرد و خوب جوابم را نداد، از کارم پشیمان شدم و تصمیم گرفتم تا وقتی ایشان این خوی استکباری را دارند، من هم در مقابلشان تواضع و فروتنی نداشته باشم و بعد از آن به ایشان سلام نگفتم. نه این که تکبری داشته باشم، بلکه احساس کردم با این عمل از کرامت انسان کاسته می‌شود؛ چون خداوند ما را به ایستادگی در مقابل مستکبرین سفارش کرده است.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

### توجه به عموم

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از علمای بزرگ و از چهره‌های کمیاب این عصر بود. علم، ایمان و تقوای ایشان نه اکنون که چشم از دنیا فرو بسته‌اند، بلکه در دوران حیات طیبه‌ی ایشان هم زبان‌زد همه‌ی مردم بود.

حاج شیخ در سخنرانی سبک خاصی داشت، علاوه بر این که به اجمال سخن می‌گفت، به میزان توانایی و درک مخاطبین هم بسیار توجه داشت. کلام را به شیوه‌ای ادا می‌فرمود که هم علما و صاحبان اندیشه و علم از آن بهره‌ای ببرند، هم عامه‌ی مردم و کسانی که بهره‌ی چندانی از علم ندارند، استفاده کنند.

**حیدر طاهر نژاد،**

**از شاگردان شهید**

## ادب میزبانی

روزی در خدمت ماموستا شیخ الاسلام بودم، جمعی مهمان رسیدند. همه‌ی آنها از نظر سنی و علمی بسیار با حاج ماموستا فاصله داشتند؛ اما ایشان مهمان‌ها را در صدر مجلس نشاندهند و خودشان در پایین مجلس نشستند.

من با این‌که منش حاج ماموستا را خوب می‌شناختم، اما از دیدن این صحنه تعجب کردم. نتوانستم چیزی نگویم. لذا عرض کردم: "حاج شیخ در شرع مقدس اسلام به کرات سفارش شده که مکان علما در صدر مجلس است. آیا می‌توان این دستور را نادیده گرفت؟"

لبخندی زد و فرمود:

- دستور شرع جایگاهش محفوظ است، اما زمان و مکان هم در تفسیر آنها باید لحاظ گردد. آن‌چه پیامبر(ص) بزرگ ما در تکریم و احترام به مهمان فرموده‌اند، بسی بیشتر از مواردی است که در شأن و جایگاه جلوس علما بیان کرده‌اند. چون پاسداشت حرمت مهمان بسیار مهم است، در اینجا قضیه بر عکس

می‌شود. مهمانان که عزیزند در جایگاه بالا قرار می‌گیرند و بنده هم که خادم و میزبان آنها هستم، در همان جایگاه خدمتی به خدمتگزاری مشغول می‌شوم.

**حیدر طاهر نژاد،**

**از شاگردان شهید**

### گزیده گویی

حاج ماموستا از اطناب و تطویل کلام بیزار بود. نه خود اهل اطناب بود و نه دوست داشت پای صحبت‌هایی بنشیند که متکلم آن به اصل ایجاز و اختصار پای‌بند نیست، لذا دایم به ما می‌فرمود:

- دوستان، در وقت صحبت کردن به همه‌ی جوانب امر توجه داشته باشید. وقتی گوش گیر آوردید، آن را مفت تصور نکنید. با تطویل کلام، به جای ایجاد نشاط در مستمعین، ملالت و کسالت را به آنها ارزانی ندارید. اصل کلام را بر صراحت گفتار، اختصار و شفافیت قرار دهید تا همیشه گوش‌هایی مشتاق شنیدن کلام شما باشند نه این‌که با اطناب و طول و تفصیل‌های غیر ضروری در مردم تنفر ایجاد کنید و باعث افسردگی دل آنها شوید، رعایت قاعده‌ی طلبگی «خیر الکلام ما قلّ و دلّ» برای شما واعظان یک اصل است.

حیدر طاهر نژاد،

از شاگردان شهید

## اولین دیدار

به دلیل دوستی و رفاقتی که ابوی بنده با حاج ماموستا شیخ‌الاسلام داشت، بارها ذکر خیر ایشان را شنیده بودم، اما در سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، به خاطر حضور حاج ماموستا در تهران، تجدید دیداری بین این دو دوست صورت نگرفته بود. لذا بنده هم سعادت زیارت این شخصیت معنوی را پیدا نکرده بودم.

اوایل دهه‌ی هفتاد، زمانی که دوران دانشجویی را سپری می‌کردم از طریق یکی از اساتید مطلع شدم که ایشان به سنندج آمده و قصد اقامت داریم در این شهر را دارند. با شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدم. پس از مدتی که حاج ماموستا به عنوان امام جماعت مسجد سید قطب منصوب گردید، یک روز برای اقامه‌ی نماز مغرب، راهی آن‌جا شدم. پس از اتمام نماز، خدمتشان رسیدم و خودم را معرفی کردم. ایشان با این‌که برای اولین بار من را می‌دیدند، خیلی عاطفی و گرم برخورد کردند. پس از سؤال و جواب‌هایی که بین ما رد و بدل شد، فرمود:



- تو برادرزاده‌ی من هستی و من پدرت را خیلی دوست دارم و با این که سال‌هاست ایشان را ندیده‌ام، اما جایگاهش در قلبم محفوظ است و هنوز غبارِ گذشتِ روزگار، نتوانسته در کم رنگ کردن این دوستی و مودت کوچک‌ترین تأثیری داشته باشد.

من در همان برخورد اول مجذوب شخصیت والای این انسان بزرگوار شدم و احساس کردم ایشان یک جذبه‌ی خاص روحی و معنوی دارند که من تا آن لحظه در کمتر کسی مشاهده کرده بودم. در همان دیدار اول از من تعهد گرفت که ارتباطم را با ایشان ادامه دهم و دقیقاً در این زمینه فرمود:

- تو باید نسبت به انجام صله‌ی ارحام، احساس وظیفه کنی و مبادا بگذاری و بروی و دیگر تو را نبینم؛ ما نسبت به هم تکلیف متقابل داریم.

**از شاگردان شهید**

### واقعاً ایشان شیخ‌الاسلامند

در سال ۱۳۸۳ همایشی استانی تحت عنوان « زنان و انتفاضه‌ی فلسطین » در سنندج برگزار شد. در این همایش از مسؤولین سازمان حماس هم دعوت به عمل آمده بود که دکتر ابواسامه مسؤول دفتر سیاسی حماس در تهران در این همایش حضور پیدا کردند. پس از اتمام برنامه‌های همایش، دیدارهایی برای آقای ابواسامه با مسؤولین استان پیش‌بینی شده بود که بعد از همایش طبق برنامه‌ی قبلی این دیدارها انجام شد. قراری با حاج ماموستا شیخ‌الاسلام گذاشته بودیم که به دلیل مشغله‌های ایشان، این ملاقات به شب موکول شد. حدود ساعت ۱۰ شب خدمت ایشان رسیدیم. معارفه‌ی مختصری انجام شد. ایشان هم به گرمی مهمانان را پذیرفت و با زبان عربی فصیح به دکتر ابواسامه خوش‌آمد گفت و فرمود:

- فلسطین پاره‌ی تن اسلام است و جزو سرزمین‌های مقدس ماست. دوست دارم در این زمینه به اختصار مطالبی را عرض کنم.

البته برنامه این بود که آقای دکتر ابتدا گزارشی از وضعیت انتفاضه‌ی فلسطین را به استحضار حاج ماموستا برساند و بعد نقطه نظرات حاج ماموستا را استماع کند. اما حاج شیخ الاسلام، باب سخن را گشود و پیرامون مسأله‌ی فلسطین، گذشته، حال و آینده‌ی جنبش اسلامی مردم مسلمان در مقابل جنایات صهیونیست‌ها آن قدر زیبا، جامع و با اطلاعات صحبت کرد که مهمان فلسطینی ما انتظار نداشت.

وقتی سخنان حاج ماموستا به پایان رسید، دکتر ابواسامه گفت:

- من مانده‌ام که چه بگویم، چون شما آن قدر زیبا صحبت کردید و به حدی از نزدیک مسائل فلسطین را دنبال می‌کنید که من مطلب ناگفته‌ای ندارم که بگویم.

خلاصه ایشان هم مطالبی را گفتند و در پایان هم گفت:

- واقعاً ایشان شیخ الاسلامند.

**از شاگردان شهید**

### اسلام معرّف حقانیت خود است

اوایل پیروزی انقلاب اسلامی، احزاب و نیروهای چپ در شهر سقز تبلیغات گسترده‌ای آغاز کرده بودند و سردمدار اصلی آنها هم چند نفر دبیر بودند. تحمل این موضوع برای مردم مسلمان سقز سنگین بود، لذا به کرات مراجعه می‌کردند و از پدرم می‌خواستند پاسخ آنها را بدهد و بطلان عقایدشان را بر ملا سازد. اما حاج ماموستا معتقد بود که باید به آنها میدان داد تا حرف هایشان را بزنند، چون اگر فضایی ایجاد گردد و هر یک از آنان عقاید و افکارشان را بیان کنند، مجال برای نقد و جدا کردن سره از ناسره فراهم می‌گردد، چون تبلیغ اسلام به طور یک طرفه نمی‌تواند خیلی مؤثر باشد، الاّ این‌که، افراد آن را از روی باور و صمیم قلب درک کنند. لذا وقتی ما اسلام را عرضه کردیم و دیگران هم متاع خود را در منظر عموم گذاشتند، مردم حق را بهتر می‌شناسند. بنابراین، خود اسلام می‌تواند معرّف حقانیت خودش باشد و در این زمینه، همیشه شاهد مثال ایشان، مسلمانان اروپا از جمله مسلمانان انگلیس بود و می‌فرمود:

- مسلمانان انگلیس خیلی مسلمان هستند، چون مثل بعضی از مسلمان‌ها در ایران، اسلام را وراثتی و شناسنامه‌ای نپذیرفته‌اند، زیرا در آن جا آیین‌های مختلف به معرفی خود می‌پردازند و کسانی که دین مبین اسلام را برمی‌گزینند با بصیرت و آگاهی آن را انتخاب می‌کنند، از این جهت است که در دفاع از آن استقامت بیشتری دارند و به احکام آن پای‌بند هستند.

حامد شیخ الاسلام،

فرزند شهید

## آداب صحبت

کلام حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از فصاحت و بلاغت بالایی برخوردار بود. اختصار در کلام، نوع انتخاب الفاظ، توجه به مستمعین و شیوه‌ی بیان، جذابیت خاصی به سخنان ایشان می‌داد.

یک بار خدمتشان عرض کردم: "حاج ماموستا کلام شما بسیار شیوا، رسا و تأثیرگذار است، این بزرگ‌ترین حسن برای یک سخنران است. چگونه می‌توان به این مرحله رسید؟"

حاج شیخ در جواب بنده بدون این‌که اشاره‌ای به آموختن فن بیان و ضرورت مطالعه‌ی کتب تخصصی در این زمینه بکند، فرمود:

- چون موضوع خیلی مهم است، من خاطره‌ای را در این باره برای شما تعریف می‌کنم و طی طریق در این مسیر را بر عهده‌ی خودت می‌گذارم. فرمود:

"من آوازه‌ی استادی را در مریوان شنیده بودم. ایشان واعظ فصیح و بلیغی بود. به عشق استفاده از محضرشان مسیر بانه تا مریوان را با پای پیاده طی کردم

تا فضیلت درک محضر ایشان را پیدا کردم. برای یادگیری فن بیان و توجه عملی به آن چه استاد در این زمینه دارند، یک سال کامل در مریوان ماندم، هدف نهایی من هم فقط آموختن این فن بود. بعد از یک سال احساس کردم مطالبی در این زمینه آموخته‌ام، لذا دوباره مسیر برگشت به بانه را با پای پیاده طی کردم. اما این بار، پیاده روی من یک تفاوت اساسی با مرحله‌ی قبل داشت و آن هم این بود، در تمام چند روزی که در مسیر بودم، سخنان و صحبت‌ها و حتی حرکات استاد را تکرار می‌کردم. آن قدر در این زمینه تمرین و ممارست نمودم که اصلاً نفهمیدم این مسیر طولانی و کوهستانی را چگونه طی کردم. این کار را بعد از رسیدن به بانه هم ادامه دادم، طوری که همه چیز ملکه‌ی ذهنم شد. لذا قدم گذاشتن در این راه، غیر از استعداد ذاتی و خدادادی، نیازمند زحمت و تلاش و تمرین است.

**عطا الله حسن پور،**

**از شاگردان شهید**

### بانی خیر

یک روز همراه استاندار اسبق به یک مجلس ترحیم رفتیم. حاج ماموستا شیخ‌الاسلام در این مجلس حضور داشت. زمانی که بنده ایشان را دیدم، آن چه از اصول ادب و احترام لازم بود در مقابل حاج ماموستا به جا آوردم. نوع برخورد بنده با ایشان برای استاندار و همراهانش تا حدودی دور از انتظار بود. به محض این که احوالپرسی‌ها تمام شد، آقای استاندار از من پرسید این ماموستا کیست که شما این همه دوستش داری. عرض کردم آقای استاندار ایشان کسی هستند که اگر در مذهب شافعی، بنا باشد مرجع و مجتهدی را در این عصر در ایران معرفی کنند، بلا شک کسی جز این شخصیت، صلاحیت چنین مقامی را ندارد. ایشان حاج ماموستا شیخ‌الاسلام هستند. استاندار هم وقتی توضیحات من را شنید، گویی گم کرده‌ی خودش را پیدا کرده، بلند شد و ضمن ربوبوسی با حاج ماموستا نهایت احترام را در حق ایشان به جا آورد و از آن لحظه به بعد این دو نفر با هم دوست صمیمی شدند.

**خلیل آدابی، امام جماعت مسجد امام غزالی سنندج**



### تکبر و تشخص کار شیطان است

در یکی از روزهای جمعه‌ی زمستان، پس از اقامه‌ی نماز جمعه‌ی موچش، قصد برگشت به سنندج را داشتیم. از منزل زنگ زدند و گفتند: "حاج ماموستا شیخ الاسلام، تماس گرفته‌اند و فرموده‌اند که نگران شما هستند و می‌خواهند شما را ببینند." من هم گفتم: "حالا که چنین است، وقتی به سنندج برگشتم، به منزل ایشان می‌روم. شما منتظر نباشید." وقتی رفتم، دیدم حاج ماموستا کسالت دارد و در بستر بیماری است. تا من را دید، بلافاصله از جا بلند شد. من از حاج ماموستا خواهش کردم که بلند نشوند. ایشان در جواب فرمود:

- اگر من به احترام شما که طلبه و دوست من هستی بلند نشوم، کم‌کم این کار برایم جنبه‌ی عادت می‌گیرد و در مقابل دیگران هم کم‌التفات می‌شوم و نتیجه‌ی این کار تکبر و تشخص خواهد بود که این خصلت هم از خصلت‌های شیطانی است و من هم دوست ندارم طوری عمل کنم که شائبه‌ای از اعمال شیطانی در وجودم باشد و خدای نخواست، مورد قهر و غضب الهی قرار بگیرم.

**اقبال بهمنی، امام جمعه‌ی موچش**

## کرامت مردم

حاج ماموستا از هر کاری که نشانی از تفاخر و تکبر و به فرموده‌ی همیشگی خودشان تفرعن داشت، اعلام براءت می‌کرد و دوری می‌جست. یک‌بار در خدمتشان عازم یکی از روستاها شدیم. وقتی به نزدیکی‌های روستا رسیدیم، دیدیم مردم زیادی به استقبال آمده‌اند و گوسفندی را هم با خود آورده بودند تا در جلو پای حاج ماموستا قربانی کنند.

حاج ماموستا فرمود:

- ملا اقبال چی شده؟

عرض کردم: "مردم به احترام شما به استقبال آمده و گوسفندی را هم آورده‌اند قربانی کنند. این نشانه‌ی عشق و محبت مردم به شماست.  
فرمود:

- نه، این نشانه‌ی کرامت و بزرگواری مردم است، اما قربانی کردن و کشتن گوسفند کار اشتباهی است و من مطلقاً آن را تایید نمی‌کنم و اگر گوسفند را

جلو پای من بکشند، من قدم به این روستا نخواهم گذاشت. شما بروید به مردم بگویید این گوسفند را بعد از رفتن من قربانی کنند و گوشت آن را در میان فقرای روستا تقسیم نمایند. من هیچ وقت اجازه نخواهم داد جلو پای من حیوانی کشته شود.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش**

### چهره‌ی آرامش بخش

هر کس در همان برخورد اول وجد و نورانیت چهره را به راحتی از صورت زیبا و نورانی حاج ماموستا درک می‌کرد. من هر وقت مشکلی داشتم و غم و غصه، دور و برم را می‌گرفت، بلافاصله خدمت ایشان می‌رفتم و وقتی حاج ماموستا را می‌دیدم و در مقابلش زانوی ارادت و ادب می‌زدم، بدون این‌که بحثی از مشکل بکنم، با شنیدن کلام حاج شیخ آن چنان محو‌گفتار، رفتار و چهره‌ی معنوی ایشان می‌شدم که همه‌ی غم و غصه را فراموش می‌کردم و با دیدن آن سیمای نورانی به یاد این حدیث حضرت رسول (ص) می‌افتادم که می‌فرمایند:

«اگر به حضور مردان خدا بروی غم در درونت باقی نمی‌ماند و به یاد قیامت و دین و صالحین می‌افتی.»

اقبال بهمنی،

امام جمعه‌ی موچش

### خادم القوم

شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام به رغم داشتن مقام علمی بسیار بالا و موقعیت اجتماعی خوب، از متواضع ترین انسان های روزگار بود. من زیاد خدمتشان می رسیدم، به محض این که زنگ در را می زدم، در باز می شد و هنوز چند پله بیشتر را طی نکرده بودم که می دیدم حاج شیخ الاسلام بر روی پله ها ایستاده و منتظر هستند. وقتی من را می دید، گرم، مصافحه می کرد و به داخل راهنمایی می فرمود. یک بار عرض کردم: "حاج ماموستا، شما با این کارتان همه را شرمند می کنید. ما وقتی با این رفتار شما روبه رو می شویم، عرق شرم بر چهره مان می نشیند. در جوابم می فرمود:

- سیّد القوم خادمهم. من خادم مردم هستم و اگر این گونه رفتار نکنم مرتکب معصیت شده ام، لذا شما هم راحت باشید تا من به وظیفه ام عمل کنم.

**علی میرزایی،**

**امام جماعت مسجد آقا حبیب الله سنندجی**

### همه‌ی ما مساوی هستیم

در سفری به دولت آباد روانسر در رکاب حاج ماموستا شیخ‌الاسلام بودم. از سلوک و رفتار ایشان درس‌های فراوانی آموختم. زمانی که سفره‌ی ناهار را پهن کردند، دو نفر درویش وارد شدند و در گوشه‌ای خارج از سفره نشستند. حاج ماموستا دستور داد که آن دو نفر درویش را دعوت کنید تا بر سر این سفره حاضر شوند و با ما ناهار صرف کنند. بعضی‌ها انتقاد کردند و گفتند: "حاج ماموستا این سفره‌ی علماست، آنها جای دیگری ناهار می‌خورند." فرمود:

- به خدا اگر آنها بر این سفره حاضر نشوند و در کنار ما ننشینند، من ناهار نمی‌خورم، این کار خلاف شرع مبین است، همه‌ی ما با هم مساوی هستیم و فرقی بین ما نیست، شریعت و طریقت در کنار هم قرار دارند و با هم، موجبات بقا و سر بلندی اسلام را فراهم می‌کنند.

علی میرزایی،

امام جماعت مسجد آقا حبیب‌الله سنندجی

### حافظه‌ی قوی

حاج شیخ الاسلام حافظه‌ای قوی و ذهنی بسیار نقاد داشت. ایشان آن چه را در دوران طلبگی آموخته بود، به یاد داشت و در حین تدریس مطالبی را که از اساتیدشان به خاطر داشت، باز گو می‌کرد.

شنیدن این مطالب برای ما بسیار عجیب می‌نمود، تکرار آموخته‌های پنجاه و چند سال پیش آن هم بسیار دقیق و درست، نیازمند حافظه‌ای قوی و هوشی سرشارست. مثلاً وقتی به مسأله‌ای در وقت تدریس می‌رسید، می‌فرمود:

- من این بحث را در خدمت فلان استاد خوانده‌ام، رأی و نظر ایشان این بوده است، اما فلان استاد در این زمینه به شکل دیگری اظهار نظر کرده‌اند.

و رأی ایشان را هم بیان می‌فرمود و گاهی اوقات هم چندین نظر را از اساتیدشان در یک موضوع به عنوان شاهد مثال می‌آورد.

در تفسیر هم همین شیوه را داشت. وقتی می‌خواست تفسیر آیه‌ای را بیان کند، نظر خیلی از مفسرین را بیان می‌کرد، سپس می‌فرمود:

- نظر من هم این است.

یا می فرمود:

- در بین مفسرین، من نظر فلان مفسر را در این زمینه می پذیرم.  
تکرار مطالب و یا حضور ذهن در آن سن، بسیار کار مشکلی است، اما لطف و  
عنایت خداوند بر سر حاج ماموستا سایه گستر بود و ایشان با همان توان و اطلاعات  
در سن پیری تدریس می کرد که در سن جوانی.

**عبید لطفی،**

**امام جماعت مسجد میرزا فرج الله سنندج**



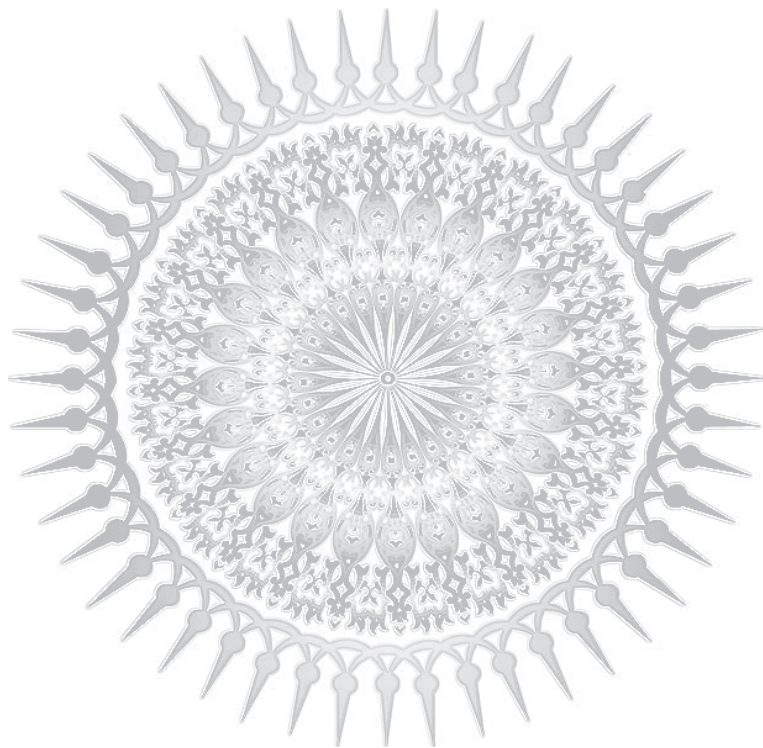
### دقت در کاربرد واژه‌ها

حاج ماموستا در ادای تلفظ دقیق کلمات بسیار حساس بود و هر جا می‌دید کسی واژه‌ای را درست ادا نمی‌کند، یا تذکر می‌داد یا با تلفظ درست واژه به صورت غیر مستقیم، موضوع اصلاح تلفظ را به طرف مقابل متذکر می‌شد. مثلاً ایشان به جای کلمه‌ی «بیت‌المُقدّس» می‌فرمودند: «بیتُ المقدّس» و زمانی که تذکر می‌داد و افراد می‌گفتند این واژه چون کاربردش جزو اغلاط مصطلح است چه اشکالی دارد؟ می‌فرمود: "آیا بهتر نیست به جای غلط مصطلح، درست غیر مصطلح را به کار ببریم تا دیگر غلطی را در کلام نداشته باشیم؟"

گاهی اوقات این قدر حساسیت نشان می‌داد که اگر طلبه‌ای چند بار کلمه‌ای را غلط ادا می‌کرد، می‌فرمود:

- مادام که صورت صحیح آن را یاد نگرفته‌ای حق نداری این کلمه را بر زبان جاری کنی.

**عبید لطفی، امام جماعت مسجد میرزا فرج الله سنندج**



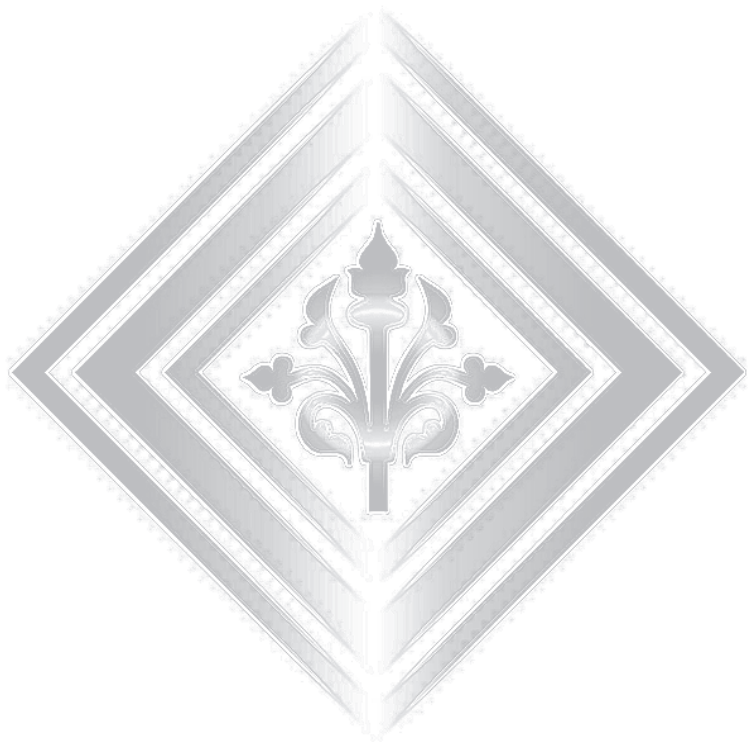


## فصل ششم

ارادت به اساتید، بزرگان

و مشایخ کرام





### بر مزار استاد

شهید حاج ماموستا یکی از شاگردان برجسته‌ی عالم شهیر منطقه‌ی مریوان مرحوم ماموستا ملامحمدباقر بالک بود.

مرحوم ماموستا ملا محمد باقر در دوران حیات خود از علمای سرشناس و عرفای به‌نام کردستان بود و فرزندان معنوی او الحمدلله هنوز هم در کردستان فراوانند و منشأ خیر و برکت برای امت رسول الله (ص) می‌باشند.

در سفری در خدمت شهید شیخ الاسلام به مریوان رفتیم. وقتی روحانیان آن‌جا از حضور حاج ماموستا اطلاع پیدا کردند، همه دور ایشان حلقه زدند. حاج ماموستا یک سخنرانی بسیار جالب و جذاب در محفل روحانیان کرد و بعد از جلسه فرمود:

- دوست دارم به زیارت مرقد ماموستا ملامحمد باقر بروم.

حاج ماموستا به استادش ارادت خاصی داشت. همیشه ذکر خیر ایشان بر لبانش جاری بود و از علم و تقوا و درایت استادش سخن می‌گفت.

در خدمت ایشان راهی روستای بالک شدیم. حاج ماموستا وقتی به مزار استادش رسید، آن‌چنان عاشقانه و مؤدبانه با مزار استاد روبه‌رو شد و سلام کرد که تصور همه این بود که ایشان با یک آدم زنده احوالپرسی می‌کند. پس از سلام، نشست و ضمن قرائت فاتحه و دعایی از سر اخلاص، از من خواست برای شادی روح استاد، آیاتی از کلام حق را قرائت کنم.

**سید محمد سعید حسینی،**

**مدرس علوم دینی سنندج و عضو شورای افتاء**

### بیاره و طویله مضجع مشایخ بزرگ ما هستند

شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام به بزرگان مدفون در بیاره ارادت خاصی داشت. اصلاً سرزمین بیاره و طویله برای ایشان تقدس داشت. خیلی وقت‌ها می‌فرمود:

- این دو نقطه بسیار مقدس هستند، خصوصاً بیاره که مضجع مشایخ بزرگ طریقت، حضرت شیخ علاءالدین و شیخ عثمان است.
- همیشه آرزو داشت سفری به این دو مکان داشته باشد.
- یک بار بنده در خدمتشان به مریوان رفتم، فرمود:
- خیلی دوست دارم سری به بیاره بزنم.
- عرض کردیم: "رفتن به آن‌جا محدودیت دارد." فرمود:
- تا هر جایی که منع نداشته باشد، می‌رویم.
- ما هم اجابت امر نمودیم و در خدمتشان حرکت کردیم. وقتی که به گردنه‌ی تته رسیدیم، از دور این دو نقطه پیدا بودند، فرمود:

- جلوتر می‌رویم.

رفتیم و بر کوه مشرف بر این دو نقطه قرار گرفتیم. من دگرگونی را کاملاً در چهره‌ی ایشان می‌دیدم. به حدّی مجذوب این نقاط شده بود که قابل بیان نیست. فاتحه‌ای قرائت فرمود و خاطراتی از دوران طلبگی خود در این دو روستا بیان کرد و فرمود:

- به راستی بیاره و طویله مقدس‌اند. مردم این دو روستا خدمات ارزشمندی به دین اسلام کرده‌اند و علمای بزرگی در این دو نقطه پرورش یافتند و مشایخ عظامی در این جا مدفونند. امیدوارم خداوند ما را از شفاعتشان محروم نگرداند.

**سید محمد سعید حسینی،**

**مدرس علوم دینی سنندج و عضو شورای افتاء**



### نمازهای طولانی

بعد از شهادت حاج ماموستا - که از دردناک‌ترین خاطرات زندگی‌ام محسوب می‌شود - به یکی از اهالی مسجد سید قطب عرض کردم: "مگر در شب شهادت حاج ماموستا شما در مسجد حضور نداشتید که حاج شیخ تنهایی از مسجد خارج شد؟" گفت: "چرا، بعد از نماز مغرب، حاج ماموستا عادت داشتند دو رکعت نماز بخوانند. پس از اقامه‌ی نماز مغرب بنده دو رکعت نماز خواندم و منتظر شدم که ایشان هم نمازشان را بخوانند تا همراهیشان کنم، اما هر چه منتظر شدم نماز حاج ماموستا تمام نشد. نمازش بر خلاف شب‌های قبل بود، آن قدر نمازشان را طول دادند که همه از مسجد خارج شدند. بنده هم چون روزه بودم، رفتم. هنوز به منزل نرسیده بودم، صدای شلیک تیر را شنیدم. با شنیدن این صدا، بر خودم لرزیدم. برگشتم، دیدم یک پای ایشان بر روی در و نصف بدنشان روی صندلی ماشین است و گویی به خوابی عمیق فرو رفته‌اند، یک کتاب حدیث هنوز در دستشان بود و صفحات آن با خونس رنگین شده بود."

**نجم الدین هاشمی، امام جماعت مسجد هاجر خاتون سنندج**

### عشق به استاد

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام، ارادت ویژه‌ای به استادشان مرحوم حاج‌ماموستا ملا احمد نودشی داشت و مرتب به مرقد ایشان در قبرستان شیخ محمد باقر سنندج رفت و آمد می‌کرد، یک‌بار فرمود:

- در سروآباد برای مردم و روحانیان منطقه بحثی داشتم، فرماندار مریوان هم حضور داشت. از من دعوت کرد به مریوان بروم و در نماز جمعه برای مردم صحبت کنم. گفتم: "چشم، ولی یک شرط دارد." گفتند: "چه شرطی؟" عرض کردم، به شرطی که بعد از نماز، ماشین مناسبی در اختیار بنده قرار دهید تا به زیارت مسجد حاج‌ماموستا نودشی در شهر نودشه بروم. "همان مسجدی که سال‌ها محل تبلیغ و تدریس ایشان بوده. فرماندار پذیرفت و بنده هم به عهدم وفا کردم، بعد از نماز عازم نودشه شدم. وقتی به شهر نودشه رسیدم، امکان رفتن با ماشین تا نزدیک مسجد وجود نداشت، لذا با پای پیاده، کوچه‌ی باریک منتهی به مسجد را طی کردم. وقتی به آن‌جا رسیدم، دیدم در مسجد بسته است.

هر کاری کردند نتوانستند کلید آن را پیدا کنند. موفق به زیارت مسجد نشدم. لذا سرم را بلند کردم و گفتم: "خدایا تو خودت بهتر می‌دانی من به چه نیّتی آمده‌ام، اما خدایا هزاران بار سپاس که این توفیق را نصیب من فرمودی که از کوچه‌ای عبور کنم که بارها حاج ماموستا از آن عبور کرده و نقش گام‌هایی که او برای ترویج دین محمد(ص) در این مسیر برداشته، هنوز در این کوچه بوی تازگی و طراوت دارد."

همیشه می‌فرمود:

- آرزو دارم در جوار مرقد حاج ماموستا نودشی دفن شوم.

لطف خداوند شامل حال ایشان شد و این آرزو محقق گردید.

**محمد صالح مولانای کمانگر،**

**از شاگردان شهید**

### ارادت به استاد

حاج ماموستای نودشه یکی از ستارگان تابناک آسمان علم و عرفان دیار کردستان است که سال‌هاست در قبرستان شیخ محمدباقر سنندج آرمیده است، حتی نوادگان این شخصیت برجسته او را به درستی نشناخته‌اند.

پدرم در دوران طلبگی ایامی را در محضر این عالم بزرگ زانوی تلمذ زده و از کوثر معارف ایشان بهره برده بودند، لذا ارادت بسیار زیادی به این شخصیت جلیل‌القدر داشت و می‌فرمود:

- اگر حاج‌ماموستا در جای دیگری زندگی می‌کرد، قطعاً پس از مرگ این گونه گمنام باقی نمی‌ماند. اما متأسفانه ما آن گونه که شایسته است حرمت بزرگان را پاس نمی‌داریم. حاج ماموستا شخصیتی است که باید برای او یادواره و کنگره‌ی جهانی برگزار شود، نه این‌که چنین گمنام باشد و در این قبرستان کسی او را نشناسد.

پدرم مرتب برای زیارت ایشان به قبرستان شیخ محمدباقر می‌رفت و این

قدر به این مکان علاقه داشت که هرگاه مهمان عزیزی داشت، او را هم همراه خود به زیارت مزار حاج ماموستا می‌برد.

من خیلی از وقت‌ها همراه ایشان به زیارت می‌رفتم. پدرم پس از قرائت فاتحه و تلاوت قرآن، می‌گفت:

- پسرم هیچ‌وقت زیارت حاج ماموستا را فراموش نکن، زیاد به این مکان بیا!  
به سبب عشق و علاقه به حاج ماموستا بود که وصیت فرمود در جوار ایشان به خاک سپرده شود.

در مورد این قبرستان می‌فرمود:

- این مکان قبلاً مسجد و بادامستان و جزء املاک شرف‌الملک بوده. زمانی که حاج ماموستا وفات کرد، شرف‌الملک به دلیل عشق و علاقه‌ای که به این شخصیت داشت، دستور داد جنازه‌ی حاج ماموستا را بر روی این تپه دفن کردند. محلّ سکونت مرحوم شرف‌الملک هم روبه‌روی این تپه بود و گفته بود دوست دارم مزار حاج ماموستا در نقطه‌ای باشد که دایم بتوانم آن را ببینم و این محلّ به تدریج تبدیل به قبرستان گردید و بزرگان و اعظم شهر مانند اصفاعظم، مشیردیوان و شرف‌الملک در این جا مدفون هستند.

حامد شیخ الاسلام،

فرزند شهید

### توصیه به زیارت قبور بزرگان

شهید شیخ‌الاسلام، به زیارت قبور بزرگان دین بسیار علاقه‌مند بود و به اقطاب و مشایخ عظام ارادت خاصی داشت.

ایشان همیشه در وقت تدریس، اهمیت این موضوع را به ما یادآوری می‌کرد. در وقت تعطیلی کلاس‌ها یکی از برنامه‌های اصلی حاج ماموستا - که مؤکداً به ما یادآوری می‌کرد و از ما می‌خواست آنها را انجام دهیم - زیارت قبور بزرگان و مشایخ شهر سنندج بود. دایم می‌گفت:

- زیارت مرقد شیخ محمدباقر و هاجر خاتون را فراموش نکنید.

هر وقت قصد زیارت مرقد بزرگان را داشت، طلبه‌ها را هم دعوت می‌کرد و ما دسته‌جمعی می‌رفتیم.

ایشان از این کار هدف بزرگی داشت، غیر از اجر و ثوابی که بر این کار مترتب بود، می‌خواست اهمیت موضوع را به طلاب یادآوری کند تا آنها بتوانند در مقابل افکار باطلی که بعضاً توسط افراد ناآگاه مطرح می‌شد و زیارت قبور را حرام

می‌دانستند، مقابله کنند و از نشر اباطیل در جامعه جلوگیری شود.  
حاج ماموستا با همه‌ی وجود به زیارت قبور اعتقاد داشت و دایم در مجالس  
و سخنرانی‌ها، این مهم را عنوان می‌فرمود و بطلان عقیده‌ی منحرفین را به  
گوش همگان می‌رساند.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش**

## تصوف عبادت است

حاج ماموستا تصوف را شیوه‌ای برای تزکیه‌ی درون می‌دانست و آن را عبادت می‌شمرد و می‌فرمود:

- ورود در این مسلک، عبادت است و دارای سه حلقه است؛ صوفی و سالک این طریق باید این حلقه‌ها را بشناسد و بعد پله‌پله به اوج این طریق نایل آید. حلقه‌ی اول عبادت است؛ امری که انجام آن فقط برای خداوند است و این حلقه در حقیقت دایره‌ی الوهیت و ربوبیت خداوند است و هیچ نبی و پیغمبر و شیخ و ولی را در آن راه نیست. در این دایره فقط اوست که معبود است و مابقی همه عابدند. همه‌ی مقررات دست خداوند است، اوست که زندگی می‌بخشد، می‌میراند و دوباره زنده می‌کند و این‌جا جز توحید و ربوبیت خداوند چیز دیگری نیست.

حلقه‌ی دوم دایره‌ی نبوت و رسالت است. این دایره، دایره‌ای است که از آدم شروع شده و به محمد خاتم(ص) پایان پذیرفته است. این دایره شرایط خاصی



دارد و خداوند رب العالمین برگزیدگان خود را به عنوان پیغمبر برای انسان‌ها تعیین کرده است. وظیفه‌ی آنها ابلاغ دستور خداوند به بندگان اوست و در حقیقت اینها رابط بین خدا و بشر هستند. همچنان که پیامبران را در دایره‌ی الوهیت و ربوبیت خداوند اجازه‌ای نیست، مشایخ و اولیا هم حق ورود به دایره‌ی نبوت را ندارند، چون آنان با وحی ارتباطی ندارند. این دایره مخصوص پیامبران است.

حلقه‌ی سوم، دایره‌ی ولایت است. ولی کسی است که به شناخت کامل رسیده و عارف بالله است و به دستور خداوند عمل می‌کند. ولی باید حایز سه مرحله از تقوا باشد؛ اول قلباً خداوند را بشناسد. دوم، به دستور خداوند تبارک و تعالی عمل کند. سوم پاکی و تزکیه داشته باشد.

حاج ماموستا می‌فرمود:

- ولی کسی است که حتی تصور گناه را به دل راه نداده باشد.

ایشان تصوف را بسیار زیبا معرفی می‌کرد و می‌فرمود:

- طریقی است پاک و شایسته که در آن جز ذکر خدا چیز دیگری نیست.

حاج ماموستا در مورد درویشان، جمله‌ی زیبایی را به کار می‌برد و می‌فرمود:

درویش با غیرت است.

و در این زمینه به ذکر خاطراتی می‌پرداخت و می‌فرمود:

- در خیلی از جاها که در مقابل افکار الحادی می‌ایستادم، تنها درویش بودند که غیرت دفاع از من را داشتند و این امر در آن شرایط برای من بسیار مهم بود. از این جهت است که به غیرت دینی آنها ایمان دارم و معتقدم درویشان می‌توانند، حافظان خوب و با تعهدی برای دین اسلام باشند.

حاج ماموستا همیشه افتخار داشت که نسب والده‌ی مکرمه‌شان به حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی می‌رسد و شیخ عبدالقادر از سلاله‌ی پاک حضرت امام حسن مجتبی (ع) بودند.

حاج شیخ ارادت فوق‌العاده‌ای به حضرت شیخ‌عبدالقادر داشت. ایشان مرتب به ما توصیه می‌فرمود:

- به خانقاه بروید.

گاهی بعضی از دوستان از متولیان خانقاه‌ها انتقاداتی داشتند، حاج ماموستا می‌فرمود:

- شما برای عمل به خانقاه بروید، برای فرد این کار را انجام ندهید، حتی اگر فلان سرپرست را هم قبول ندارید اشکالی ندارد، چون در خانقاه کار خلاف شرع انجام نمی‌گیرد، در آنجا جز ذکر "لا اله الا الله" چیز دیگری نیست. خانقاه مکانی برای توبه و استغفار است.

اقبال بهمنی،

امام جمعه‌ی موچش

### وجود شما برکت است

به دلیل صداقت در گفتار و عمل و نیت پاکی که شهید شیخ الاسلام داشت، بر قلوب مردم حکومت می‌کرد و انصافاً مؤمنین کردستانی به این شخصیت کم نظیر عشق و علاقه‌ی فراوانی داشتند. می‌فرمود:

- من به شما علاقه‌ی فراوانی دارم، چون شما قاری قرآن هستید و کسی که در این دنیا با قرآن انس داشته باشد، در قیامت نیز با قرآن محشور خواهد شد.

یک بار در معیت حاج ماموستا مروت جو - حافظ کل قرآن - برای عرض ادب، خدمتشان رفتیم. وقتی به ابتدای کوچه رسیدیم، دیدیم حاج ماموستا عازم جلسه‌ای است. با دیدن ما از ماشین پیاده شد و به راننده گفت:

- ماشین را خاموش کن.

راننده گفت: "حاج ماموستا جلسه دارید." فرمود:

- مهمان‌های عزیزی دارم، با تأخیر می‌روم.

پس از مصافحه، ما را به داخل منزل دعوت کرد. عرض کردیم: "چون جلسه دارید و عازم هستید، ما مزاحم نمی‌شویم. غرض تجدید دیدار بود که حاصل شد."

قبول نکرد. از ایشان اصرار و از ما انکار. فرمود:

- شما حاملان قرآن هستید و وجودتان سراسر برکت و رحمت است، تا وقتی که پا در منزل نگذارید و خانه را از عطر رحمت قرآنی معطر نکنید، اجازه نمی‌دهم بروید.

به اصرار ایشان داخل شدیم. دقایقی در خدمتشان بودیم و سپس اجازه‌ی مرخصی خواستیم. وقتی داشتیم از منزل ایشان خارج می‌شدیم، هر چه اصرار کردیم، ایشان جلوتر از ما حرکت نکرد و فرمود:

- نه تنها جلوتر از شما حرکت نمی‌کنم، بلکه بر این اعتقادم، چون شماها حافظ قرآن هستید، بدون وضو نباید شما را لمس کنم، شما در هر جا که وارد شوید، انوار رحمت را بر آن نقطه نازل می‌کنید.

**نجم‌الدین هاشمی،**

**امام جماعت مسجد هاجر خاتون سنندج**

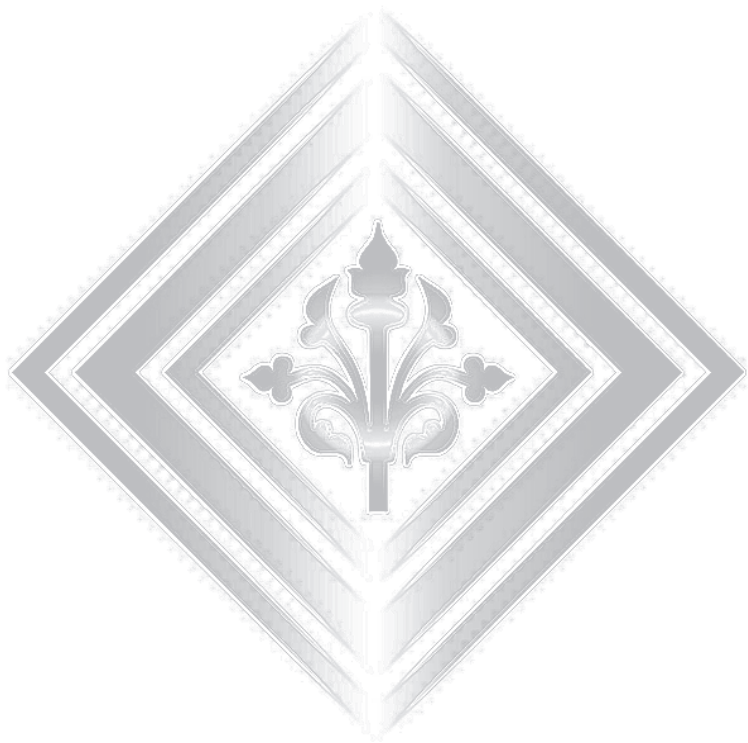


# فصل هفتم

عشق به انقلاب اسلامی

و مقام معظم رهبری





### پیروی از سنت رسول الله (ص)

شهید شیخ الاسلام اعتقاد داشت، نظام جمهوری اسلامی ایران تنها نظامی است که صد در صد مجری احکام و قوانین دین و سنت رسول الله (ص) و سیره ی بزرگان دین است و اگر می بینیم احکام اسلام به طور کامل اجرا نمی شود، ضعف و نقص موجود در این زمینه به مجریان و افراد بر می گردد والا نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ما مبتنی بر احکام اسلام است و باید افراد را نسبت به وظایف خطیرشان در تمامی مسائل فردی و اجتماعی آگاه کرد تا قوانین اسلام و سنت (ص) در جامعه نهادینه شود.

**بر اتعالی بهمنی،**

**از دوستان و همسایگان شهید**

### تقدس سپاه و نظام

من به عنوان امام جماعت در اداره‌ی کل مسکن و شهر سازی استان انجام وظیفه می‌نمودم. مدت دو سالی که من در آن‌جا در خدمت دوستان بودم، اداره در ماه مبارک رمضان، محافل قرآنی را در وقت افطار برگزار می‌کرد. چندبار نیز حاج ماموستا شیخ‌الاسلام به این محفل دعوت شدند. در اولین جلسه‌ای که من خدمتشان رسیدم، از من سؤال کرد: "کارت چیست؟ کجا خدمت می‌کنی؟" عرض کردم: "حاج ماموستا عضو سپاه هستم و در حوزه‌ی نمایندگی سپاه کردستان خدمت می‌کنم."

از شنیدن سخنان من خیلی خوشحال شد. نگاه گرم و محبت آمیزی به من انداخت و گفت:

- آفرین بر شما و آفرین بر سپاه، اگر سپاه نبود، ما امنیت و آسایش نداشتیم. سپاه نهاد مقدسی است و افراد آن هم انسان‌های پاک و بزرگواری هستند. من همیشه شماها را دعا می‌کنم و امیدوارم خداوند به امثال شما توفیقات بیشتری عنایت کند.



من از آن همه ابراز لطف و مرحمت ایشان نسبت به خودم و مجموعه‌ی سپاه بسیار خوشحال شدم و از ایشان تشکر کردم. فرمود:  
 - حالا که همدیگر را شناخته‌ایم و آشنا شده‌ایم، حتماً به منزلتان خواهیم آمد.

اما اتمام ماه مبارک مصادف شد با شهادت ایشان و ما از فیض وجود نازنینشان محروم شدیم.

من بارها در پای منبر حاج ماموستا نشست‌ام و صحبت ایشان را گوش کرده‌ام، ایشان تکیه کلام همیشگی‌شان دعوت مردم به دفاع از نظام مقدس جمهوری اسلامی بود و مدام می‌گفت:

- این نظام، تنها نظامی است که محور حرکتش اسلام است و ما هم موظفیم تا پای جان از آن دفاع کنیم.

و الحق که ایشان عهد و پیمان‌ش را با نظام به سرانجام رسانید و آن را با خون سرخش امضا کرد.

## مختار فرجی

## نگاه معرفتی

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از صفات و خصوصیات ویژه و حسنه‌ای برخوردار بود، اما از بین تمام خصایل نیکوی ایشان آن چه برای من بسیار جالب و درس آموز بود، نگاه معرفتی ایشان به موضوعات دینی بود.

این انسان والا نگاهی که به مسائل اسلام داشت بسیار عمیق بود. هیچ وقت به ظاهر و پوسته‌ی مسائل نمی‌پرداختند. تحلیل‌های ایشان مبتنی بر مسائل قشری و ظاهری نبود. احساس در نگرش‌های ماموستا نسبت به مسائل بنیادی اسلامی هیچ جایگاهی نداشت. نگاهشان یک نگاه توأم با معرفت و ریشه‌ای بود که بر استدلال‌های قوی عقلانی و فلسفی بنیان نهاده شده بود.

در مسائل مربوط به نظام و مقام معظم رهبری نیز همین دیدگاه را داشتند. یعنی هیچ‌وقت نظام و رهبری معظم را در خارج از دایره‌ی دین و اسلام نمی‌دید. تمام اینها در چارچوب مشخصی به نام اسلام برای ایشان تعریف شده بود. وقتی از مقام معظم رهبری بحث می‌کرد، جان مایه‌ی کلامشان در معرفی این

شخصیت بزرگ قرن، اسلام بود." او کسی نیست جز فرزندی از فرزندان دین و هدفی جز احیای ارزش‌های دینی و آرزویی جز پیروزی دین ندارد."

بنابراین، شهید شیخ الاسلام مسائل را این گونه می‌دید. همین نگرش ایشان بود که دیدگاه‌های جدید و به روز را خلق می‌کرد و ارایه می‌داد.

**کریم مهرشاد،**

**معاون پشتیبانی و توسعه‌ی منابع انسانی استانداری کردستان**

### دعوت به قصد یادگیری

از همان بدو آشنایی، شیفته‌ی مقام علمی و منزلت معنوی این شخصیت والا شدم و سعی کردم ارتباطم را با ایشان حفظ کنم.

اخلاق، رفتار و منش این عالم وارسته جذابیت عجیبی داشت.

چهره‌ی مبارکشان بسیار نورانی بود و هر کس ایشان را می‌دید، این احساس گیرایی و دل‌بستگی را پیدا می‌کرد.

در برنامه‌هایی که صبغه‌ی فرهنگی، دینی و علمی داشت، حتماً از ایشان دعوت می‌کردیم که با حضورشان مجلس ما را منور نمایند و با بیانات عالمانه‌ی خود جمع را مستفیض کنند. همیشه دعوت ما را اجابت می‌فرمود و با حضورش بر ما منت می‌نهاد.

ایشان در زمینه‌های مختلف، اطلاعات کامل و جامعی داشت و در هر بحثی که وارد می‌شد، بسیار استادانه آن را جمع می‌کرد و مستمعین هم به نحو اتم و اکمل از صحبت‌های ایشان استفاده می‌کردند.

در دفاع از نظام جمهوری اسلامی، علی‌الخصوص رهبری معظم انقلاب، بسیار جدّی بود و این را وظیفه‌ای اسلامی و دینی تلقی می‌کرد.

در تمام برنامه‌هایی که از ایشان دعوت می‌کردیم، غرض و هدف اصلی ما فقط این بود که از محضرشان کسب فیض کنیم و مطلب جدیدی یاد بگیریم.

**علی دوستی نژاد،**

**مسؤول نمایندگی ولی فقیه در جهاد کشاورزی کردستان**

### اطاعت محض از رهبری

شهید شیخ‌الاسلام انسانی صریح‌اللهجه بود و به صراحت و بدون واهمه دیدگاه‌های خود را در مسائل مختلف بیان می‌کرد و در این زمینه با کسی تعارف نداشت.

ایشان علاقه‌ی غیر قابل وصفی به مقام معظم رهبری داشت و این عشق در تمام اقوال و افعال او تجلی پیدا کرده بود و در هر مجلس و محفلی که وارد می‌شد حتماً موضوع ضرورت اطاعت از رهبری معظم انقلاب را عنوان می‌فرمود و در مقابل تمام شبهه‌هایی که معاندین طرح می‌کردند، قدرتمندانه موضع می‌گرفت و دیدگاه‌ها را تحلیل می‌کرد و بطلان فرضیه‌های مخالفین و معاندین را با صراحت تمام بیان می‌نمود و شخص مقام معظم رهبری را محور و مصدر امور و مرکز ثقل وحدت امت می‌دانست و هر نوع تخطی از راه و طریق ایشان را گناهی بزرگ تلقی می‌کردند که می‌تواند به وحدت جامعه خدشه وارد کند.

ایشان در تمام فتنه‌هایی که ایجاد می‌شد و به نوعی در مسیر تضعیف رهبری

بود، به شدت ایستادگی می‌کرد. موضع‌گیری‌های بسیار مدبرانه‌ی ایشان در قضایای ۱۳ رجب سال ۷۷ و شبهاتی که عده‌ای می‌خواستند در موضوع مهم رهبری ایجاد کنند، آشکار و عیان بود.

از اختصاصات ویژه‌ی ایشان در این زمینه، بیان بسیار مستند و مستدل دیدگاه‌های اهل تسنن در ارتباط با ضرورت اطاعت از رهبری بود. ایشان آن قدر زیبا و هوشمندانه و مسؤولانه این دیدگاه‌ها را بیان می‌کرد که انسان از شنیدن آنها و وجود اشتراکات فراوان در این زمینه در بین مسلمین لذت می‌برد.

**اسماعیل احمدی،**

**مسئول سازمان ملی جوانان استان کردستان**

### تجسّم مجاهدت

روحانیت کردستان در طول سال‌های بعد از انقلاب اسلامی، زحمات فراوانی در راه تحقق آرمان‌های انقلاب اسلامی در کردستان کشیده‌اند و در این راه خدمات شایان توجه و ارزنده‌ای را ارائه داده‌اند. بهای این خدمات هم ایثار جان‌های والایی بوده که فدا شده‌اند.

کارنامه‌ی روحانیت کردستان در دفاع از انقلاب اسلامی، کارنامه و عملکرد درخشانی است و شهدای روحانی کردستان ستارگان همیشه تابناک آسمان ایثار و فداکاری این دیار خواهند بود. در این راه شهید شیخ‌الاسلام جایگاه رفیعی دارد. او مرشدی متواضع و مؤمن بود که سراسر وجودش را وقف راهی نمود که پایانی سعادت‌بخش داشت.

شهید شیخ‌الاسلام، به‌رغم کهولت سن از چنان شوری در دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی و رهبری معظم انقلاب برخوردار بود که به جوانان شور و هیجان و انرژی می‌داد.



مجاهدت‌های این عالم جلیل‌القدر هیچ‌وقت از حافظه‌ی تاریخ ایران اسلامی محو نخواهد شد. آن‌چه در چهره‌ی پاک و ملکوتی ایشان مشاهده می‌کردم، چیزی جز تجسم مجاهدت نبود.

به واقع این عارف وارسته، شخصیت دل‌از دنیا بریده‌ای بود که جز به اسلام و نشر معارف آن نمی‌اندیشید و تبلیغ دین را وظیفه‌ای الهی برمی‌شمرد که هیچ‌گاه از ادای آن شانه خالی نکرد.

موانع اجتماعی، کهولت سن و ضعف جسم نتوانستند در مقابل او سدّی ایجاد کنند؛ تا مجال عبور او از آنها فراهم نیاید و ادای تکلیف به وجه اصلح صورت نگیرد.

**میر داود مهاجر،**

**مدیر کل بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس کردستان**

### ذکر خاطرات شهیدا

شهید شیخ‌الاسلام، بسیار خوش برخورد، مؤدب، صمیمی و خوش صحبت بودند. به محض این‌که با کسی یا جمعی روبه‌رو می‌شد، با آنها برخوردی صمیمانه داشت و سعی می‌کرد با طرح بحثی به جلسه سمت و سو بدهد و از اتلاف وقت جلوگیری نماید. یکی از محاسن این شهید والامقام، ذکر خاطراتی بود که از شهدای روحانی کردستان بیان می‌کردند. ایشان با اکثر روحانیان شهید کردستان آشنایی داشتند و خاطراتی از آنها در مجالس و محافل نقل می‌کرد که بسیار آموزنده بود و اعتقاد داشت ذکر نیکوی علمای شهید ما می‌تواند مجالس ما را به عطر معنویت معطر کند و برای نسل امروز و نسل‌های آینده پندآموز و عبرت‌انگیز باشد.

**عبدالوهاب ابوظالبی،**

**معاون امور روحانیون مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور**

### چاره اندیشی

از ویژگی‌های خاص شهید شیخ‌الاسلام این بود که هیچ‌گاه لب به شکایت نگشود و با انتقادهای تند و لحن شدید سعی نکرد التهایی در جامعه ایجاد کند، بلکه مسائل و مشکلات را به گونه‌ای انتقال می‌داد و بعضاً نارسایی‌ها و کمبودهایی را که در دستگاه‌های اجرایی وجود داشت، به شکل و شیوه‌ای سازنده بازگو می‌کرد که شوق تلاش را در مسؤولین امر برای رفع عیوب و نواقص برمی‌انگیخت و همیشه برای رفع مشکلات، چاره اندیشی می‌کرد و به مسؤولین راهکار ارایه می‌داد و می‌گفت: "مشکل چیست و کجاست و راه رفع آن هم چگونه است." این شیوه‌ی برخورد با مسائل سبب شده بود که همه‌ی مسؤولین به ایشان به عنوان مشاور امین نگاه کنند و از ایشان راه رفع مشکلات را طلب نمایند. حاج ماموستا بدون هیچ شرط و محدودیتی به آنها می‌گفت: "چه کار باید بکنند."

این نگرش شهید دو جانبه بود؛ یعنی از طرف مقابل که مردم بودند و مطالباتی

از مسؤولین داشتند هم غافل نبود و مدام این موضوع را تذکر می‌داد که ما باید با تمام وجود از جمهوری اسلامی دفاع کنیم، تا خدای نکرده دشمنان فرصت و مجالی برای تکرار آن چه در سال‌های اولیه‌ی پس از پیروزی انقلاب در کردستان حادث شد، پیدا نکنند. دفاع از نظام یک واجب شرعی است و عمل نکردن به آن کفران نعمت است، چون این حکومت نعمت بزرگی مانند احیا و عمل به قرآن و سنت نبوی را برای ما به ارمغان آورده است.

**احمد علی بهاری،**

**مدیر بزرگ اسلامی غرب کشور**

### عشق به رهبری

حاج ماموستا شیخ الاسلام به عنوان مفتی فقه شافعی و یکی از علمای طراز اول کردستان، عشق و علاقه‌ی وافری به مقام معظم رهبری داشت. ایشان قول و فعلش در این زمینه با هم هماهنگ بود. آن چنان به مقام معظم رهبری عشق می‌ورزید که وقتی اسم ایشان را بر زبان جاری می‌کرد، گویی الفاظ آن از سرچشمه‌ی قلب پاک و مطهرشان بیرون می‌آمد. علاقه‌ی او به این سید و قائد بزرگ مبتنی بر شرایط و مقتضیات زمان نبود، بلکه از عمق جان و با تمام وجود و از روی اعتقاد و در مقام مراد و مریدی این عشق را بیان می‌کرد. در صحبت‌های عمومی، مطلع و مقطع کلامشان دعا برای رهبر معظم انقلاب بود؛ رهبری که از دیدگاه شهید شیخ الاسلام مظهر اقتدار اسلام است و اطاعت او بر عموم مسلمین یک واجب شرعی است، رهبری که آسایش و امنیت و عزت امروز ما در ظلّ رهبری مدبرانه‌ی اوست، شخصیت بزرگی که بنا به فرموده‌ی شهید شیخ الاسلام، سید جلیل‌القدری از خاندان ختمی مرتبت است و با ایمانی

قوی و محکم، سکانداری کشتی نجات امت اسلام را بر عهده گرفته است و آن را به یاری خداوند به ساحل فلاح و رستگاری خواهد رسانید.

شهید شیخ‌الاسلام همیشه می‌فرمود:

- ما روحانیان سربازان خط اول مقام معظم رهبری هستیم و هر دستوری از جانب ایشان صادر شود، با طوع خاطر و اطمینان قلبی آن را اجرا خواهیم کرد.  
از نظر ایشان مقام معظم رهبری، امروز در دنیای اسلام تنها شخصیتی است که می‌تواند پرچم شریعت نبوی را بر دوش داشته باشد و بر همه‌ی ما واجب است، تحت این پرچم و همراه و همگام با ایشان حرکت کنیم.

محمد امین راستی،

امام جمعه‌ی موقت سنندج و قاضی دادگستری

### شیخ الاسلام، منادی وحدت و دل‌بسته‌ی نظام

روشن است که دشمنان اسلام در این برهه‌ی حساس از تاریخ، به منظور ایجاد تفرقه و بدبینی و نزاع بین مسلمانان، به دنبال از بین بردن منادیان وحدت و همدلی هستند.

ماموستا شیخ الاسلام منادی وحدت در غرب ایران و از طلایه‌داران اتحاد اسلامی در میان جماعت اهل سنت کردستان، مفتی و جیه‌المله‌ای بود که علاوه بر منشأ خدمات و برکات بسیار در آن منطقه، در اثر شیفتگی و دل‌بستگی خود به انقلاب اسلامی، حلقه‌ی رابط میان نظام و مردم آن سامان در عرصه‌های گوناگون دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به حساب می‌آمد.

مقام معظم رهبری ضمن تسلیت شهادت ایشان، در دیدار با اعضای مجلس خبرگان، به این مهم تصریح فرمودند که:

— من نقش این برادر خوبان را در کردستان، هم از دور می‌دانستم، هم از نزدیک رفتم مشاهده کردم. ایشان عامل وحدت بود، عامل گسترش فکر انقلاب اسلامی بود،

معتقد به مبانی نظام بود؛ کاملاً صادقانه و جدی.

وی سخت دل‌باخته و پیرو اسلام، نظام و امام و رهبری بود؛ چنان‌که فرزند ایشان پس از شهادت پدر اظهار داشت: "پدرم علاقه و ارادت بسیاری به مقام معظم رهبری داشت و می‌گفت:

- دلم می‌خواهد بنشینم و برای مظلومیت مقام معظم رهبری گریه کنم."  
ماموستا در جریان گفتگوی ما با ایشان، ضمن تجلیل از مقام معظم رهبری در نامیدن سال ۱۳۸۶ به نام «سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی»، گزارشی از استشهاد زیبای خود به آیه‌ی ۹۴ سوره‌ی طه در جمع علمای اهل سنت کرد فرمودند، که بسیار شنیدنی است:

- من معتقدم از زمانی که مقام معظم رهبری (حفظه الله) مسؤولیت رهبری را پذیرفته اند، نافع‌ترین عطیه‌ای که به دنیای اسلام هدیه نمودند، همین فتوای «وحدت ملی و انسجام اسلامی» است. حالا نمی‌خواهم آیه‌ی:

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا<sup>۱</sup>

و دیگر آیات وحدت بخش را بخوانم، چرا که مسلم است دین ما بر پایه‌ی وحدت، نضج گرفته است. در تاریخ صدر اسلام مشاهده می‌کنیم که سنت عملی و قولی رسول‌الله (ص) چنین بود: "اتحاد بین اوس و خزرج، میان مهاجرین و انصار." بلالی را که از حبشه آمده بود، مؤذن می‌کند. سلمان فارسی را که از ایران آمده، مفتخر به دخول در دایره‌ی اهل بیت می‌نماید. این همه اساس وحدت اسلامی است؛ اما اکنون می‌خواهم در باب وحدت به یک آیه استناد کنم تا ما واقعاً از هر عملی که موجب اختلاف می‌شود، دوری کنیم.

من در سخنرانی‌ام در دیدار چند روز پیش با علمای بسیجی اهل سنت، این آیه و نکته‌ی نهفته در آن را به ایشان یادآور شدم و گفتم من تا به حال، عالمی را ندیده‌ام که به سخن هارون برادر حضرت موسی (ع) در باب وحدت، استناد

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۰۳



کند. می‌دانید که سامری هم نامش موسی بود و در دامن حضرت جبرئیل تربیت یافت و حضرت موسی (ع) در دامن فرعون؛ اما یکی پیغمبر خدا شد و دیگری بت ساز! وقتی حضرت موسی (ع) به میقات مشرف شد، در غیاب ایشان سامری از زیورآلات بنی اسرائیل «عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُور»<sup>۱</sup> برایشان ساخت.

حضرت هارون ناظر صحنه بود، ولی سخنی نگفت تا آن‌گاه که حضرت موسی برگشت، هارون به برادر گفت:

يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِخِيَّتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنْ بِي خَشِيَّتٌ  
أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ<sup>۲</sup>

هارون گفت: "در حالی که می‌دیدم سامری بت می‌سازد، اما من سخنی نگفتم و اقدامی نکردم، زیرا ترسیدم مبدا گفته‌ی من، میان بنی اسرائیل ایجاد تفرقه کند!"

بنده به ملاهای خودمان گفتم، حضرت هارون ناظر بت سازی و تبلیغات فریبنده‌ی سامری بود که به مردم می‌گفت این بت‌ها خدای آنهاست، اما ایشان از بیم ایجاد تفرقه در قوم خود، سکوت کرد و چیزی نگفت؛ ولی حالا شما اگر یک نفر شیعه را ببینید که در نماز تکتف<sup>۳</sup> نمی‌کند، فوراً صدایتان به آسمان می‌رود، یا اگر برخی از شیعه‌ها ما را به حالت تکتف ببینند، فوراً فریادشان بلند می‌شود! والله این توطئه و درس استعمار است.

**سید مجتبی مجاهدانی،**

**مدیر اجرایی ماهنامه‌ی معارف**

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۹۴

۲- تکتف یا دست بسته نماز خواندن، یکی از آدابی است که برخی مسلمانان در زمان خواندن نماز آن را انجام می‌دهند. در تکتف، هنگام ایستادن دست راست بر روی دست چپ قرار می‌گیرد؛ گر چه شیعیان دست بستن را سنت پیامبر(ص) نمی‌دانند، بلکه آن را بدعت می‌شمارند.

### اصل، برای ما رهبری است

مطالعه‌ی بخشی از سخنرانی شیخ شهید در مصالای قدس زاهدان و در جمع نمازگزاران جمعه‌ی شیعه، گویای عظمت روحی اوست:

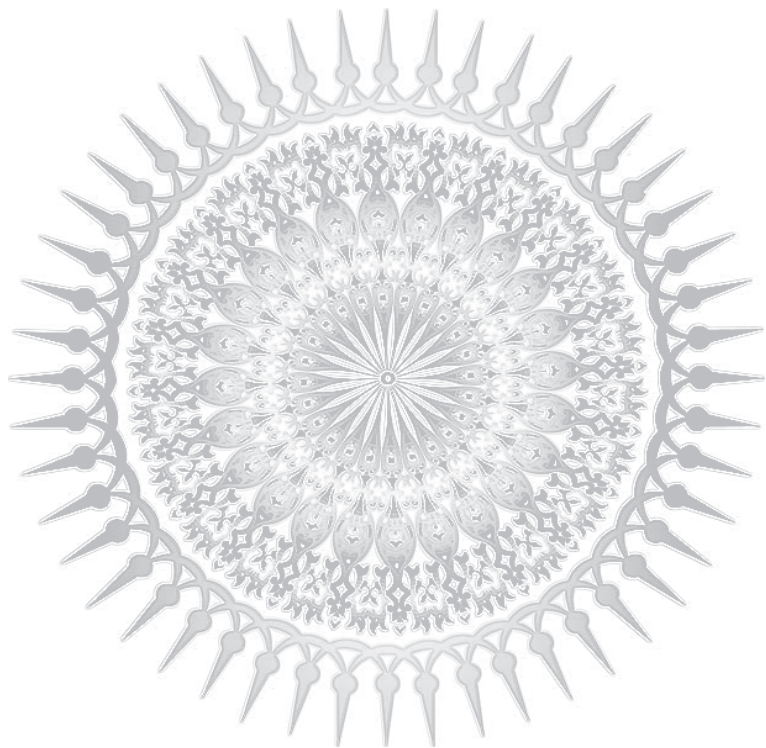
- ... هر انقلابی دارای دو دوره است، دوره‌ی استقرار، و دوره‌ی استمرار؛ برای مثال ۲۳ سال زمان حیات رسول اعظم(ص) دوره‌ی استقرار اسلام است و بعد از فوت آن حضرت دوره‌ی استمرار است که وظیفه‌ی یاران آن حضرت و وظیفه‌ی ائمه‌ی دین و علمای عظام است که نظام و نهضت محمدی(ص) را حفظ کنند. در نظام مقدس جمهوری اسلامی هم ۱۰ سال اول، در زمان حضرت امام(ره) زمان استقرار نظام جمهوری اسلامی و بعد از ارتحال حضرت امام، دوره‌ی استمرار انقلاب اسلامی است؛ و این را بدانید کسانی که در دوران حضرت امام برای استقرار نظام جمهوری اسلامی، نفس نفیس خودشان را نثار کردند چه اجری می‌برند. شما اگر برای استمرار و بقای وجودی این نظام جهاد کنید و نفس نفیس را نثار کنید، یقیناً اجرتان کمتر از اجر آنها نیست. باید به این توجه کنید

که ما در مقابل استمرار و بقا و دوام این نظام مسؤولیت داریم. اگر خدای نکرده تغافل کنیم، خدای نکرده خیانت کنیم، یقیناً جزو کسانی هستیم که خداوند در روز قیامت به اشد عذاب، آنها را عذاب می دهد.

در کردستان ما، مردم از ابتدای انقلاب پرچمدار این نهضت بوده اند. در زمان حیات حضرت امام (قدس سره) فرمان های ایشان را لیبیک می گفتند و در زمان ولایت مقام معظم رهبری همه ی ما تحت اشاره ی معظم له هستیم. بارها من به نام مفتی کردستان اعلام کرده ام و امروز هم در این محفل نور اعلام می کنم: ما علمای کردستان، در عرض رهبری هیچ قدرتی را نپذیرفته و نخواهیم پذیرفت و مشروعیت هر قدرت و مقامی زمانی است که در خط تبعیت از منویات مقام معظم رهبری قرار بگیرد. من استدعا می کنم وحدت اسلامی را حفظ کنید، اختلافات را کنار بگذارید، تمام شیاطین دنیا می کوشند که بین جامعه ی اهل سنت و جامعه ی اهل تشیع اختلاف به وجود آورند، یا دایره ی اختلاف را وسیع کنند. اگر می خواهید اخبار شما قلب مبارک رسول اعظم (ص) را شاد کند، از هر نوع شکاف و اختلاف پرهیز کنید. همه ی ما امت حضرت رسول اعظمیم، اگر شما افتخار می کنید که شیعه ی حضرت علی بن ابی طالب (ع) هستید، یقین بدارید این دستور رسول اعظم (ص) است که محبت حضرت علی بن ابی طالب، موجب ایمان است و بغض نسبت به آن حضرت موجب نفاق و فساد عقیده است. این عقیده ی ماست. من به نام فرزند ایشان هیچ وقت اعلام نکرده ام که ارادتمند حضرت علی بن ابی طالبم! من کجا و ارادتمندی آن حضرت کجا؟! من ارادتمند و خاک پای کسانی هستم که مرید حضرت علی بن ابی طالب باشند.

**سید مجتبی مجاهدانی،**

**مدیر اجرایی ماهنامه ی معارف**



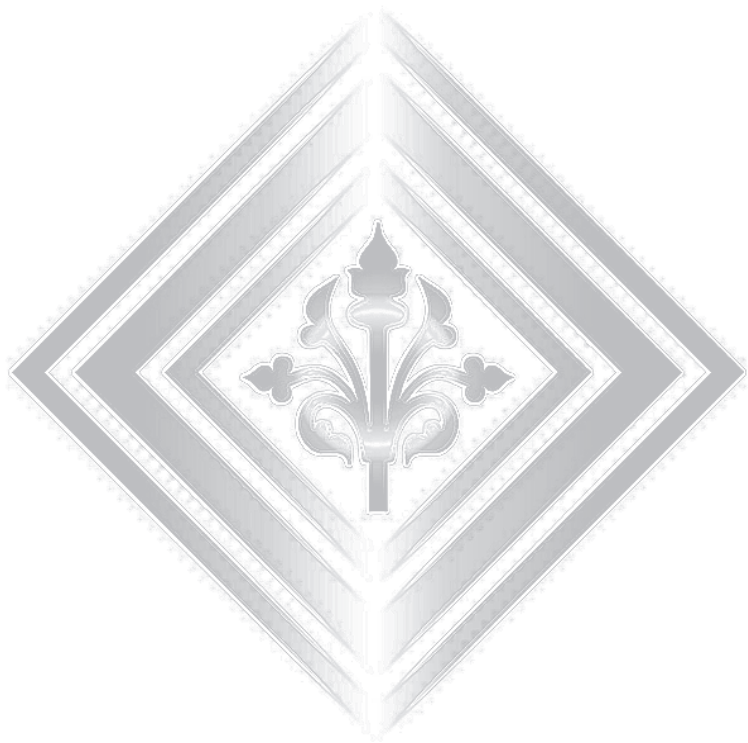


## فصل هشتم

احیای سنت

و عشق به رسول الله (ص)





## احیای سنت

خداوند در مجالست و همنشینی با شهید شیخ الاسلام از دو طریق بر من منت نهاد، یکی این که به واسطه‌ی شغل اداری و کار در ارشاد اسلامی با ایشان ارتباط داشتم. دوم حدود ۴ سال در همجواری منزل ایشان سکونت داشتم. از این دو راه ارتباط‌های زیادی با این مجاهد شهید داشتم.

همیشه سعی می‌کردم نمازهایم را در مسجد و به امامت حاج ماموستا ادا کنم. لذا هر وقت در منزل بودم، برای ادای فرض‌های یومیه در مسجد سیدقطب حضور پیدا می‌کردم.

در یک روز تابستانی که برای ادای فریضه در مسجد جمع شده بودیم و بنا بود نماز را در شبستان مسجد برگزار کنیم، حاج ماموستا فرمود:

- یکی از سنت‌های رسول‌الله(ص) که به آن دستور فرموده‌اند ادای نماز در باغ است. ما چرا نمازمان را زیر درختان مسجد به جا نیاوریم.  
مأمومین هم گفتند: "هر طور صلاح می‌دانید." فرمود:

- پس نماز را در زیر این درختان می خوانیم تا هم واجبی را ادا کرده باشیم  
و هم سنتی را احیا نموده باشیم.  
از آن پس تا فرارسیدن فصل سرما و برگریزان در زیر درختان مسجد نماز  
می خواندیم.

**کامل گلباغی،**

**مسئول روابط عمومی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان کردستان**



### عمل به سیره‌ی پیامبر(ص)

در مدتی که مقام معظم رهبری در استان کردستان تشریف داشتند،<sup>۱</sup> حاج شیخ الاسلام، مسافرت‌هایی به شهرهای مختلف داشت و در همه‌ی محافل و مجالسی که به این مناسبت برگزار می‌شد حضور پیدا می‌کرد.

بعد از سفر خدمتشان رسیدم و عرض کردم: "یا شیخ در مدت سفر مقام معظم رهبری خیلی خسته شدی، جلسات و برنامه‌ها زیاد بود و شما هم در آنها شرکت کردی، اگر صلاح می‌دانید، با هم سری به کوه آبیدر بزنیم تا آب و هوایی عوض کنی و رفع خستگی شود." فرمود:

- پیشنهاد بسیار به‌جایی است و من هم دوست دارم از این هوای دلپذیر بهاری استفاده کنم.

مختصر عصرانه‌ای را آماده کردم و ملزومات را داخل ماشین گذاشتم و حرکت کردیم. در انتهای جاده‌ی آبیدر توقف کردیم. وسایل داخل ماشین را خالی کردیم.

بخشی از آن را همسرم برداشت و قسمتی را هم من برداشتم. وقتی متوجه شدم، دیدم حاج ماموستا حصیر را برداشته است. از او خواهش کردم که این کار را نکند، فرمود:

- من فقط به سیره‌ی پیامبر اکرم (ص) عمل کرده‌ام، کار مهمی نکرده‌ام. رسول الله (ص) هر وقت به سفر می‌رفت، یارانش را کمک می‌کرد، پس ما هم تفریح می‌کنیم، هم سنت پیامبر (ص) را به جا می‌آوریم. ایشان حصیر را پهن کرد و فرمود:

- حالا بیایید بنشینید و از این هوای مطبوع و برکت الهی استفاده کنید. وقتی نشستیم، احساس کردم حاج ماموستا از دیدن مناظر زیبای آبیدر لذت می‌برد. عرض کردم: "حاج ماموستا بهار زیبایی داریم." فرمود:  
- خداوند از شما راضی باشد، والله نفس راحتی کشیدم و حالم کاملاً دگرگون شد.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش و از شاگردان شهید**

### باید بر دل‌ها حکومت کرد

هرگاه فرصتی دست می‌داد، سعی می‌کرد آن‌چه در باب زندگی دنیوی لازم می‌دید و خود به آن اعتقاد داشت، به ما هم بیاموزد. یک بار در جمع خانواده بحثی را در ارتباط با عشق روحی طرح کرد و فرمود:

- بچه‌ها، من عاشق روح و روان شما هستم، شماها فرمانروایان قلب من هستید، روح من همیشه با روح و جان شما مونس و همراه است. توصیه می‌کنم در دنیا طوری زندگی کنید که همیشه سلطان قلب‌های مردم باشید و بر دل‌های آنها حکومت کنید. حضرت رسول (ص) که امروز پس از هزار و چهار صد سال هر روز بر پیروان طریقت پاکش افزوده می‌شود، بر قلوب مردم حکومت می‌کرد. تلاش کنید جز به خدا نیندیشید و غیر از سیره و سنت نبوی بر طریق دیگری گام بر ندارید. مگر نمی‌بینید همه‌ی کسانی که در کسوت سلاطین و امرا در دنیا برای خود قلمروی را تعریف کرده‌اند و فرمانروایی می‌کنند، وقتی وارد بیت عتیق خداوند می‌شوند با پای برهنه و سر تراشیده در صفا و مروه به هروله می‌افتند

و دیو نفس را در زیر گام‌های خود می‌کشند و به حقانیت سلطان عالم اعتراف می‌کنند و در برابر عظمت همان پیامبری که فرمانروای قلب‌ها بود و هست، مات و متحیر می‌مانند؟!!

حامد شیخ الاسلام،

فرزند شهید

### عشق به رسول الله(ص)

چند سال پیش یکی از مؤمنین خوابی دیده بود. در خواب حضرت رسول (ص) به این فرد دستور داده بود در روستای کس نزان، فلان نقطه‌ی مشخص را حفاری کنند، از دل سنگی که در بستر خاک این نقطه وجود دارد، به اذن خداوند چشمه‌ی خواهد جوشید و از برکت آن مشکل بی‌آبی روستا مرتفع خواهد شد. بعد از تعریف خواب، مردم روستا برابر دستور، پس از حفاری آن نقطه به چشمه‌ی گوارایی رسیدند. خبر این واقعه در همه جا پیچید و انبوه مؤمنین از اقصی نقاط استان رو به این روستا نهادند و برای زیارت این چشمه‌ی متبرک رنج سفر را بر خود هموار نمودند.

حاج ماموستا شیخ الاسلام وقتی از این موضوع مطلع شد، فرمود:

- به عشق رسول الله(ص) به کس نزان خواهیم رفت و آن چشمه‌ی متبرک را زیارت خواهیم کرد.

با این که مسیر نسبتاً طولانی و خسته کننده بود، اما چنان که خود فرموده

بود، عاشقانه پا در رکاب نهاد و به حرکت درآمد. وقتی مردم روستا از موضوع اطلاع پیدا کرده بودند، همه به استقبال آمدند. حاج ماموستا ابتدا بر سر چشمه حاضر شد. از آن آب متبرک نوشید و محلّ چشمه را بوسید و محلّ خواب آن مرد مؤمن را با خضوع و خشوع فراوان با همان بوسه‌های پی‌درپی خود متبرک کرد و سپس در جمع مردم روستا و زایرانی که به آن جا آمده بودند، به ایراد سخن پرداخت و آن چنان شور و ولوله‌ای در جمع ایجاد کرد که سیل اشک به راه افتاد.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**

## برادران دینی

بدون شک علمای امت رسول الله (ص) چراغ راه هدایت بشر هستند و همه‌ی اقوال و افعال آنها می‌تواند نمونه و سرمشقی باشد تا امت بر مدار آن حرکت کند. حاج ماموستا از جمله‌ی علمایی بود که به این مسائل خیلی اهمیت می‌داد. من زیاد مصدع ایشان می‌شدم و خدمتشان می‌رسیدم. افراد زیادی به بیت ایشان تردد داشتند که حاج ماموستا خیلی از آنها را نمی‌شناخت، اما وقتی آنها وارد می‌شدند در مقابلشان قیام می‌کرد، با آنان مصافحه می‌نمود و بعضی اوقات پیشانی آنها را می‌بوسید. چند بار فلسفه‌ی این عمل را از ایشان پرسیدم. فرمود: - این نوع برخورد در ایجاد الفت و صمیمیت تأثیر بیشتری دارد، اگر چه من بعضی‌ها را نمی‌شناسم، اما وجه مشترک همه‌ی ما این است که برادران دینی هستیم.

**خلیل آدابی،**

**امام جماعت مسجد امام غزالی**

### تکریم سادات

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام همیشه به انتساب به سلسله‌ی جلیله‌ی سادات افتخار می‌کرد. در تمام سال‌هایی که من در خدمت شهید شیخ‌الاسلام بودم، حتی یک بار هم ندیدم ایشان در جلسه و مجلسی صحبتی داشته باشند اما نام سادات را نبرند و به تکریم آنها اشاره‌ای نفرمایند. در فرمایش ایشان، همیشه چند محور بیان می‌شد و دقیقاً ذکر آنها به استناد آیه‌ی مبارک:

وَذَكَرُ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۱</sup>

بود. این پیرفرزانه‌ی دایم در مقام تجلیل از شخصیت‌گران سنگ پیامبر اکرم (ص) و اصحاب بزرگوار ایشان بودند و در جوار آنها سفارش به عشق ائمه‌ی اطهار همیشه وجود داشت و نام این بزرگان را بسیار با احترام بر زبان جاری می‌کرد و با ذکر نامشان می‌فرمود: "علیهم الصلوٰه والسلام." و مدام به ما طلبه‌ها می‌فرمود

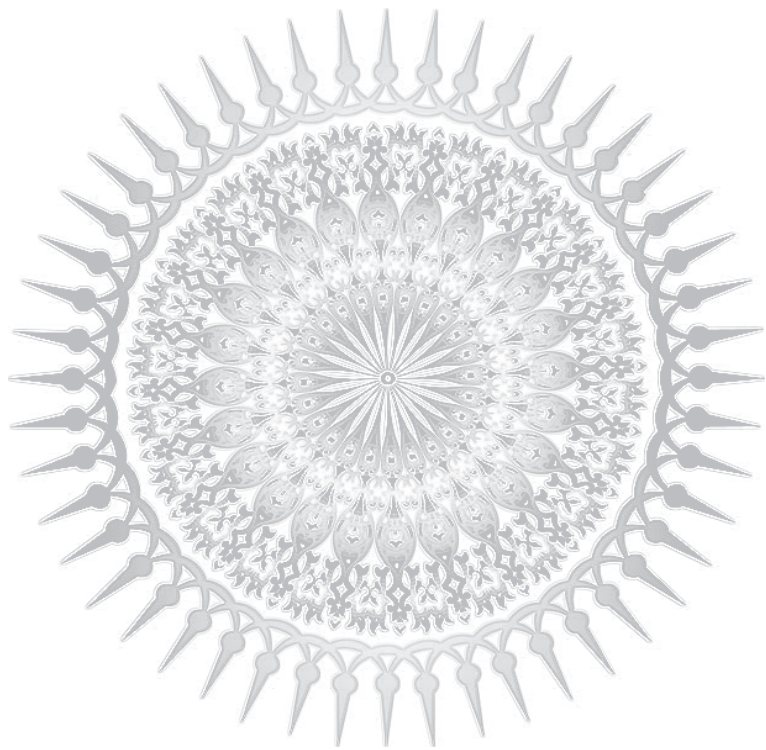
۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۵



که تا زنده‌اید عشق به رسول‌الله، صحابه‌ی کرام و ائمه‌ی اطهار را در قلب خود محفوظ دارید و از ارادتمندان آنان باشید. به راستی ائمه‌ی اطهار(ع) تلاش‌های بزرگی در راه دین کرده‌اند و پاسداشت زحمات آنها بر همه‌ی ما فرض عین است و سادات نیز چون از سلاله‌ی این بزرگواران هستند، واجب الاحترام می‌باشند و باید جایگاهشان در اجتماع حفظ شود، حرمت آنها باید محفوظ باشد تا حرمت دین و دینداری حفظ شود.

سید احسن حسینی،

مدرس مدارس علوم دینی سنندج



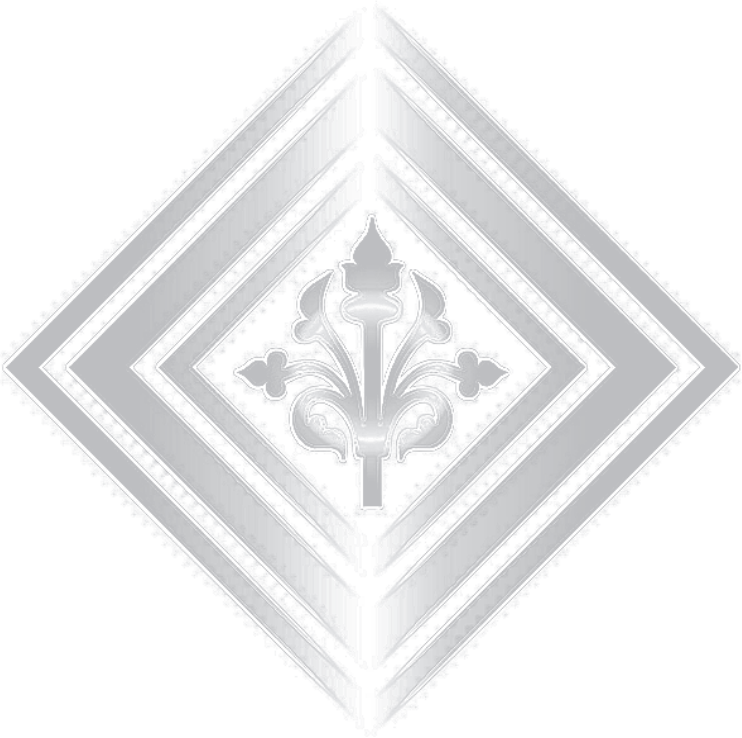


# فصل نهم

بردباری، ساده زیستی

و کرامت نفس





## گذشت و بردباری

شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام بسیار آرام، با وقار و صبور بود. همیشه سعی می‌کرد بر خودشان تسلط داشته باشد و عصبانی نشود. اما گاهی اوقات از شنیدن و دیدن بعضی رفتارها و اظهار نظرها عصبانی می‌شد، ولی این عصبانیت خیلی دوام نداشت و بلافاصله آرام می‌شد.

یک بار یکی از طلبه‌ها یک موضوع علمی را طرح کرد، اما لحن کلام و شیوه‌ی بیان او به صورتی بود که اسائه‌ی ادب به جمع بود. حاج ماموستا از شنیدن کلام ایشان خیلی عصبانی شد و فرمود:

- این کلام جسورانه‌ی شما، اهانت به همه است. شما تشریف ببرید، بنده دیگر حاضر نیستم به شما درس بدهم.

ایشان وقتی دید اشتباه کرده، عذر خواهی کرد و گفت: "منظور بدی نداشتم." اما حاج ماموستا همچنان ناراحت بود. من به طلبه گفتم: "نرو، بنشین، به زودی مشکل حل خواهد شد." چون من اخلاق حاج ماموستا را می‌شناختم و می‌دانستم

ایشان بسیار صبور و با گذشت است و اشتباه این طلبه را با دیده‌ی اغماض خواهد نگریست.

دقایقی پس از این پیش آمد، حاج ماموستا خطاب به آن برادر طلبه فرمود:  
- برنگرد منزل، برو مسجد؛ بعد از ظهر که به مسجد آمدم همان جا درست می‌دهم.

احمد ازغ،

مدرس دانشگاه

### سرمایه‌ی بزرگ

شهید شیخ الاسلام، شخصیت بسیار ارزشمند و بزرگی بود که متعلق به همه‌ی ایران بود. ایشان از نظر علم، آگاهی و فقاہت دارای وجوه امتیازی بود که موجب برجستگی شخصیتشان شده بود.

شیخ الاسلام متعلق به یک خانواده‌ی اصیل و ریشه‌دار روحانی بود، او سرمایه‌ی بزرگی بود و رفتنش خسران و ضرر عظیمی را متوجه ما کرد.

تأثیر و تأسف مقام معظم رهبری و ریاست محترم جمهوری، نشان از عمق این فاجعه داشت. دشمن شکست خورده، پیوسته در کمین نشسته است تا با گرفتن این چنین شخصیت‌هایی، ما را دغدار کند.

ماموستا شیخ الاسلام مایه‌ی مباهات مردم کردستان بود، او در هر محفلی در هر نقطه‌ای از ایران اسلامی وارد می‌شد، برای کردستان افتخار می‌آفرید.

او شمع فروزنده‌ای بود که با افولش ما را در ظلمت و تاریکی گذاشت.

شهید شیخ الاسلام سراسر عمر با برکتش را صرف یادگیری و یاد دادن کرد.

او در تمام دوران حیات خود، ساده‌زیستی را وجهه‌ی همتش کرد و با این کار به همه درس چگونه زیستن را آموخت.

شهادت او نیز بهره‌ای الهی بود و سعادت‌ی بزرگ که هر کس را شایسته و برازنده‌ی این خلعت نیست و به حق، عشق و وفاداری خود را در سال‌ها خدمت، هم به مردم و هم به رهبری معظم انقلاب اسلامی ثابت کردند.

محمد رضا رحیمی،

معاون اول رئیس‌جمهور



### صبر و شکیبایی

حاج ماموستا ذاتاً شخصیتی آرام داشت، این آرامش به حرکات و رفتار ایشان ثباتی بخشیده بود و متانت و صبر در همه‌ی اعضا و جوارحش نهادینه شده بود، خصوصاً کلام بسیار متینی داشت و بسیار آرام، شمرده، مستدل و از سر صدق سخن می‌گفت و آن چنان بر خود مسلط بود که هیچ وقت امواج عصبانیت نمی‌توانست دریای روح او را متلاطم کند.

سال‌ها در خدمتشان زانوی تلمذ زدم و در حدّ ظرفیت خود از علم، ایمان و رفتار ایشان بهره بردم. دایم مترصد این بودم که نحوه‌ی عصبانیت حاج ماموستا را ببینم؛ اما ندیدم، تا این که یک روز در خدمتشان بودیم، یکی از طلاب موضوعی را طرح کرد و پشت سر یکی از روحانیان جملاتی را بیان کرد که شنیدن آنها برای حاج ماموستا بسیار سنگین بود و از این که گوینده چنین جسارتی به خرج داده و در حضور ایشان به غیبت پرداخته است، فکر کردم حاج ماموستا خیلی عصبانی می‌شود، اما این بار نیز مثل همیشه متانت، صبر و آرامش حاج ماموستا

به همه چیز پایان داد و من هم به نوعی شرمنده‌ی خودم شدم. ایشان ضمن این که مانع از ادامه‌ی صحبت غیبت‌کننده شد، در کمال آرامش فرمود:

- دوست عزیز شما به هیچ‌وجه حق نداری پشت سر این ماموستا حرف بزنی، چون او اگر چیزی را در جایی گفته، مصادیق دستور شرع مبین است و جز ادای تکلیف بحث دیگری نداشته است؛ وانگهی وظیفه‌ی من و شما این است که اگر اشتباهی را از یک برادر دینی دیدیم، عیبش را با نیت اصلاح و دوستانه به او تذکر دهیم، نه این که از آن شمشیری بسازیم و در نابودی شخصیت او به کار ببریم.

**حیدر طاهر نژاد،**

**از شاگردان شهید**

### چشم‌پوشی و گذشت

یکی از ثمرات صبر و شکیبایی حاج ماموستا گذشت ایشان بود. با این که در همه‌ی امور خصوصاً آن چه به جامعه تعلق داشت، بسیار جدی بود، اما در حوزه‌ی حقوق شخصی و فردی خود، بسیار اهل ایثار بود. گاهی اوقات طلاب مرتکب اشتباهاتی می‌شدند و باعث زحمت حاج ماموستا می‌گردیدند. ایشان می‌فرمود:

- من این بار گذشت می‌کنم، اما مشروط بر این که شما اشتباه خود را تکرار نکنید.

یک بار در خدمتشان بودم. عرض کردم: "حاج ماموستا فلان موضوع را که شما حل کردید، موجب مکدر شدن فلان آقا شده و ایشان پشت سر شما غیبت کرده‌اند. من از شنیدن این جریان خیلی ناراحت شده‌ام و از باب وظیفه و این که شما افراد را بشناسید عرض می‌کنم. فرمود:

- دخالت بنده در آن موضوع، فقط برای رضای خداوند بوده و نیت دیگری

نداشته‌ام. خودم را سرزنش نمی‌کنم و از دیگران هم ایراد نمی‌گیرم و انسان‌ها دنبال رسیدن به ایده‌آل‌های خود هستند، ممکن است حلّ موضوع مانع از رسیدن کسی به خواست‌هایش شده باشد، بنابراین جای نگرانی نیست و من ایشان را می‌بخشم.

**حیدر ظاهر نژاد،**  
**از شاگردان شهید**

### بین بنده و دیگران فرقی نیست

در مدتی که در شرکت نفت، امام جماعت بودم، حاج ماموستا را برای بازدید از شرکت و برنامه‌های آن دعوت کردیم، ایشان دعوت ما را اجابت فرمود. برای بازدید تشریف آورد. نیروهای این مجموعه از بیاناتشان کمال استفاده را بردند. برنامه به صرف نهار ختم می‌شد و حاج ماموستا هم پذیرفت که نهار را با دوستان خدمتگزار در شرکت نفت صرف کنند. مدیر شرکت دستور داد که غذای جداگانه‌ای برای حاج ماموستا و جمع همراهش تدارک ببینند. شهید شیخ الاسلام وقتی از این موضوع اطلاع پیدا کرد، ناراحت شد، دست مدیر شرکت را گرفت و فرمود: - از شنیدن این موضوع ناراحت شدم، من به عشق این کارمندان شما برای صرف نهار ماندم، حال شما می‌خواهید بین بنده و آنها فرق بگذارید؟ دوست عزیز، من هیچ فرقی با آنها ندارم و دوست دارم سر همان میزی بنشینم که جمع آن‌جا نشسته‌اند. تازه مگر ما چگونه زندگی می‌کنیم؟ ما با همان غذاهای محلی معمولی تغذیه می‌کنیم.

**حیدر طاهر نژاد، از شاگردان شهید**

## عزّت نفس

حاج‌ماموستا از موقعیت‌های اجتماعی بسیار خوبی برخوردار بود و می‌توانست از امکانات بهتر و بیشتری استفاده کند، اما هیچ وقت دنبال این مسائل نبود و چه بسا در خیلی از موارد حتی برای گرفتن آن چه جزو حقوق مسلمش هم بود، اقدام نمی‌کرد. یک‌بار عرض کردم: "حاج‌ماموستا الحمدلله شما موقعیت خوبی دارید، چرا استفاده نمی‌کنید؟" فرمود:

- درباره‌ی عزّت نفس مطلبی خوانده‌ای؟

عرض کردم: "بله، مدتی پیش این موضوع را مطالعه کردم." فرمود:

- من توصیه می‌کنم باز هم بخوانی، وقتی برایت ملکه شد و به یقین رسیدی، خیلی از چیزهایی که امروز ممکن است برای تو اهمیّت و جذّابیت داشته باشد، آن وقت این رنگ و لعاب‌ها را از دست می‌دهند و تو هیچ‌وقت حاضر نخواهی شد لذّت درونی حاصل از داشتن عزّت نفس را با هیچ مطاع دیگری عوض کنی.

**حیدر طاهر نژاد،**

**از شاگردان شهید**

### الگوی ساده زیستی

در یک روز تابستان به اتفاق جناب آقای دکتر فرشادان، مدیر کل سازمان بهزیستی استان کردستان، جهت عرض ادب و کسب رهنمودهای حاج ماموستا شیخ الاسلام خدمت ایشان رسیدیم. من اولین بار بود که به منزل حاج ماموستا می‌رفتم و تصویری که در ذهنم نقش بسته بود، این بود؛ با توجه به موقعیت‌هایی که ایشان از نظر اجتماعی و مرجعیت دینی مردم دارند، حتماً یک زندگی مرفه دارند. اما وقتی وارد منزل شدیم، با صحنه‌هایی مواجه شدم که دور از انتظار بود. اول این که حاج ماموستا به استقبال ما آمد و به گرمی ما را تحویل گرفت، دوم هم وجود زندگی بسیار ساده‌ای بود که با تصورات ذهنی من از زمین تا آسمان تفاوت داشت. در عوض کتابخانه‌ی بسیار بزرگ و غنی‌ای داشتند که حکم یک گنج را داشت و کتاب‌های متعدد با موضوعات مختلف در آن ردیف شده بود و بسیار گنجینه‌ی ارزشمندی بود.

**عارف رحیمی،**

**مدیر مسؤول هفته‌نامه‌ی سوران و مشاور استاندار کردستان**

## رفعت جایگاه

شهید شیخ‌الاسلام از افتخارات جامعه‌ی شافعی مذهب کردستان محسوب می‌شوند. ایشان بیش از ۵۰ سال در کرسی تدریس و منبر تبلیغ به اسلام خدمت کردند و از نمونه‌های واقعی و عینی خشوع و خشیت و ساده‌زیستی بودند. این شهید والامقام، دین بزرگی بر گردن جامعه‌ی حوزوی و دانشگاهی کردستان دارد، شخصیتی که تمام عمر پر برکت خود را در راه تعلیم و تربیت دینی جامعه سپری کرد. شهید شیخ‌الاسلام مدت‌ها در دانشگاه تهران تدریس کرد. همچنین در مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور از جایگاه بسیار خوبی برخوردار بود. ایشان محبوب قلوب مردم ایران بودند و تنها به کردستان تعلق نداشتند، شخصیتی بود بسیار شناخته شده و مورد وثوق مردم و مسؤولین. نگرش بسیار خوب مردم به ایشان و اعتمادی که مردم به این بزرگوار داشتند و اهمی‌امی که او در حل مشکلات مردم داشت یک رابطه‌ی دو طرفه‌ای را ایجاد کرده بود که روز به روز بر رفعت جایگاه اجتماعی و دینی این عالم متواضع می‌افزود.

احمد علی بهاری، مدیر مرکز بزرگ اسلامی غرب کشور



### در منزل ما همیشه باز است

از زمانی که منزل ما به محل رجوع مردم تبدیل شد، همیشه در آن به روی مراجعین باز بود و محدودیتی برای رفت و آمد قایل نبودیم. یک روز زنگ زدند و گفتند از نیروی زمینی ارتش جمعی قصد دیدار و ملاقات با حاج ماموستا را دارند. وقت و زمان را معین کنید تا خدمت برسند. پدرم فرمود: - در منزل طلبگی ما همیشه به روی همه باز است، هر وقت دوست داشتید تشریف بیاورید.

ما از ترکیب مهمانان اطلاع نداشتیم. وقتی آنها آمدند، دیدیم جمعی از امرای ارتش و فرماندهان و مسؤولین نیروی زمینی هستند. پدرم طبق رویه‌ی همیشگی خود به استقبال آنها رفت و به داخل منزل دعوتشان کرد. وقتی وارد اتاق شدند، پدرم تعارفشان کرد تا روی مبل بنشینند و خودش در پایین در جای همیشگی بر روی زمین نشست. مهمان‌ها وقتی دیدند حاج ماموستا روی زمین نشسته است، آنها هم خواستند به احترام ایشان روی زمین بنشینند. پدرم قبول

نکرد و فرمود:

- دوستان عزیز! من این مبل‌ها را برای شما آقایان کت و شلواری تهیه کرده‌ام تا راحت بتوانید بنشینید و لباس‌هایتان چین و چروک بر ندارد. ما طلبه‌ها به نشستن بر روی زمین عادت کرده‌ایم و این جا راحت تر هستیم. پس اگر می‌خواهید هم من، هم شما راحت باشیم، همان جا بنشینید.

آن روز جمعه بود و منزل ما خیلی شلوغ بود، مهمانان گروه گروه می‌آمدند و می‌رفتند. دیدن این صحنه‌ها برای فرماندهان ارتش بسیار جالب بود. آنها منتظر بودند تا منزل خلوت شود و بعد وارد بحث و صحبت شوند. پدرم متوجه این موضوع شده بود، خطاب به آنها فرمود:

- دوستان! منزل ما همیشه این حالت را دارد، من در خدمت شما هستم و آماده‌ام صحبت‌هایتان را بشنوم، امروز هم جمعه است و بنده باید همراه مسلمانانی که در این جا هستند، عازم نماز جمعه شوم.

برادران ارتش وقتی شرایط را این‌چنین دیدند، بحث‌ها را مطرح کردند و پدرم در یک جمع‌بندی کوتاه و مختصر مطالبی را فرمودند و جلسه تمام شد.

**حامد شیخ‌الاسلام،**

**فرزند شهید**

## زندگی بدون تجمل

موقعیت اجتماعی پدر و حضور ایشان در مجلس خبرگان، برای عده‌ای که قضایا را از دور می‌دیدند، شبهاتی به وجود آورده بود مبنی بر این که ایشان از یک زندگی پر از تجمل برخوردار هستند و مال و منال و خدم و حشمی دارند. حتی پس از شهادت پدر نیز عده‌ای در این زمینه کنجکاوی می‌کردند.

یکی از آشنایان حاج ماموستا، پس از شهادت ایشان به بهانه‌ی عرض تسلیت و به اعتراف خودش در حقیقت برای دیدن زندگی پر از تجمل ما تشریف آورده بود. ایشان وقتی وارد منزل شده و با یک زندگی کاملاً معمولی مواجه شده بود. همراهانش به او گفته بودند: "تمام زندگی حاج ماموستا همین است." باور نکرده بود، گفته بود: "دوست دارم به بهانه‌ی عرض تسلیت خدمت حاج خانم برسم و اندرونی را هم ببینم."

شخص همراه ایشان به بنده گفت: "اگر اشکالی نداشته باشد، می‌خواهیم مادران را هم ببینیم و خدمتشان عرض تسلیت داشته باشیم."

عرض کردم: "نه هیچ اشکالی ندارد، تشریف بیاورید."  
همراه آنها به طبقه‌ی پایین رفتیم. آنها وقتی محلّ زندگی مادرم را دیدند  
بیشتر تعجب کردند، چون اتاق رنگ و رو رفته و محقّری بود که بسیار ساده و  
عاری از هر نوع پیرایه‌ای بود.  
این فرد وقتی به یقین رسید که حاج ماموستا این گونه زندگی می‌کرده،  
پس از ترک منزل ما به همراهانش گفته بود:  
- به خدا قسم من انتظار دیدن این نوع زندگی را نداشتم.

**حامد شیخ‌الاسلام،**

**فرزند شهید**

### شکر نعمت

پدر به شدت با زندگی تجملی مخالف بود و می فرمود:

- تجمل باعث تفرعن می شود، ما باید پیروی از سنت رسول الله (ص) را رکن اصلی و اساسی زندگی خود قرار دهیم.

وسایل و امکاناتی که در اطاق پدر قرار داشت، مال سال ها پیش بود و عموماً مستهلک و غیر قابل استفاده. مدت ها بود می خواستم این موضوع را خدمتشان عرض کنم و اجازه بگیرم تا این وسایل را تبدیل به احسن نمایم، اما واقعیتش با شناختی که از روحیه و منش پدر داشتم، به خود جرأت نمی دادم.

بالاخره یک روز گفتم: "پدر جان! هم چنان که ملاحظه می فرمایید وسایل موجود در این اطاق، کهنه و فرسوده شده و قابل استفاده نیستند، اگر اجازه دهید آنها را عوض کنم و وسایل نو تهیه نمایم." تأملی کرد و فرمود:

- پسرم! می دانی شکر نعمت هایی که خداوند به ما عطا فرموده واجب است؟

عرض کردم: "بله." فرمود:

- آیا ما توانسته‌ایم تا کنون شکرِ نعمت داشته‌های خود را به جا بیاوریم تا اکنون وسایل جدید و نو بخریم؟

گفتم: "نمی‌دانم." فرمود:

- عزیزمن! وسایل و امکاناتی که داریم غالباً زیادی است، آیا غیر از این است که آن چه در آینده نصیب ما خواهد شد قبری است به اندازه‌ی همین سجاده‌ای که این جاست؛ تازه اگر آن هم نصیب ما بشود، باز شکر نعمتش باقی است. لذا اجازه ندادند و گفتند:

- به همین وسایل موجود قناعت می‌کنم.

حامد شیخ‌الاسلام،

فرزند شهید

## عکس العمل زیبا

حاج ماموستا شیخ الاسلام، علاقه‌ی فراوانی به گل و گیاه داشت و دستور داده بود در حیاط مسجد سید قطب فضای مشجر زیبایی ایجاد کرده بودند. در حد فاصل درختان و گل بوته‌ها، توت فرنگی کاشته بودند که تمام سطح زمین را فرا گرفته بود. من در حجره‌ی مسجد زندگی می‌کردم و همیشه مراقب توت فرنگی‌ها بودم! هر وقت می‌دیدم توت‌ها رسیده‌اند، بلافاصله آنها را می‌چیدم و به حجره می‌بردم.

حاج ماموستا هر روز که به مسجد می‌آمد، حتماً سری به باغچه‌ها می‌زد و چند عدد از توت‌های رسیده را می‌چید و می‌خورد.

یک روز قبل از آمدن حاج ماموستا من رفتم هر چه توت رسیده بود همه را چیدم و در یخچال گذاشتم. غرض بیشتر دیدن عکس‌العمل حاج ماموستا بود. چون هیچ وقت عصبانی نمی‌شد، دوست داشتم یک بار از دستم عصبانی شود.

ایشان خوب من را می شناخت و می دانست جز من کسی در حجره دست به این چنین کارهایی نمی زند.

ایشان وقتی برای نماز عصر تشریف آوردند، یک راست رفتند طرف باغچه، هر چه بوته‌های توت فرنگی را زیر و رو کردند، چیزی پیدا نکردند. خادم مسجد را صدا زد و فرمود:

- چه بلایی بر سر این توت فرنگی‌ها آمده ؟  
 خادم گفت: "نمی دانم، کار من نیست." فرمود:  
 - می دانم، تو برو.

بعد آمدند، زنگ حجره را زدند، فرمودند:  
 - رحمت خدا بر شما، توت فرنگی‌هایی را که زحمت چیدنشان را کشیده‌ای  
 بیار تا ما هم استفاده کنیم.

از دیدن عکس‌العمل حاج‌ماموستا هم شرمنده شدم و هم متأسف؛ شرمندگی به خاطر عملی بود که انجام داده بودم و تأسف هم به خاطر این که نتوانستم استاد را عصبانی کنم و عصبانیت او را ببینم.

**حامد راست خدیو،**

**کارمند استانداری و از شاگردان شهید**



### شوخی هم لازم است

در مدت آشنایی با حاج ماموستا بخت یار و اقبال همراه شد و در چند سفر در خدمت ایشان بودم.

همسفری با حاج ماموستا هم عبادت بود و هم کلاس درس. هیچ وقت اجازه نمی داد بحثی در حضورش طرح شود که ما حاصل و نتیجه‌ی آن به غیبت بینجامد.

ایشان در هر جایی که تشخیص می داد، به طرح مباحث علمی می پرداخت و فضای مجلس را دگرگون می کرد.

سفری در خدمتشان به شهر سقز رفتیم، شب را در منزل یکی از دوستان بودیم. جمع زیادی از روحانیان سقز حضور داشتند؛ ماموستا ملا عمر صالحی صاحب، شاعر سقزی، هم در این جمع بود. بحث‌های علمی زیادی طرح شد و در پایان این مباحث، من عرض کردم: "حاج ماموستا، ظاهراً ملا عمر هم اشعار طنز گونه‌ی جدیدی دارند و جمع هم دوست دارند حظ و بهره ببرند، اگر اجازه

بفرمایید این شعرها را قرائت کنند." فرمود:

- بله من هم دوست دارم بشنوم و شوخی و مطایبه هم لازم است، تازه طرح این بحث‌ها و شنیدن کلام ملا عمر هم می‌تواند ما را از ورود به بحث‌های انحرافی و گناه‌آلود باز دارد.

**خلیل آدابی،**

**امام جماعت مسجد امام غزالی سنندج**

### حق همسایگی

در سال ۸۸ روبه‌روی منزل ما، یک آپارتمان ساختند، یک درِ ماشین‌رو هم، رو به منزل ما باز کردند - این کار خلاف مقررات شهرداری بود -

یک روز گفتم: "حاجی خبر داری، یک درِ ماشین‌رو، رو به منزل ما باز کرده‌اند؟ به محض شنیدن کلام من، فرمود:

- سیده ناراحت شدم، این چه حرفی است شما می‌زنید؟ چه اشکالی دارد، مبارکشان باشد، ما باید حق همسایگی را رعایت کنیم، چه کاری به این کارها داری، از نظر من هیچ اشکالی ندارد.

این موضوع گذشت تا این‌که در ماه مبارک رمضان و چند شب قبل از شهادت حاج ماموستا، شهردار به منزل ما آمد و بحث این آپارتمان را پیش کشید و گفت: "حاج ماموستا خبر دارید، دروازه‌ای که از این آپارتمان به کوچه‌ی شما باز شده غیر قانونی است؟" فرمود:

- تشخیص این امور در صلاحیت شماست.

شهردار گفت: "دستور می‌دهیم آن را مسدود کنند." حاج ماموستا ناراحت شد و فرمود:

- به هیچ وجه من راضی به این کار نیستم، اگر احترام من را می‌خواهی این کار را نکن، چون اگر این دروازه را ببندید، دلخور می‌شوم. ایشان با اصرار خود اجازه‌ی این کار را به شهرداری نداد.

اقلیمه موسوی،

همسر شهید شیخ‌الاسلام

### عمل بزرگوارانه

شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام همیشه در کار خیر پیشقدم بود. ایشان آن چنان منش بزرگوارانه‌ای داشت که خیلی وقت‌ها مشاهده‌ی آن برای امثال بنده مایه‌ی اعجاب بود.

فاصله‌ی منزل بنده با منزل حاج شیخ، فاصله‌ی نسبتاً زیادی است و یکی از مسیرهای شلوغ و پرتردد شهر می‌باشد.

بارها حاج ماموستا زنگ می‌زد و می‌فرمود:

- فلانی اگر در منزل هستی، می‌خواهم به منزلتان بیایم.

عرض می‌کردم: "حاج ماموستا اجازه دهید ماشین بفرستم." می‌فرمود:

- نه، دوست دارم هم پیاده‌روی کنم، هم اگر در راه رسیدن به دوست خسته

شوی، لذت دیدار بیشتر خواهد بود.

لذا ایشان آن مسیر را پیاده طی می‌کرد و به من حقیر که سال‌ها طلبه‌ی

ایشان بودم، سر می‌زد و کرامت می‌فرمود. این اقدام، بسیار بزرگوارانه بود و از

حاج شیخ‌الاسلام نیز انتظاری جز این نبود، چون ایشان واقعاً جامع تمام کمالات و فضایل انسانی بود.

معمولاً در حد فاصل نماز عصر و مغرب به، منزل ما تشریف می‌آورد و نیم ساعت مانده به اذان، می‌فرمود:

- آرام آرام تا این مسیر را پیاده برگردیم، وقت اذان مغرب هم خواهد شد. لذا دوباره مسیر را پیاده برمی‌گشتند و من هم سعی می‌کردم همراهی‌شان کنم. می‌فرمود:

- اگرچه به زحمت افتادی، ولی این با هم بودن هم لذت دیگری دارد.

سید احسن حسینی،

مدرس مدارس علوم دینی سنندج

### اطلاع دهید تا مدیون نباشید

شهید حاج ماموستا شیخ الاسلام، در سرکشی و عیادت از افرادی که آنها را می‌شناخت بسیار حساس بود و تا اطلاع پیدا می‌کرد کسی در بستر بیماری افتاده، بلافاصله برای عیادتش می‌رفت و همیشه به ما طلبه‌ها سفارش می‌کرد اگر اطلاع پیدا کردید از آشنایان و احباب کسی دچار مرضی شده، حتماً من را مطلع کنید. اگر مجلس ترحیمی بود و حضور من در آن جالازم بود، من را بی‌اطلاع نگذارید. اگر کسی صاحب‌خانه شد، حتماً اطلاع بدهید تا به منزلش برویم. و در این زمینه‌ها همیشه نگران بودند که مبادا یک وقتی خدای نخواستہ قصوری کرده باشد. دایم می‌فرمود:

- اطلاع دهید تا مدیون نباشیم، چون اگر این موضوعات را به من اطلاع ندهید و من در جریان قرار نگیرم و قصوری صورت گیرد، شما هم مدیون خواهید شد.

سید احسن حسینی،

مدرس مدارس علوم دینی سنندج

## احساس مسؤولیت

سال ۱۳۸۸ وقتی فرزند عزیز امام جمعه‌ی محترم مریوان، حاج ماموستا شیرزادی و چند نفر از دوستانش توسط گروهی مزدور و ملحد ترور شدند، حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از شنیدن این خبر بسیار ناراحت شد و فرمود:

- چند نفر از دوستان را آماده کنید تا برای شرکت در مراسم، عازم مریوان شویم. جمعی آماده شدند و حاج ماموستا در ماشین یکی از دوستان نشست و بنده هم به اتفاق یکی دیگر از دوستان در ماشین دیگری و پشت سر آنها حرکت کردیم.

راننده‌ی ماشینی که حاج ماموستا در آن بود، خیلی مهارت نداشت و با توجه به وضع نامناسب جاده‌ی مریوان، من خیلی نگران سلامت ایشان بودم.

در روستای نگل توفقی داشتیم و ضمن زیارت قرآن، هوایی عوض کردیم. فرصت را مغتنم شمردم و عرض کردم: "حاج ماموستا این ماشین خیلی رو به راه نیست، می‌ترسم مشکلی برایتان پیش بیاید، ماشین ما بهتر است، اگر افتخار



دهید، ممنون می‌شوم."

نگاهی به من انداخت، دستی به صورتم کشید و با لبخند بسیار زیبایی فرمود:

- از بابت این که نگران من هستی، یک دنیا ممنونم، ولی مطمئن باش آن‌چه خدا بخواهد، همان خواهد شد و این بیت شعر را در تأیید گفته‌هایش قرائت کرد:

### گر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

دیگر چیزی نگفتم و عرض کردم: "ما مطیع اوامر شما هستیم، هر طور دوست دارید." وقتی به مریوان رسیدیم، پس از شرکت در مراسم، به دیدار تعدادی از ماموستایان رفتیم و این کار حاج ماموستا موجب خوشحالی آنها شد و شور و شغف خاصی در آنها ایجاد کرد.

حاج ماموستا اسم تعدادی از روحانیان را برد و فرمود:

- لازم است آنها را هم ملاقات کنیم.

عرض کردند: "آنها در روستاهای مریوان زندگی می‌کنند." فرمود:

- چه ایرادی دارد، برای دیدار دوستان و احباب باید سختی هم کشید، قرار نیست که فقط در آسایش به یاد هم باشیم.

ما هم با ایشان همراه شدیم و برای دیدن دوستان حاج ماموستا به چند روستا رفتیم. وقتی برنامه‌ی ما در مریوان به پایان رسید، خطاب به آن برادر روحانی - که حاج ماموستا در ماشینشان بود - فرمود:

- حالا برنامه‌ی شما چیست؟

عرض کرد: "حاج ماموستا اگر اجازه دهید، امشب را می‌خواهم در مریوان بمانم."

شهید شیخ الاسلام فرمود:

- پس شما هم اجازه بدهید من با ماشین ملا اقبال برگردم.

وقتی داخل ماشین تشریف آوردند، من پتویی را در صندلی عقب برای ایشان پهن

کردم تا حاج ماموستا راحت باشند و خدمتشان عرض کردم: "حاج ماموستا کفش هایتان را در بیاورید تا در صندوق عقب ماشین بگذارم و پاهایتان خسته نشوند."  
ایشان نگاه محبت‌آمیزی به چشمان من انداخت و فرمود:  
- روله (فرزندم) به پاس این همه لطف و محبتی که به من دارید، از خداوند متعال می‌خواهم بهشت برین را نصیب شما کند.

**اقبال بهمنی،**

**امام جمعه‌ی موچش و از شاگردان شهید**

### نان متبرک

یک بار توفیقی حاصل شد، مجلس انس و الفتی قرآنی در منزل برگزار کردم و جمعی از دوستان را برای حضور در این محفل دعوت نمودم.

قبل از دعوت دیگر احباب خدمت حاج ماموستا عرض کردم: "قصد دارم زحمتی برایتان داشته باشم." فرمود:

- اگر کاری از من پیرمرد ساخته باشد در خدمتم.

گفتم: "تقبل زحمت فرموده کلبه‌ی درویشی ما را با قدوم خود مزین و منور فرمایید." بلافاصله و بدون مقدمه فرمود:

- نیکی و پرسش.

خیلی خوشحال شدم. به عشق وجود ایشان، دیگر دوستان را هم دعوت کردم. زمانی که می‌گفتم شمع وجود حاج ماموستا روشنی‌بخش مجلس است، شاد و مسرور می‌شدند.

وقتی که تشریف آوردند، بعد از احوالپرسی با اهل مجلس، خطاب به مرحوم

اخوی بنده فرمود:

- ملا احمد، من آن قدر زنده ماندم و نمردم که نان ماموستا شیخ نجم‌الدین را هم خوردم.  
اهل مجلس این را نوعی شوخی تلقی کردند و خندیدند، حاج ماموستا فرمود:

- دوستان! منظور من چیز دیگری بود، نان ملا نجم‌الدین متبرک است، چون قاری و حافظ قرآن است. من اکنون که بر سر سفره‌ی ایشان نشسته‌ام، احساس می‌کنم بر سفره‌ای در کنار بیت‌الله‌الحرام و یا روضه‌ی مبارک پیامبر(ص) عظیم‌الشان اسلام نشسته‌ام.  
حاج ماموستا با این جملات، نهایت لطف و کرامت خود را به اهل قرآن و بنده‌ی ناچیز ابراز فرمود.

**نجم‌الدین هاشمی،**

**امام جماعت مسجد هاجر خاتون سنندج**

### خانه‌ی پر از صفا

اولین آشنایی من با حاج ماموستا شیخ الاسلام در جلسه‌ای بود که در سال ۱۳۷۹ در مرکز بزرگ اسلامی برگزار شد.

ایشان سخنران اصلی مجلس بود. وقتی شروع به صحبت کرد بسیار استادانه در مدت زمان کمی آن چه نیاز جلسه بود، بیان فرمود. جملات ایشان آن چنان پرمغز، با محتوا و گیرا بود که هر شنونده‌ای را مجذوب می‌کرد. از همان لحظه، شیفته‌ی منش، فصاحت و بلاغت حاج ماموستا شدم. بعد از جلسه خدمتشان رسیدم و عرض کردم: "استادا! اگر وقت داشته باشید، مشتاقم ایامی خوشه‌چین خرمن شما باشم و از محضرتان فیض ببرم." فرمود:

- تشریف بیاورید منزل با هم صحبت می‌کنیم.

چند روز از این آشنایی گذشت. خدمتشان رسیدم، اما تصورات عجیبی داشتم و با خودم فکر می‌کردم ایشان نماینده‌ی مجلس خبرگان هستند و مفتی فقه شافعی در غرب کشور؛ لابد باید دفتری داشته باشند و جمع زیادی در اطرافشان باشند. به هر حال با همان ذهنیت راهی منزل حاج ماموستا شدم،

اما وقتی به مقابل منزل ایشان رسیدم، دیدم از حاجب و دربان خبری نیست. زنگ زددم در به رویم باز شد و هنوز درب را پشت سرم نبسته بودم که یک نفر گفت: "بفرمایید." به ابتدای راه پله رسیدم، در کمال ناباوری دیدم چند پله بالاتر حاج ماموستا ایستاده و منتظر ورود من هستند. یکه خوردم، عرق شرمندگی از چهره‌ام سرازیر شد. به گرمی من را پذیرفت و به داخل منزل راهنمایی کرد. وقتی وارد شدم، به تصورات اشتباهم پی بردم، خانه‌ای محقر و ساده، اما مملو از صفا، صداقت، مهر و محبت. تصورات پیشین به کلی از آینه‌ی ذهنم محو شد. مرا که طلبه‌ای بیش نبودم، در جایگاهی بالاتر از خود نشانده، به گرمی احوالم را پرسید و از صمیم قلب خیر مقدم گفت. سعی می‌کردم با بر زبان آوردن الفاظی مرسوم و متداول در مقوله‌ی تعارفات رایج، اندک آرامشی به درونم بدهم و آبی بر آتش عذابی که به خاطر تصورات و برداشتهای غلط در درونم شعله‌ور بود بریزم. حاج ماموستا فرمود:

- در چه پایه‌ای تحصیل می‌کنی؟

خدمتشان عرض کردم: "اگر قبول بفرمایید، قصد دارم فقه و اصول را در خدمت حضرت عالی باشم." بلافاصله برنامه‌ای تدوین کرد و فرمود:

- در هفته چهار جلسه بیا همین جا.

عرض کردم: "حاج ماموستا آمدنم به منزل برای اهل خانه ایجاد مزاحمت می‌کند، اگر در حجره‌ی مسجد باشد، تصدیع کمتری دارد." فرمود:

- نه، این جا هم منزل من است، هم مدرسه‌ی من و هم اداره‌ای است برای رفع و رجوع امورات مردم و هم محلّ قرارها و ملاقات‌های من، لذا اهل منزل عادت دارند، شما هم که مدتی رفت و آمد کنید، همه چیز برایتان عادی می‌شود، پس نگران نباشید. از تاریخی که مشخص کرده‌ام، سر وقت بیایید. و این مقدمه‌ی چگونگی شاگردی بنده در محضر حاج ماموستا بود.

**عبیدلطفی،**

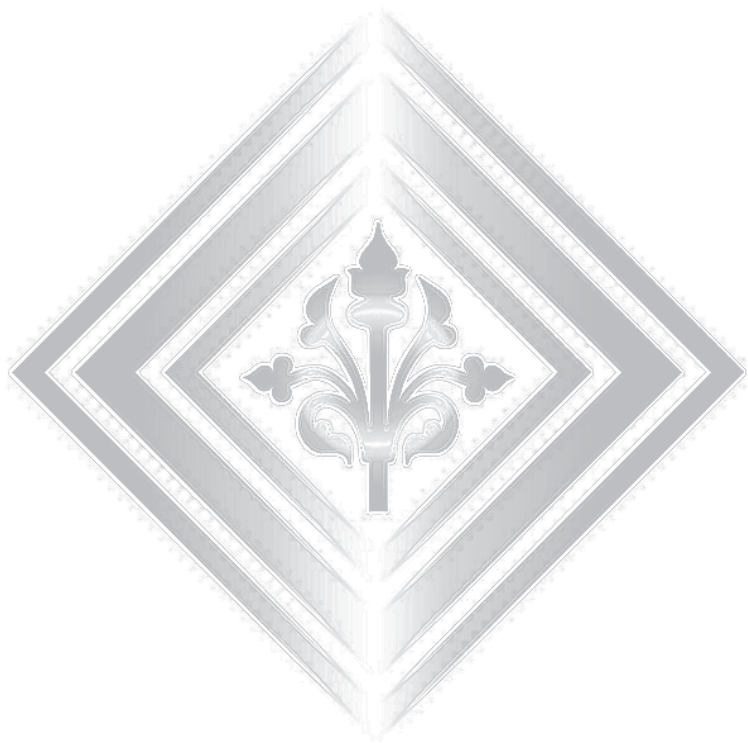
**امام جماعت مسجد میرزا فرج الله سنندج**



# فصل دهم

در مسیر شهادت







### شهادت بر لا اله الا الله

مدتی در خدمتشان حدیث می خواندیم. یک روز فرمود:

- پیامبر(ص) فرموده است هر کسی کلام آخرش "لا اله الا الله" باشد و بمیرد وارد بهشت می شود.

ایشان در این زمینه خاطره‌ای را نقل کرد و فرمود:

- در کردستان عراق در خدمت ماموستایی تلمذ می کردیم، روزی در محضرشان موضوع این حدیث مطرح شد. ماموستا به ما طلبه ها فرمود: "آیا شما به این حدیث ایمان دارید؟" عرض کردیم: "بله، این حدیث جزو احادیث صحیح است." ماموستا که سال‌های عمرش را در خدمت شرع رسول الله(ص) سپری کرده بود، کتابش را بست، نگاه عمیقی به ما انداخت و فرمود: "پس شما شاهد باشید. هزار بار اشهد انّ لاله الا الله و اشهد انّ محمد رسول الله" و چشمانش را بست و هم‌چنان چهارزانو رو به قبله نشسته بود و دقایقی گذشت. وقتی نزدیک تر رفتیم دیدیم قالب تهی کرده و دار فانی را وداع گفته است.

این سعادت بزرگی است و دعا کنید، کلام آخرتان قبل از فوت این جمله‌ی  
مبارک باشد.

سید عارف عنایتی،

امام جماعت مسجد حضرت رسول (ص) سنندج

### خدایا عاقبت به خیرمان کن

یکی از دعاهایی که حاج ماموستا همیشه ورد زبان‌شان بود، از خداوند می‌خواست عاقبت به خیر شود، مدام می‌فرمود:

- خدایا عاقبت به خیرمان کن، پروردگارا ما را بی‌آبرو نکن. خدایا این مقدار از عمر ما که مانده است، به عزت و بزرگواری خودت ختم به خیرش گردان.

مدتی قبل از شهادت، خدمتشان رسیدیم، فرمود:

- دعا کنید با عاقبت به خیری بمیریم. همیشه در این فکرم که:

خدایا من می‌توانم با روی سفید در پیشگاه شما قرار گیرم؟

خداوندا من را عاقبت به خیر بگردان،

تا با دست پر بتوانم به حضور برسم،

و چیزی در کارنامه‌ی اعمالم داشته باشم.

تنها راه حضور روسفیدانه در بارگاه اقدس الهی،

عاقبت به خیری است، همیشه این را از خداوند استمداد بکنید،

ان شاء الله حضرت حق با عنایت خودش دست نیاز را از آستان بی نیازش  
خالی بر نمی گرداند.  
خداوند دعا‌های حاج ماموستا را اجابت کرد و او را با چهره‌ای سرخ به خدمت  
پذیرفت.

**حامد راست خدیو،**

**از شاگردان شهید**

## اشک ناب

دقیقاً یک هفته قبل از شهادت شهید شیخ الاسلام، همراه یکی از دوستان برای عرض ادب و ارادت خدمتشان رسیدیم. وارد پذیرایی شدیم، دیدیم در گوشه‌ای نشست‌ه‌اند و قرائت استاد عبدالباسط را استماع می‌کند. وقتی ما را دید با اشاره‌ی دست، دعوت کرد تا بنشینیم. ما هم با کمی فاصله روبه‌روی ایشان نشستیم

حاج ماموستا در حال و هوای دیگری بود، گویی روحش در بی‌کرانگی جهان به پرواز درآمده است و آن‌چه بر جای مانده جز جسمی خاکی نیست. وقتی دقت کردم دیدم قطرات ناب اشک، به آرامی از گوشه‌ی چشمانش جاری است و بر محاسن سفیدش فرود می‌آید. هر بار با اوج گرفتن صوت استاد عبدالباسط قطرات اشک بیشتری از دیدگان استاد باریدن می‌گرفت، آن‌چنان فضایی خلق شده بود که به ما هم نوعی احساس سبکی دست داده بود. دقایقی از بارش این باران معنویت گذشت. شهید شیخ الاسلام ضبط صوت

را خاموش کرد، آمد و ما را در آغوش گرفت و نشست و فرمود:  
- خداوند رحمت کند استاد عبدالباسط را که موجب انبساط روحی ما  
می‌شود.

**عطا الله حسن پور،**  
**از شاگردان شهید**

### آن چه خدا بخواهد محقق خواهد شد

خداوند بر این حقیر منت نهاد که در چند شب آخر حیات شهید شیخ الاسلام سعادت پیدا کنم در خدمتشان باشم. حدود پنج شب قبل از شهادت، در یک مراسم افطاری خدمت ایشان بودیم. موقعیت خاصی در استان ایجاد شده بود و عده‌ای تروریست کور دل، دست به اعمال غیر انسانی زده بودند و بیم آن داشتیم که حاج ماموستا هم آسیب ببیند. لذا حضورشان عرض کردم: "حاج آقا موقعیت و شرایط پیش آمده را خودتان مشاهده می‌فرمایید، اگر امکان دارد مدتی برای اقامه‌ی جماعت به مسجد نروید و یا اجازه دهید ما یک سری اقدامات حفاظتی برای شما انجام دهیم. نظر ما این است؛ شما ولو موقت هم شده مدتی در یک مکان مناسب‌تری زندگی کنید و به منزل دیگری نقل مکان نمایید."

ایشان با همان چهره‌ی همیشه خندان با دقت به سخنان ما گوش دادند، وقتی صحبت‌ها به پایان رسید، تبسم ملیحی کرد و فرمود:

- نگران نباشید، من از شهادت در راه خدا ترس و واهمه‌ای ندارم. مطمئن باشید آن چه خدا بخواهد محقق خواهد شد.

این موضوع گذشت تا شب قبل از شهادت که مجدداً توفیق زیارت ایشان حاصل شد و من دوباره خدمتشان عرض کردم: "حاج ماموستا ما هم‌چنان بر آن چه قبلاً خدمتتان گفته‌ایم، اصرار داریم."

مجدداً با همان حالت عارفانه همان گفته‌ی قبل را تکرار کرد و فرمود:

- اراده‌ی خدا قابل تغییر و جابه‌جایی نیست.

یک شب بعد از این ملاقات بود که اراده‌ی حضرت حق محقق شد و ایشان به وصال دوست نایل شدند و جام شهادت را سر کشیدند.

**اسماعیل نجار،**

**استاندار کردستان**



### هر چه خدا بخواهد

پس از شهادت شهید ماموستا ملا برهان عالی، از این که جنایتکاران آدم کش، بخواهند نسبت به حاج ماموستا جسارتی بکنند، واهمه داشتیم و نگران بودیم. یک روز قبل از شهادت ایشان، افرادی آمدند، حاج ماموستا در مسجد نبود، من را صدا زدند و گفتند: "خدمت حاج ماموستا عرض کنید که بیشتر مواظب باشند، اگر امکان دارد کمتر به مسجد رفت و آمد کنند، چون وضع امنیت شهر خیلی مناسب نیست."

غروب که حاج ماموستا به مسجد تشریف آوردند، عرض کردم: "حاج شیخ، چند نفر آمدند و این مطالب را گفتند که به شما عرض کنم، خودم هم نگران هستم، مدتی به مسجد تشریف نیاورید، مبدا خدای ناخواسته اتفاقی برای شما بیفتد." فرمود:

- کاک احمد، شما نگران نباشید، هر چه خدا بخواهد همان خواهد شد و روز بعد پس از نماز، جانیان در آن اقدام نا جوانمردانه، این گونه مظلومانه خون

پاک این پیر عارف را در خانه‌ی خدا بر زمین ریختند و مسلمانان را از این برکت  
و موهبت الهی محروم نمودند.

احمد درویشی،

خادم مسجد سید قطب سنندج

### شهادت عطیه‌ی الهی است

زمانی که منافقان کج فکر، حاج ماموستا برهان عالی را شهید کردند، عرض کردم: "حاج ماموستا شیخ الاسلام وضعیت مناسب نسیت، ممکن است خدای نخواستہ خطری متوجه شما بشود و دشمنان جسارتی بکنند، بهتر است محافظی داشته باشید، دوستان نگران وضعیت شما هستند." فرمود:

- به خدا شهادت را دوست دارم. شهادت عطیه‌ی الهی است. چه چیزی بهتر از شهادت در راه خداست؟ من با تمام وجود آمادگی دارم و هیچ ترسی هم در وجودم نیست. اگر خداوند من را لایق بداند، تقدیم جان کمترین کاری است در راه رضای دوست.

چند روز پس از این بحث، ایشان در شب جمعه به شهادت رسیدند. وقتی خبر شهادت این استاد فرزانه را شنیدم، بلافاصله موضوع یادآوری مکرر ایشان در مورد فضیلت مرگ در شب جمعه در ذهنم تداعی شد.

وقتی پدرم به رحمت خدا رفت، عرض کردم: "حاج ماموستا، خداوند به پدرم

بسیار لطف کردند، چون ایشان در شب جمعه و پس از اقامه‌ی نماز عشا دار  
فانی را وداع گفت.

حاج شیخ فرمود:

- اگر مردم از قدر و منزلت شب و روز جمعه باخبر باشند و بدانند این ایام  
در نزد خداوند چقدر منزلت دارند، همیشه دعا خواهند کرد که مرگ آنها در  
این دو زمان باشد.

**کامل هوشیاری،**

**امام جماعت مسجدالنبی قرادیان**

### توکلت علی الله

زمانی که حاج ماموستا عالی به شهادت رسید، شهید شیخ الاسلام بسیار ناراحت بود و از این که جامعه از فیض وجود شخصیت گرانمایه‌ای چون ماموستا عالی محروم شده است، تأسف می‌خورد.

آخرین بار ایشان را در مجلس ترحیم شهید عالی در مسجد بهاران دیدم. بعد از مراسم، در حیاط مسجد خدمتشان رسیدم، آثار تألم ناشی از فقدان حاج ماموستا عالی به وضوح در چهره‌شان مشاهده می‌شد. عرض کردم: "حاج ماموستا وسیله دارم، اگر افتخار بدهید شما را برسانم." فرمودند:

- ممنون، به برادری قول داده‌ام همراه ایشان بروم.

گفتم: "حاج شیخ! خواهشی از شما دارم." فرمود:

- تا چه باشد؟

عرض کردم: "دشمن در کمین نشسته و مترصد فرصت است. ممکن است قصد وارد کردن ضربه‌ای را داشته باشد، اگر ممکن است ترددها را به حداقل

برسانید و فعلاً مدتی سعی کنید بیشتر در منزل تشریف داشته باشید."

مثل همیشه لبخندی زد و فرمود:

- نگران نباشید توکلت علی‌الله، ما خود را به او سپرده‌ایم، اراده‌اش بر هر چه تعلق گیرد، مطمئن باش همان خواهد شد که او می‌خواهد.  
و این آخرین دیدار ما بود.

حیدر طاهر نژاد،

از شاگردان شهید

## اجابت دعا

شهادت شهید ماموستا برهان عالی روی شهید شیخ الاسلام بسیار تأثیر گذاشته بود. ایشان بسیار متأثر و عزادار بود.

در مسجد جامع سنندج به این مناسبت مراسمی برگزار گردید. مسجد مملو از جمعیت بود. اکثر مسؤولین استان نیز در این جلسه حضور داشتند. سخنران اصلی مراسم شهید شیخ الاسلام بود. ایشان در حالی سخنان خود را آغاز کرد که در دریایی از غم و اندوه و ماتم غرق شده بود. اولین واژه‌ها را آن چنان هنرمندانه در محکومیت این جنایت هولناک در کنار هم قرار داد که مرهمی شد بر دل ریش عزاداران شهید عالی. او هنرمندانه‌تر از قبل، از واژه‌های متین و قاطع خداوند سبحان مدد گرفت و به تشریح مقام شهید و شهادت در اسلام پرداخت و با هر واژه‌ای دریایی از معارف را در پیش روی حاضرین می‌گذاشت.

وقتی کلامش به انتها رسید، چند بار این دعا را تکرار کرد:

- خدایا ما را نیز با مرگ سرخ شهادت از این سرای ناپایدار برگردان.

ایشان چند روز پس از این سخنرانی، به دست مزدوران استکبار به شهادت رسید.

در مراسم تشییع جنازه‌ی حاج ماموستا، حاضران این جمله را تکرار می‌کردند:

- "خداوند دعای حاج ماموستا را اجابت فرمود."

**نظام مرادی،**

**عضو مجلس ایثارگران و مشاور استاندار کردستان**



### من آماده‌ی شهادت هستم

روز قبل از شهادت حاج ماموستا شیخ الاسلام، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: "حاج ماموستا خواهشی از شما دارم، امیدوارم آن را بپذیرید." فرمود: - بفرمایید، اگر قابل پذیرش باشد حتماً خواهیم پذیرفت.

گفتم: "با توجه به ترورهای اخیر و شهادت حاج ماموستا عالی، اگر امکان دارد توصیه‌ی این شاگرد بی‌مقدار خود را بپذیرید و مدتی به مسجد تشریف نبرید. این کار از نظر شرعی هم هیچ اشکالی ندارد، شما مجتهد هستید و بهتر از همه‌ی ما می‌دانید نرفتن به مسجد بنا به ضرورتی است که پیش آمده."

حاج ماموستا لبخندی زد و فرمود:

- من به عنوان یک انسان، در نامه‌ی اعمالم معصیت‌های زیادی دارم، اما مرتکب معصیتی نشده‌ام که امید به بخشش آن از طرف خداوند را نداشته باشم. ولی این روزهای آخر عمر، فرصتی است تا از خداوند بخواهم آن را با فضیلت شهادت ختم به خیر کند. رجای واثق دارم خداوند می‌خواهد وسیله‌ای فراهم

کند تا من را ببخشد و قلم عفو بر گناهانم کشد؛ این وسیله، چیزی جز شهادت نیست. لذا از شما خواهش می‌کنم بار دیگر موضوع ترک مسجد را تکرار نکنید، چون من آماده‌ی شهادت هستم و اگر خداوند این لطف را در این ماه پر برکت نسبت به من روا دارد، قطعاً به فوز اکبر می‌رسم. شهادت بالاترین مقامی است که خداوند به بندگان خاص خود عنایت می‌فرماید.

من که انتظار شنیدن این پاسخ را نداشتم، بحث را ادامه ندادم و عرض کردم: "حاج ماموستا هر طور که صلاح می‌دانید عمل کنید."

**محمد صالح مولانایی کما تگر،**

**از شاگردان شهید**

## نماز سنت

حاج ماموستا عادت داشت پس از ادای هر فرض، دو رکعت نماز سنت می‌خواند، سپس از مسجد خارج می‌شد. مأمومین هم به تأسی از حاج ماموستا، اکثراً این دو رکعت نماز سنت را می‌خواندند و بعد همراه با حاج ماموستا از مسجد خارج می‌شدند و هیچ وقت هم حاج ماموستا را تنها نمی‌گذاشتند و ایشان را مشایعت می‌کردند. شبی که به شهادت رسید، بر خلاف رسم معمول وقتی دو رکعت نماز سنت را خواند، باز اقامه‌ی نماز دیگری را بست و مشغول نماز خواندن شد. اهل مسجد وقتی دیدند نمازهای حاج ماموستا ادامه دارد، مسجد را ترک کردند و برای افطار به منازلشان رفتند. بنده هم آن شب، بر خلاف همیشه زودتر از مسجد خارج شدم و حاج ماموستا تنها مانده بودند و پس از اتمام نماز سنت، در حین خروج از مسجد، مورد سوء قصد کور دلان قرار گرفت و به شهادت رسید.

محمد حسین عباسی،

از آشنایان شهید

### بصیرت واقعی

روز قبل از شهادت با چند نفر از دوستان خدمتشان رسیدیم. خدامی داند ایشان رنگ و بوی شهادت گرفته بود. چهره‌اش به حدی نورانی شده بود که به راحتی می‌شد آن را دید. حرکات و گفتار حاج ماموستا هم مثل همیشه نبود، گویی مسافری است و هر لحظه که می‌گذشت، به زمان حرکت نزدیک‌تر می‌شد. مدت کوتاهی بود که چشم‌چپ ایشان را جراحی کرده بودند، یکی از دوستان گفت: "حاج ماموستا عمل چشم رضایت بخش بود." فرمود:

- بله، خیلی خوب و بحمدالله مثل دوران جوانی نور و روشنایی دارد و خدا را شکر! چشمانم هر دو بینا هستند.

روز بعد که به شهادت رسید، وقتی به من خبر دادند بلافاصله رفتم و بر سر پیکر مطهر ایشان حاضر شدم. وقتی دقت کردم دیدم ایادی استکبار، تیر را که از پشت سر به ایشان شلیک کرده‌اند، از چشم‌چپشان خارج شده و آن را تخلیه کرده است. سرم را بالا گرفتم و گفتم: "خدایا بصیرت واقعی را به این انسان پاک عطا فرمودی. سید عارف عنایتی، امام جماعت مسجد حضرت رسول(ص)

### طلب حلالیت

شنیدن خبر شهادت شهید شیخ الاسلام برای من، هم غیر منتظره بود هم بسیار تکان دهنده. بعد از افطار وقتی از موضوع شهادت ایشان مطلع شدم بلافاصله به منزلشان رفتم تا به عنوان خادم شهدا، وظیفه‌ام را انجام دهم. وقتی وارد بیت شریف ایشان شدم، اطرافیان می‌گفتند: "از چند روز پیش حاج ماموستا وضعیتش مثل همیشه نبود، گویی به او الهام شده بود که به زودی جمع یاران را ترک خواهد گفت، لذا مرتب از دوستان و آشنایان طلب حلالیت می‌کرد. سعی می‌کرد با آنها ارتباط بگیرد و به شکلی حلالیت بطلبد. با این که می‌دانست اوضاع امنیتی خیلی مناسب نیست، اما ترسی در وجودش نبود. ذره‌ای خلل در رفت و آمدهایش به مسجد ایجاد نشد. من بر این اعتقادم که شهادت حق ایشان بود، این لطف بسیار بزرگی بود که خداوند به آن بنده‌ی پاک دل و با صفایش عنایت فرمود؛ مرگ سرخ در ماه رمضان، در شب جمعه و در لیالی قدر، کرامت بسیار بزرگی است که هر بنده‌ای لایق دریافت آن نیست.

**محمد سلیمانی، مدیرکل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان کردستان**

### تحقق آرزو

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام، علاقه‌ی وافری به قبرستان قدیمی حاج‌شیخ محمدباقر سنندج داشت و هر وقت فرصتی حاصل می‌شد با هم آن‌جا می‌رفتیم و ضمن قرائت فاتحه، دقایقی در کنار مرقد حاج ماموستای نودشه می‌نشستیم و آیاتی از کتاب حق را تلاوت می‌کردیم.

مرحوم حاج ماموستای نودشه استاد شهید شیخ‌الاسلام بوده‌اند و ایشان از میان اساتیدی که در محضرشان تلمذ کرده بود، ارادت خاصی به این شخصیت داشت و همیشه می‌گفت:

- ایشان عالمی برجسته، و زاهدی وارسته و عارفی به خدا رسیده بودند.
- هر وقت به آن‌جا می‌رفتیم، می‌فرمود:
- از خداوند متعال می‌خواهم لیاقت این را داشته باشم که در کنار استادم دفن شوم.
- و آن نقطه را نشان می‌داد و می‌گفت:

- آرزو دارم در همین جا دفن کنند.  
به خانواده‌ی محترمشان هم گفته بود که در کنار استادشان مدفون شوند.  
خداوند تبارک و تعالی این کرامت را به اضعاف نصیب ایشان فرمود و او در  
ماه رمضان، در شب جمعه به شهادت رسید و در روزی که عیدالمؤمنین است  
دلش به دیدار معبودش شاد شد و در کنار استادش در همان نقطه‌ای که آرزو  
داشت، دفن گردید و به آرزویش رسید.

**حامد راست خدیو،**  
**از شاگردان شهید**

## آرزوی شهادت

حاج ماموستا شیخ‌الاسلام از شهادت شهید حاج ماموستا عالی بسیار متأثر شده بود، حتی در مراسم شهید عالی وقتی ایشان را برای سخنرانی دعوت کردند، حالت عادی نداشت و بعد از سخنرانی هم فرمود:

- سرگیجه دارم و نمی‌توانم در مجلس بنشینم.

ایشان را به منزل بردند. روز بعد بنده برای احوالپرسی و عیادت خدمتشان رسیدم. جویای احوالشان شدم، فرمود:

- رفع کسالت شده است، اما سید دوست ندارم با مرگ طبیعی بمیرم، خوشا به سعادت ماموستا عالی در ماه مبارک رمضان و با شهادت به دیدار پروردگارش رفت. واقعاً زیباست اگر خداوند این مقدار به من لطف داشته باشد که در سن پیری شهادت در راهش را نصیبم کند. این بزرگ‌ترین کرامتی است که خداوند در حق من روا می‌دارد.

عرض کردم: "حاج ماموستا، فرمایش شما کاملاً متین است، ولی باید خیلی



مواظب باشید، دشمن مترصد فرصتی است تا ضربه‌ای وارد کند، من خیلی نگرانم."

با شوخی فرمود:

- نگران خودتی یا نگران من.

گفتم: "هر دو." فرمودند:

- نگران خودت نباش، تو آسیب ناپذیری! نگران من هم نباش، چون شهادت در راه خدا بزرگ‌ترین سعادت است و هر چه او بخواهد، همان خواهد شد.

**سید عارف عنایتی،**

**امام جماعت مسجد حضرت رسول (ص) سنندج**

### در مسلخ عشق

آشنایی بنده با جناب حاج ماموستا شیخ‌الاسلام برمی‌گردد به سال ۱۳۴۵، در آن زمان من در سقز طلبه بودم و ایشان هم مدرس بودند. البته من توفیق حضور در حجره‌ی ایشان و تلمذ در محضرشان را نداشتم و در خدمت جناب ماموستا ملا محمد امین شریعتی درس می‌خواندم. اما در هفته چند بار خدمت ایشان می‌رسیدم و از اخلاق و منش بزرگوارانه‌ی این عالم جلیل‌القدر درس می‌گرفتم و سعی می‌کردم آن‌چه در رفتار ایشان ببینم الگو و سرمشق خودم قرار دهم و رفتارم را با اعمال ایشان هماهنگ نمایم.

حاج ماموستا در همه‌ی علوم زمان خود استاد بودند، این روحانی تلاشگر در ادبیات عرب بی‌بدیل بود، آن‌چنان استادانه علوم عربی را تدریس می‌کرد که گویی از کودکی با این زبان تکلم کرده است. در سایر علوم نیز همیشه منشأ بهره‌ها و فواید فراوانی برای طلاب بود.

ایشان عاشق سنت نبوی بودند و برای حفظ و حراست آن، جان، کمترین

بهبایی بود که می‌توانست در این راه بذل و بخشش نماید.  
در دفاع از اندیشه‌های پاک و زلال دینی از هیچ‌کسی واهمه نداشت و مردانه  
در پاسداری از آنها ایستادگی می‌کرد.

شهادت ایشان پیام‌های فراوانی دارد و دقیقاً مصداق مصرع معروف:

**در مسلخ عشق، جز نکو را نکشند**

می‌باشد، چون دشمن نتوانست او را تحمل کند.

او کسی بود که چون سدی پولادین در مقابل اندیشه‌های باطل ایستاده  
بود و با منطق و استدلال، دایم برای بطلان آن افکار تلاش می‌نمود، چون در  
جبهه‌ی حق قرار داشت و سخنانش خریدار داشت و طبل رسوایی دشمن با این  
منطق شریعت محمدی(ص) به صدا در می‌آمد.

گواه صادق نادانی دشمن آن است که ایشان را با زبان روزه به شهادت  
رساندند.

**محمد امین راستی،**

**امام جمعه‌ی موقت سنندج و قاضی دادگستری**

### خاطره‌ی تلخ

مدتی بود به اتفاق یکی از دوستانم، در حجره‌ی مسجد سید قطب ساکن شده بودیم و در محضر حاج ماموستا شیخ‌الاسلام تحصیل می‌کردیم. بعد از نماز مغرب چون نوبت آشپزی من بود، به حجره برگشتم و مشغول پخت غذا شدم و از این‌که حاج ماموستا هنوز در مسجد است یا از مسجد خارج شده، اطلاعی نداشتم.

دقایقی گذشت، ملا صابر به حجره آمد و گفت: "فلانی صدای تیراندازی آمد. گفتم: "نگران نباش، بچه‌ها دوباره ترقه‌بازی را شروع کرده‌اند." گفتم: "من سری به داخل کوچه بزنم، ببینم اتفاقی برای حاج ماموستا نیفتاده باشد." ایشان رفتند، ناگهان من را صدا زدند و گفتند: "بیا که حاج ماموستا را شهید کردند."

من وقتی رسیدم، آن‌چنان نگران بودم که فقط توانستم حاج ماموستا را بغل کنم. در یک لحظه ضارب را از پشت دیدم که به طرف موتورسواری که در انتظارش

بود می‌رفت. ملا صابر ایشان را تعقیب کرد، اما بر اثر تیراندازی آنها برگشت. وقتی دقت کردم، دیدم هنوز خرمایی را که برای باز کردن روزه خورده بودند، در دهانشان بود.

ایشان را برداشتیم و به بیمارستان انتقال دادیم، اما متأسفانه دیگر کار از کار گذشته بود. گفتند: "باید پیکرش را تحویل سردخانه دهید."

وقتی محتویات جیب ایشان را خالی کردند و به من تحویل دادند، عبارت بود از یک اسکناس دو هزار تومانی، یک شانه‌ی کوچک جیبی، یک تسبیح و یک تکه کاغذ که چند آیه و حدیث در آن نوشته شده بود.

**طالب سبحانی،**

**امام جماعت مسجد ابوذر غفاری سنندج**

## وداع آخر

حاج ماموستا انسان بسیار منظم و وقت شناسی بود، همیشه با برنامه پیش می‌رفت. سر وقت به مسجد می‌رفت، اما به دلیل پاسخ‌گویی به سؤالات مردم، زمان برگشتش دست خودش نبود. غروب همان روزی که به شهادت رسید، رفت دوش گرفت و لباس‌های تمیز و مرتبی پوشید و عازم مسجد شد. خدمتشان عرض کردم: "حاجی اگر ممکن است مدتی برای اقامه‌ی نماز مغرب به مسجد نروید!" فرمود:

- نه، سیده مقدور نیست، باید حتماً بروم. چرا، چی شده که نگرانی؟  
گفتم: "حاجی چند روزی است دلهره‌ی عجیبی دارم، ترس و وحشت تمام وجودم را فرا گرفته است، گویی منتظر حادثه‌ای هستم." فرمود:  
- من جز خدمت به دین و مردم کاری نکرده‌ام، اگر هم اتفاقی بیفتد هیچ باکی ندارم، چون در راه حق شهید شده‌ام.  
از این کلامش خیلی تعجب کردم، چون برای اولین بار بود که به صراحت

از شهادت صحبت می‌کرد. در حالی که برای جمع کردن وسایلیش راهی اتاق دیگری شد، همراهش رفتم و دوباره خواهش کردم که از رفتن منصرف شود. فرمود:

"مگر ممکن است نرم، در حالی که مردم با زبان روزه منتظر من هستند. نگاهی به من انداخت، احساس کردم پشت این نگاه، هزاران حرف نهفته است، اما چیزی نگفت. گفتم: "پس اکنون که اصرار به رفتن داری، بگذار راننده را صدا بزنم." فرمود:

- می‌روم داخل کوچه قدم می‌زنم تا راننده بیاید.

گفتم: "نه، داخل کوچه برو، من می‌ترسم، بگذار راننده بیاید بعد برو." فرمود:

- باشد. سیده هر طور صلاح می‌دانی، من هم رفتم راننده را صدا زدم و ایستادم تا وقتی که سوار ماشین شد.

بعد از اذان، سفره‌ی افطار را انداختیم و منتظر حاجی ماندیم. حدود یک ربع از اذان گذشته بود که به پسرم گفتم: "حامد، پدرت چرا نیامد؟" گفت: "مادر شما چرا نگرانید؟ حتماً به خاطر پاسخ به سؤالات مردم دیر کرده‌اند، نگران نباش الان برمی‌گردند!"

گویی به من الهام شده بود اتفاقی می‌افتد. بلند شدم، چادرم را برداشتم و گفتم: "حامد، من خیلی نگرانم. می‌روم دنبال پدرت."

دخترم گفت: "مادر صبر کن تا به مسجد زنگ بزنم."

ایشان رفت و بعد از چند دقیقه برگشت و گفت: "کسی گوشی تلفن را برداشته!" در این اثنا حامد رفته بود، وقتی به دم در مسجد رسیدم با جنازه‌ی خونین پدرش روبه‌رو شده بود. فوراً برگشت و گفت: "مادر به برادرم محمد زنگ بزن، پدرم حالش به هم خورده، داریم می‌بریمش بیمارستان."

من هم بلافاصله رفتم به طرف مسجد. تعدادی از همسایه‌ها هم همراهم

آمدند. در آن جا فهمیدم چه اتفاقی افتاده. همراه آنها رفتیم بیمارستان، گفتند:  
"برگردید جنازه سردخانه است."

با شنیدن این جمله گویی دنیا بر سرم خراب شد، چون من از شهادت حاج  
ماموستا اطلاع نداشتم و تصورم این بود که ایشان زخمی شده‌اند.

**اقلیمه موسوی،**

**همسر شهید شیخ‌الاسلام**



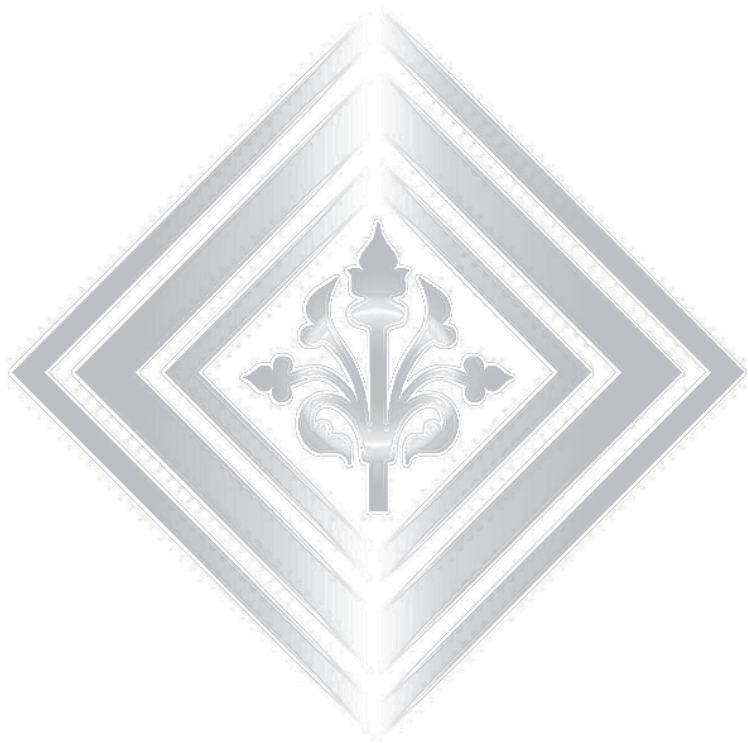


# فصل یازدهم

پیامها

(به مناسبت شهادت)





## پیام تسلیت مقام معظم رهبری به مناسبت شهادت ماموستا شیخ الاسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَنْ قَتَلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا

با تأسف و اندوه فراوان اطلاع یافتیم که دست جنایتکار و گنه کار مزدوران استکبار و ارتجاع، به خون عالم مجاهد و روحانی خدمتگزار ماموستا شیخ الاسلام نماینده‌ی مجلس خبرگان رهبری آلوده شده و آن مرد شریف و خدوم پس از ده‌ها سال دفاع صریح از حق، به دست جنود باطل به شهادت رسیده است.

در این چند روز چند عنصر روحانی ارزشمند دیگر از جمله امام جمعه‌ی موقت سندج و ۲ تن از مسئولان قضایی محترم آن استان که پیش از این بزرگوار مجروح و یا شربت شهادت را نوشیده‌اند، به این زنجیره‌ی شقاوت و خونخواری در ماه مبارک رمضان و در آستانه‌ی روز دفاع از ملت فلسطین، نشان دهنده‌ی آن است که این جنایتکاران با وجود ادعای دین‌داری و تعصب مذهبی، نه فقط

احترام شهر الله را هتک می‌کنند، بلکه آماج حمله‌ی آنان در اصل، همان چیزی است که دستگاه استکبار و برخی دولت‌های روسیاه منطقه کمر دشمنی با آن بسته‌اند. دل‌بستگی به نظام جمهوری اسلامی و دفاع از آرمان‌های اسلامی و مسأله‌ی قدس شریف، جرم نابخشودنی این شهیدان و مجروحان عزیز از نظر این مزدوران جنایتکار و اربابان فرعون صفت و قارون منش آنهاست.

پس از اردیبهشت معطر امسال، کردستان که در آن ندای گوش و دل‌نواز وحدت اسلامی بیش از همیشه در آن دیار طنین افکند، دستگاه استکبار و استبداد اکنون در صدد انتقام‌گیری از مردم نجیب و مظلوم آن استانند.

برای آن دشمنان سنگدل، کرد و فارس و شیعه و سنی تفاوت نمی‌کند، دل‌پلید و پرکینه‌ی آنان حتی به روحانی کهنسالی چون شهید مظلوم ماموستا شیخ‌الاسلام نیز با قساوت و شقاوت دست‌ظلم می‌گشاید. لعنت خدا و رسول و مؤمنان بر آن خونخواران و مرکز اصلی پشتیبانی و فرماندهی آنان باد.

مردم عزیز کردستان با بصیرت کامل، دشمنان خود را بشناسند و مسؤولان امنیت کردستان مقابله‌ی قدرتمندانه با این آدمکشان محارب رادر صدر برنامه‌های خود قرار دهند.

اینجانب ضمن تسلیت و تبریک به مردم استان کردستان، به خصوص به خانواده‌های مصیبت‌دیده، یاد آن شهیدان بزرگوار به‌ویژه شهید عزیز جناب ماموستا شیخ‌الاسلام را گرامی می‌دارم و از خداوند، رضایت و مغفرت و علو درجات آنان را مسألت می‌کنم.

**سید علی خامنه‌ای**

## پیام تسلیت رئیس مجلس خبرگان رهبری به مناسبت شهادت ماموستا شیخ الاسلام

انا لله وانا اليه راجعون

شهادت مظلومانه‌ی عالم بزرگوار ماموستا شیخ الاسلام، نماینده‌ی مردم شریف کردستان در مجلس خبرگان رهبری باعث تأسف و تألم خاطر شد. این حرکت تروریستی در کنار ترورهای دیگری که طی روزهای اخیر در استان کردستان انجام می‌شود، نشان از دور تازه‌ی توطئه‌ی دشمنان اسلام و ایران اسلامی برای القای تفرقه‌ی مذهبی بین صفوف به هم فشرده‌ی مردم در پای‌بندی به وحدت ملی و انسجام اسلامی است تا با کوبیدن بر طبل اختلاف، سرمایه‌ی ارزشمند امنیت را از استان کردستان، کشور ایران و منطقه‌ی راهبردی خاورمیانه بگیرند.

با تسلیت شهادت این روحانی مجاهد به مردم کردستان، نماینده‌ی خبرگان رهبری، به‌ویژه خانواده‌ی داغدار آن شهید، از مردم فهیم و هوشیار آن استان می‌خواهیم

که با درایت، دشمن شناسی و خویشتن داری، جلوه‌های دیگری از وحدت مسلمانان را به نمایش بگذارند تا دشمنان طماع بدانند شهادت باعث تقویت روحیه‌ی وحدت‌طلبی در جامعه‌ی ایرانی و اسلامی خواهد بود.

## پیام تسلیت رئیس جمهور به مناسبت شهادت شهید شیخ الاسلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَّقُونَ

دست جنایتکار دشمنان اسلام و زخم خوردگان از وحدت پر برکت ایران اسلامی بار دیگر از آستین منافقین کوردل بیرون آمد و جنایات دیگری در سرزمین لاله‌های خونین ایران، کردستان عزیز رقم زد.

بدین وسیله شهادت نماینده‌ی محترم مردم کردستان در مجلس خبرگان رهبری «ماموستا حاج شیخ محمد شیخ الاسلام» که عمر با برکتش را در راه ترویج احکام دین مبین اسلام و در مسیر تعلیم اخلاق کریمه و احکام نورانی و اعتلای کلمه‌الله و استقرار نظام اسلامی سپری نمود و دشمن خون‌ریز و جنایت‌پیشه را از دستیابی به اهداف شوم خود ناکام گذاشت و نیز شهادت شهید عزیز «ماموستا ملابرهان عالی» را که مردم شریف، مؤمن و خداجوی سنج سال‌ها از برکت

انفاس طیبه‌ی او با آیین و احکام دین مبین اسلام مانوس می‌شدند، به پیشگاه مقام معظم رهبری، ملت شریف ایران، به‌ویژه مردم مؤمن و مسلمان و سرفراز استان کردستان تسلیت عرض می‌نمایم.

به یقین این تحرکات مذبوحانه نه تنها در عزم و اراده‌ی راسخ ملت متحد ایران برای پیشرفت و عدالت و نیل به احکام عالی‌ه‌ی اسلام خللی وارد نخواهد کرد، بلکه باروری و تنومندی درخت انقلاب اسلامی را شتاب خواهد بخشید. دشمنان انقلاب بدانند و مردم شریف و غیور کردستان مطمئن باشند که دستان پرتوان فرزندان این سرزمین در اسرع وقت عوامل این جنایات فجیح را شناسایی و معرفی خواهد نمود.

دولت جمهوری اسلامی ایران، ضمن تسلیت و تبریک شهادت این دو شهید والامقام به منظور ابراز همدردی با مردم شریف کردستان روزهای جمعه و شنبه را عزای عمومی اعلام می‌کند و معاون اول رئیس‌جمهور در رأس هیأتی مأموریت می‌یابند تا با حضور در جمع مردم کردستان، مراتب هم‌دردی اینجانب و اعضای دولت را ابلاغ نمایند.

از درگاه خداوند علو درجات و مقام قُرب الهی را برای آن دو شهید عزیز خواستارم.

**محمود احمدی نژاد**



## بیانیه‌ی علمای کردستان

### به مناسبت شهادت ماموستا شیخ الاسلام

بِسْمِ اَللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قَتَلُوا فِی سَبِیْلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْیَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرِزُّوْنَ

شهادت موهبتی است گران قدر از جانب خداوند منان که شیفتگان وصل بدان مفتخر می‌شوند.

در ماه ضیافت‌الله که ابواب رحمت الهی گشوده و پذیرای مهمانان رمضان است، سعادت و فوز عظیم شامل کسانی شد که باب شهادت نیز برای آنان گشوده شد و رحمت مضاعف الهی آنان را در بر گرفت.

کردستان عزیز و امتحان داده، این روزها شاهد جنایات عناصر پلید و خود فروخته‌ای است که بویی از شرافت و انسانیت نبرده‌اند و ناجوانمردانه، مردان خدا را به خاک و خون می‌کشند. اینان غافلند که شهادت مردان خدا و علمای بزرگ و راستین و روحانیت مجاهد و پارسا باعث جوشش و رویش هزاران نهال

مقاوم و مبارز و انقلابی خواهد شد و وحدت و انسجام بین مردم شریف منطقه را بیشتر خواهد نمود و جز بی‌آبرویی و انزجار عمومی و برافروختن آتش غضب الهی و مردمی چیزی برای عاملان و مسببان این جنایات نخواهد ماند.

شهادت مظلومانه‌ی عالم پارسا، پیر مسجد و محراب و علم و فقاقت، خادم بی‌ادعای سنگر وعظ و خطابه و درس، فقیه فاضل، عارف واصل و عالم عامل، حضرت شیخ ماموستا محمد شیخ‌الاسلام(ره)، نماینده‌ی مردم کردستان در مجلس خبرگان رهبری، لطمه‌ای جبران‌ناپذیر است که مردم مؤمن و متقی منطقه را به سوگی عظیم نشاند و جامعه‌ی روحانیت، مدرسین و طلاب مدارس علوم دینی منطقه را دچار ضایعه‌ای بی‌بدیل ساخت.

اینجانبان ضمن عرض تبریک و تسلیت شهادت این شهید سعید به محضر رهبر معظم انقلاب اسلامی، خانواده‌ی آن شهید گران‌قدر، جامعه‌ی روحانیت کردستان و عموم مردم وفادار و دین‌مدار منطقه، از خداوند منان علو درجات آن عزیز سفر کرده را مسألت داشته، برای خانواده‌ی این شهید صبر و اجر مسألت می‌نماییم و از پیام تسلیت و ابراز هم‌دردی رهبر عزیز انقلاب و ریاست محترم جمهوری با مردم منطقه کمال امتنان را داریم و از مسؤولین امر مصرانه خواستاریم با عوامل از خدا بی‌خبر و مزدور این جنایت در اسرع وقت برخورد قاطع نمایند.

پیام رئیس مجلس شورای اسلامی  
به مناسبت شهادت ماموستا محمد شیخ الاسلام  
نماینده‌ی مردم کردستان در مجلس خبرگان رهبری

ماموستا محمد شیخ‌الاسلام نماینده‌ی مردم کردستان در دو دوره‌ی مجلس خبرگان رهبری، رئیس هیأت افتای رهبری در استان و استاد دانشگاه و مفتی فقه امام شافعی و امام جماعت مسجد سید قطب سنندج به دست گروه‌های ناشناس از ایادی دشمن به شهادت رسید.

بدیهی است این گونه اقدامات تروریستی بر اراده‌ی مستحکم این ملت خلی وارد نخواهد کرد و آنان را در دستیابی به اهداف عالی انقلاب و نظام مقدس جمهوری اسلامی مصمم‌تر خواهد ساخت.

شهادت این عالم ربانی، دانشمند فقید و مبارز خستگی ناپذیر را به مقام معظم رهبری و مردم هوشیار و ولایت مدار استان کردستان تسلیت می‌گوییم.

## پیام استاندار کردستان

به مناسبت شهادت شهید حاج ماموستا شیخ‌الاسلام

بسم رب الشهداءِ و الصدیقین

مِنِ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا

شهادت هنر مردان خداست.

(امام خمینی)

بار دیگر دست پلید جنایت پیشه‌ی استکبار، از آستین مزدوران کژاندیش و مدعیان دروغین اسلام، متحجرین بی منطق بیرون آمد و در شبی از لیلی با فضیلت رمضان، فقیه و اندیشمند جلیلی از سلاله‌ی رسول خدا(ص) حضرت ماموستا شیخ‌الاسلام، نماینده‌ی مردم غیور و متدین کردستان در مجلس خبرگان رهبری را در جوار خانه‌ی خدا و مسجد مسلمانان روزهدار به شهادت رساندند

و برگی سراسر وقاحت و رذالت بر کارنامه‌ی پر از تباهی اسلام ستیزی خود افزودند.

او که مجاهدی فی سبیل الله و عمری مشتاق در آغوش کشیدن شهد شهادت و لقاء حضرت رب العالمین بود، او که مفسر شریف آیات وحدت، استوانه‌ی فقاہت و شخصیت محبوب در میان فرق اسلامی بود؛ او که منادی تقریب مذاهب و تحبیب قلوب مسلمین و معلم اخلاق بود و سلوکی عارفانه و سیره‌ای مؤمنانه داشت، سرانجام در شبی که آبستن فریاد روزه‌داران کردستان علیه غاصبان قدس شریف بود، به دست ناپاک منحرفین و حرامیان جیره‌خوار استکبار و متحدان منطقه‌ای آنان به شهادت رسید و با عروج ملکوتی خود، گواه صادق دیگری بر مظلومیت خاندان رسول اعظم (ص) و اسلام ناب محمدی (ص) به یادگار گذاشت و مایه‌ی رسوایی مدعیان دروغین اسلام گردید.

### مردم شریف و داغ دیده‌ی کردستان!

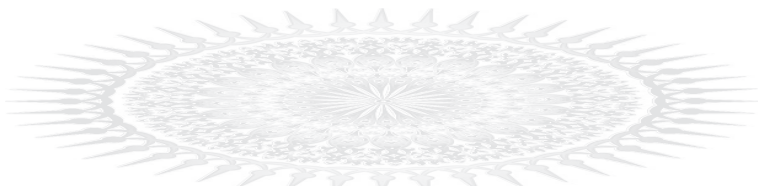
همان گونه که رهبر عزیز و داغ دیده‌مان در پیام توشیحی خود به مناسبت این واقعه‌ی بزرگ به مسؤولین ذی‌ربط فرمان داده‌اند، اینجانب در راستای اطلاع از این دستور، عزم خود و همکاران مقتدر و ذی‌ربط را جزم نموده و در پیشگاه خداوند قهار سوگند یاد می‌کنم تا قصاص خون «این عالم ربانی و فقیه صمدانی» و نیز شهید شب قدر مرحوم «ماموستا برهان عالی» را، از این جانیان و حرامیان از خدا بی‌خبر گرفته و نیروهای کرار و جان برکف نظام مقتدر اسلامی، چون صاعقه مکافات بر سرشان فرود آیند.

اینجانب به عنوان نماینده‌ی عالی دولت دهم در استان کردستان، این ضایعه‌ی غیر قابل جبران و لطمه‌ی سنگین را به پیشگاه رسول مکرّم اسلام (ص) و عترت طاهرین این حضرت (ع)، رهبر معظم انقلاب، ریاست محترم جمهوری، آقای دکتر احمدی نژاد، به‌ویژه بیت شریف حضرت ماموستا شیخ‌الاسلام، نماینده‌ی مقام معظم رهبری در استان حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین سید موسی موسوی،

جامعه‌ی روحانیت ارجمند کردستان و استان‌های همجوار، خانواده‌های معزز شاهد و ایثارگران عزیز، مجلس محترم خبرگان رهبری و آحاد مردم روزه‌دار و داغ دیده‌ی کردستان تسلیت و تبریک عرض نموده و علو درجات آن شهید و الامقام و شهید ملابرهان عالی را، در صدره‌المنتهی و خلود در رضوان الهی مسألت دارم.

اسماعیل نجار

استاندار کردستان



## ای شهید!

عشق را با خون خود کردی تو معنا ای شهید!  
خویش را بردی به اوج عرش اعلا، ای شهید!  
زندگی تسلیم تو شد، مرگ خالی از عدم  
زنده تر از تو نمی بینم به دنیا ای شهید!  
در کلاس عشق تو، استادها بنشسته اند  
کز تو آموزند سر مشق الفبا، ای شهید!  
نور می پاشی بسان ماه بر قصر امل  
عشق می نوشد ز تو عاشق ترین های شهید!  
عالمی حیران به شور و عشق بازی های تو  
گلشنی حسرت به دیدار تو رعنا، ای شهید!  
جز خدا واقف نشد بر اوج عرفان تو کس  
چون که گشته عاشقت آخر خدا را ای شهید!  
تیغ هیبت می زنی اندیشه ی فرعون را  
باید بیضای ات، مانند موسی (ع) ای شهید!  
بی تو می میرد جهان عزت و امیدها  
بی تو می خشکد گل راز تمنا ای شهید!  
تو مراد و عارفی در گلستان معرفت  
جلوه ی روح تو را خواهیم تماشا ای شهید!  
بر تهیدستان، نگاهی از حضور پاک باد  
چشم یاری دارد از عشق تو دادا، ای شهید!

«دادا بیلوردی»